

کارگر سوسیالیست

ژوئن ۱۹۹۷ - خرداد ۱۳۷۶

نشریه اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

سال هفتم، دوره دوم

انتخاب بین «بد» و «بدتر»!

چند نکته در باره دولت و انقلاب آتی

م. رازی صفحه ۴

انتخابات ریاست جمهوری ایران

ن. ه. - «بحث آزاد» صفحه ۵

«ما» و «اتحاد چپ کارگری»

مصاحبه با م. رازی صفحه ۷

داستانی از کردستان صفحه ۱۷
مارکسیزم دوران ما (۵) صفحه ۱۸
وضعیت پناهجویان ترکیه صفحه ۱۹
پژواک نظرات شما صفحه ۲۰
کمپ پناهجویان در هلند صفحه ۲۱
برنامه آموزشی صفحه ۲۳

«بحث آزاد»

بحثی در مورد «مبارزه مسلحانه»

مراد شیرین صفحه ۹

تضادها و پیشرفت در انقلاب کوبا

کامران تیری صفحه ۱۳

سلطنت طلبان روزنه‌هایی از بازگشت به روزهای طلایی شاه در این تحولات دیده و «راه توده»‌ای‌ها نیز از خاتمی به عنوان نماینده «مردم» حمایت کردند!

در این امر تردیدی نیست، که بر خلاف انتخابات گذشته، در این انتخابات مردم ایران وسیعاً شرکت داشتند، به ویژه جوانان بین سنین ۱۵ تا ۳۰ سال (که یک چهارم جمعیت ۶۰ میلیونی ایران را تشکیل می‌دهند) و زنان (نیمی از جمعیت). شرکت وسیع جوانان و زنان در انتخابات کلیه ناظران را متعجب ساخت. رفسنجانی که از در معامله با ناطق نوری برآمده بود، تا مقامی در جوار ریاست جمهوری او کسب کند، خود در مقابل این واکنش مردم غافل گیر شد. ●●●●● بقیه در صفحه ۳

هفتمین انتخابات ریاست جمهوری، جمعه دوم خرداد ۱۳۷۶، در ایران برگزار شد. محمد خاتمی نماینده ائتلاف میان باند «راست مدرن» (دارودسته رفسنجانی) و باند «چپ» با اخذ ۶۹ درصد آرا (۲۰ میلیون نفر) انتخاب شد. خبرگزاری‌های غرب این اتفاق را یک «واقعه تاریخی» همانند قیام بهمن ۱۳۵۷ جلوه دادند. آقای کلینتون این واقعه را یک «روند در دموکراسی» اعلام کرد و برخی از منابع دیپلماتیک خاتمی را «آیت‌الله گرباچف» نامیدند. گویا قرار است او نیز همانند گرباچف «اصلاحات» بنیادین انجام داده و درهای ایران را بر روی غرب بیشتر بگشاید! این هیجان‌ها گریبانگیر نیروهای اپوزیسیون راست و برخی از نیروهای «چپ» نیز شده است.

اکنون چه؟

پشت پرده رسید (البته در هفته‌های آخر، اطرافیان خود از جمله دخترش فائزه هاشمی را به حمایت از خاتمی تشویق کرد).

وزیر امور خارجه، ولایتی، چند روز قبل از انتخابات حمایت علنی خود را از ناطق نوری اعلام کرده و در مقابل سؤالی مبنی بر اینکه آیا پست معاونت اول کابینه ناطق نوری را خواهد پذیرفت گفت: "از پذیرش مسئولیت در نظام شانه خالی نمی‌کنم" (رسالت ۲۹ اردیبهشت ۷۶). «رهبر انقلاب»، خامنه‌ای، نیز گرچه ظاهراً خود را فرای جناح‌بندی‌ها قرار داده بود، اما عملاً از ناطق نوری حمایت کرد.

●●●●● بقیه در صفحه ۲

بر خلاف هر انتخابات «ریاست جمهوری»‌ای که دوره‌ای از «آرامش»، «سکون» و «انتظار» را به دنبال می‌آورد، پایان دوره انتخاباتی ریاست جمهوری در ایران، آغاز تشدید هر چه بیشتر بحران هیئت حاکم بوده است.

قرار بر این بود که ناطق نوری به عنوان نماینده «رهبر»، «شورای نگهبان» و «حزب‌الله» بر مصدر قدرت قرار گیرد. حتی رئیس جمهور وقت، رفسنجانی، نیز برای دست و پا کردن مقامی در کنار ناطق نوری یا باند وی به توافقات

اکنون چه؟

م. رازی

●●●●● بقیه از صفحه ۱

پیش‌بینی یکی از مطبوعات فرمایشی باند «راست» این بود که «بر اساس نظر سنجی انجام شده بیش از ۶۰ درصد مردم به ناطق نوری رأی می‌دهند» (رسالت ۲۹ اردیبهشت ۷۶).

بر خلاف نظر برخی از نیروهای اپوزیسیون که هر اتفاق در ایران را «توطئه» و «تبانی» می‌پندارند، باید اذعان داشت که این بار «تبانی» و «توطئه» ای میان باندها در کار نبوده و نتیجه انتخابات برای هیچ یک از قبل روشن نبوده است.

در این تردید نیست که این انتخابات حتی در قیاس با انتخابات گذشته رژیم غیر دمکراتیک‌تر بود. این بار حتی طرفداران حزب‌اللهی رژیم (و نه صرفاً «لبرالها» نهضت آزادی و غیره) از معرفی نامزدهای انتخاباتی حذف شدند (از ۲۳۸ نامزد تنها صلاحیت ۴ تن توسط شورای نگهبان به رسمیت شناخته شد!). بدیهی است تقلب و ریختن آراء قلابی به صندوق‌ها نیز محققاً صورت گرفته است. همچنین انتخاب چهار نامزد «مورد اعتماد» طبیعتاً با انگیزه ایجاد ظاهر سازی وضعیتی «دمکراتیک» صورت گرفته است. اما این انتخابات را با سایر انتخابات (چه ریاست جمهوری - مگر نخستین انتخابات - و چه برای کرسی‌های مجلس) نمی‌توان مقایسه کرد. در این انتخابات میلیون‌ها نفر واقعاً شرکت کرده و رأی دادند! در واقع، کلیه محاسبات جناح‌های هیئت حاکم را شرکت میلیون‌ها نفر جوان بین سنین ۱۵ تا ۲۵ سال و خیل عظیم زنان بهم ریخت. آراء خاتمی ۱۴ میلیون بیشتر از ناطق نوری بود. بنابر گزارش ناظران در ایران از ۲۰ میلیون نفر که به خاتمی رأی دادند، ۴۰ درصد زنان و ۳۰ درصد جوانان و بقیه از مردم عادی‌ای بوده‌اند که در هر انتخاباتی خواه ناخواه به علل مختلف شرکت می‌کنند (بولتن اکو آف ایران، شماره ۱۰۸، مه ۱۹۹۷).

اما آراء اینها نه در تأیید رژیم که درست برعکس در مخالفت با سیاست‌های هیجده ساله حکومت بود. در واقع آراء مردم ایران علیه سانسور، اختناق، سرکوب و کل نظام «جمهوری اسلامی» یعنی یک رأی اعتراضی علیه رژیم سرمایه‌داری آخوندی بود - یک مقاومت منفی علیه رژیم. آراء چندین میلیون از جوانان و زنان ایران به خاتمی را نباید با آراء حزب‌الله‌های باندهای «چپ» و «راست مدرن» به او یکی دانست. تنها نقطه اشتراک بین این عده نوشتن نام «خاتمی» بر روی برگه

انتخاباتی بود. انگیزه‌ها و توقع‌های این دو عده با هم اساساً متفاوت بود. دسته اول در اقلیت مطلق قرار گرفته و آراء خود را برای تداوم «جمهوری اسلامی» در تداوم سیاست‌های باند «راست مدرن» و «چپ» به خاتمی داده‌اند. در صورتی که دسته دوم که اکثریت مردم را تشکیل می‌دهند، برای از میان برداشتن اختناق و سانسور و برقراری «آزادی» به او رأی دادند. انتخاب آنها بین «بد» و «بدتر» بود و بس! شور و شوق جوانان و زنان این روزها در ایران دال بر این واقعیت است.

اما در این عین حال اقلیت دیگری، پیشروی کارگری، کسانی که بطور مداوم در صف مقدم جبهه علیه نظام سرمایه‌داری در کف کارخانه‌ها و شهرها قرار گرفته‌اند، در این انتخابات شرکت نکرده و این انتخابات را تحریم کردند. برای آنها تفاوت میان ناطق نوری و خاتمی روشن بوده است. برای کسانی که طی سال‌های گذشته رودرروی رژیم قرار گرفته‌اند: جوانان کارگر در اسلام شهر، کرمانشاه و سایر شهرهای ایران، تنها راه کسب «آزادی» تدارک برای سرنوشتی رژیم است و بس! این عده به این امر واقف‌اند که «خاتمی»‌ها نیز خود بخشی از هیئت حاکم بوده و در اعمال سانسور و اختناق همراه با «ناطق نوری»‌ها سهیم بوده‌اند. آنها می‌دانند که قدرت واقعی در دست همان «راست سنتی» است و خاتمی - حتی اگر هدفی داشته باشد (که ندارد) - قادر به پیشبرد آن نخواهد بود. برای آنها روشن است که در مقابل مبارزات کارگران و زحمتکشان باندهای هیئت حاکم کلیه «اختلاف»‌ها را کنار گذاشته و متحداً به سرکوب آنها خواهند پرداخت.

اکنون چه؟

انتخاب خاتمی به عنوان رئیس جمهور - حتی با آراء ۲۰ میلیون نفری نه تنها تغییری در وضعیت اسفبار مردم ایران نخواهد داد که کشمکش‌های درونی هیئت حاکم، تا سر حد برخورد‌های انتقام‌جویانه بین باندها، وضعیت را وخیم‌تر از سابق خواهد کرد. قول و قرارهای خاتمی مبنی بر ایجاد زمینه برای «آزادی‌های مدنی»، «آزادی برای زنان»، «آزادی مطبوعات و احزاب»، جلوگیری از دخالت گروه‌های «حزب الله» در امور دانشگاه‌ها، تفویض امور اجرایی به جوانان غیر مذهبی، زنان و کنترل گسترده‌تر امور به بنیادهای، بازار و بازرگانی خارجی و غیره، چنانچه عوامفریبی نباشد (که چنین است) نیاز به قدرت متمرکز حکومتی دارد. به

سخن دیگر، وجود یک کابینه یکپارچه و رهبریت مستمرکز بدون کشمکش‌های درونی. اما با برخورد‌های خصمانه پیشا انتخاباتی بین باندها، و غیر عملی بودن تشکیل یک کابینه یکپارچه، این «اصلاحات» تنها سخنانی «خوبی» خواهند بود بر روی کاغذ!

بدیهی است که کابینه رئیس جمهور «یک دست» نمی‌تواند باشد. بدیهی است که این کابینه برای کسب آراء اکثریت در مجلس بایستی یک کابینه «ائتلافی» باشد (آنهم ائتلافی از «راست سنتی»، «راست مدرن» و «چپ سنتی و مدرن»!). به سخن دیگر طرفداران ناطق نوری (عباس آخوندی - وزیر مسکن، یحیی آل اسحاق - وزیر بازرگانی، مصطفی میر سلیم - وزیر ارشاد، علی اکبر ولایتی - وزیر کشور) و طرفداران رفسنجانی (حسن حبیبی - معاون ریاست جمهوری، عطاءالله مهاجرانی - معاون امور قضایی و مجلس، اکبر ترکان - وزیر راه، غلامرضا آقازاده - وزیر نفت) همراه با بهزاد نبوی (رهبر سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی)، عباس عبدی یا خوئی‌ها (سردبیران «سلام»)، باید در یک کابینه قرار گیرند! افرادی که تا هفته پیش شدیدترین فحاشی‌ها و تهدیدها را علیه یکدیگر انجام داده‌اند.

برای نمونه، طرفداران ناطق نوری، گروه «انصار حزب‌الله» در نشریه خود در مورد «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» و خاتمی نوشت که اینها «ترویج فساد و لاسذمی و بی‌بندبازی» کرده و «تطهیرکننده چهره کریه رضا خان... تأسی شاهنشاه آریامهر» بوده و «طرفداران اسلام منهای روحانیت... چهره‌های پر تزویر فرهنگ منحط فسق و ابتذال و کفر و فساد» هستند. و اینکه «موفقیت آقای خاتمی در انتخابات برای آینده انقلاب خطرناک و فاجعه‌آمیز است» (الثالثات الحسین، سال سوم، شماره ۳۷). در مورد روزنامه «سلام» می‌گویند که این «نشریه‌ای غیر دینی و متمایل به ارزشهای لائیک و اندیشه لیبرال» است و «مرزبندی «سلام» و ضد انقلاب از میان رفته و دیگر صرف داشتن تفکر جناحی و سیاسی و سلیقه‌ای از این روزنامه پذیرفته نبوده و در صورت مسئله تغییری نمی‌دهد و نهایتاً... این علم به، که سرنگون گردد...» (الثالثات الحسین، شماره ۳۸، ۷۶/۲/۷۶). گروه دیگر می‌نویسد که: «اتفاق نام خط امام برای این دسته تنها بهانه‌ای برای عوامفریبی و جمع‌میرد است... اولین دستور کار این دسته‌ها محدود کردن

انتخاب بین «بد»

و «بدتر»!

●●●●● بقیه از صفحه ۱

عبدالکریم سروش طی مصاحبه اخیر خود با «سی‌ان‌ان» اعلام کرد که هیچیک از باند‌های هیئت حاکم چنین نتایجی را پیش‌بینی نمی‌کردند.

اما علت شرکت جوانان و زنان و آرا مثبت آنان به محمد خاتمی بهیچوجه دال بر «دمکرات» و یا «لیبرال» بودن وی و یا احیاناً دمکراتیک بودن خود انتخابات نیست. علت اصلی را باید در جای دیگری جستجو کرد. یکی از مطبوعات غربی، از زنی که به خاتمی رأی داده بود سؤال کرد که چرا به خاتمی رأی داده است. او پاسخ داد که «انتخاب بین «بد» و «بدتر» است! این سخنان، گویای واقعیتی است که در مقابل مردم ایران قرار گرفت. آرای مثبت مردم به خاتمی یک اعتراض توده‌ای علیه هیجده سال رژیم آخوندی سرمایه‌داری بود.

مضافاً، این انتخابات، در حد خود، نیز بهیچوجه دمکراتیک نبود. از حدود ۲۳۸ نامزد انتخاباتی تنها ۴ تن از سرسپردگان آخوندها حق شرکت در انتخابات یافتند. «شورای نگهبان» که فرای جامعه خود را قرار داده است، تنها زمانی انتخابات را آزاد اعلام کرد که مجریان سیاست‌های جناح‌های خاصی برای انتخاب شدن توسط ایشان صلاحیت یافتند! از این گذشته، کلیه مردود اعلام شدگان، از مدافعان نظام «جمهوری اسلامی» بوده‌اند! (و نه از مخالفان رژیم). این چه انتخابات آزادی است که مردم حق انتخاب نامزدهای داوطلب را نداشته باشند؟

خاتمی در نخستین مصاحبه مطبوعاتی خود به عنوان رئیس جمهور، اعلام کرد که مردم ایران رأی خود را به «جمهوری اسلامی» داده‌اند و نه «آزادی مدنی». او البته اذعان داشت که سعی در گسترش آزادی‌های مدنی و «قانونمند کردن» قانون اساسی خواهد کرد. چنانچه «جمهوری اسلامی» مورد تأیید ۲۰ میلیون نفر قرار گرفته، چه نیازی به «قانونمند کردن» قانون اساسی آن است! درست بر خلاف نظر رئیس جمهور این رأی علیه «جمهوری اسلامی»، اختناق، سرکوب و یک نظام سرمایه‌داری قرون وسطی‌ای بوده است و نه در تأیید آن.

بدیهی است که آقای «رئیس جمهور» نوین که خود در مقام وزارت ارشاد اسلامی از مسئولان اعمال سانسور بوده و خود بخشی از هیأت حاکم بوده است، نمی‌تواند مطلبی خلاف نظام ادا کند. اضافه بر اینها، «ریش» وی در گروهی جناح دیگر است. جناح «راست سستی» چند سالی است که بر مصدر قدرت قرار گرفته است. در انتخابات پنجم مجلس، اکثریت آرا را کسب کرده و کلیه نهادهای

«ولی» در چارچوب قانون تحت پوشش شمار عوام‌فریبانه رأی اکثریت است... (شملچه، شماره ۹، نیمه اول اردیبهشت ۷۶).

در مقابل این اتهامات، «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» نظر خود را در مورد «انصار حزب الله» چنین بیان می‌کند: «سران این گروهک مزدور و مأمور ماهیت پلید خود را افشا کرده‌اند... نظام انقلابی و اسلامی ما چاره‌ای جز جراحی این غده سرطانی پیش رو ندارد تا ساخت پاک حزب‌الله را از این آلودگی‌ها هرچه زودتر پاک کنند (عصر ما، ۲۸ اردیبهشت ۷۶).

بدیهی است که طرفداران کسانی که یا قصد «سرنگون» کردن دیگری یا «جراحی غده سرطانی» را دارند، قادر نخواهند بود مدت طولانی‌ای در درون یک کابینه دوام بیاورند. اضافه بر اینها اختلاف‌ها بین باند «چپ» و «راست مدرن» نیز نقداً آغاز شده است. اخیراً دعوا بر سر مقام «دوم» در هیئت حاکم بالا گرفته است. خاتمی در مصاحبه مطبوعاتی اخیر خود اعلام کرده است که نفر دوم، پس از «رهبر» رئیس جمهور است و نه آقای رفسنجانی!

در چنین وضعیتی به جرأت می‌توان اذعان داشت که «اصلاحات» آقای خاتمی به جایی نخواهد رسید. جوانان و زنانی که هم اکنون از «پیروزی» خود در شکست دادن باند «راست سستی» به سرور آمده‌اند، از عملکرد (یا بی عملی) خاتمی نیز به زودی دل‌سرد خواهند شد.

پیشروی کارگری در ایران که از ماهیت واقعی‌ای رژیم (و باند‌های درونی) آن واقف است، تنها بدیل را در مقابل این رژیم طرح خواهد کرد. جوانان و زنان ایران برای دستیابی به «آزادی» بایستی همراه با کارگران، زحمتکشان و ملیت‌های تحت ستم ایران در راستای سرنگونی ریشه‌های این رژیم تدارک ببینند. تنها یک نظام شورایی برای مردم ایران آزادی و دمکراسی تضمین خواهد کرد. کلیه جناح‌ها رژیم سرمایه‌داری آخوندی ایران از یک قماش‌اند و چیزی جز فلاکت، بدبختی و اختناق و سرکوب برای مردم به ارمغان نخواهند آورد. ■ ۱۸ خرداد ۱۳۷۶



ضربت حزب‌اللهی و سپاه پاسداران، «شورای نگهبان» در دست این جناح متمرکز شده است.

رئیس جمهور برای انتخاب نهایی کابینه مجبور به اخذ آرا جناح «راست سستی» در مجلس می‌باشد. این امر امکان‌پذیر نیست مگر با تمکین به سیاست‌های جناح «راست». از اینرو «برنامه» آقای رئیس جمهور منتخب هنوز نا روشن و مبهم باقی مانده است!

اما «اتلاف» میان باند «راست مدرن» و باند «چپ» نیز بدون دردسر نخواهد بود. طرفداران این دو باند تا چندی پیش از دشمنان قسم خورده یکدیگر بودند. در واقع برنامه انتخاباتی «مجمع روحانیون مبارز» در انتخابات مجلس پنجم به برنامه «جامعه روحانیت مبارز» (باند ناطق نوری) بیشتر شباهت داشت تا با سیاست‌های «کارگزاران سازندگی» (باند رفسنجانی). چگونگی تداوم ائتلاف مثلاً بین فائزه هاشمی، که ظاهراً مدافع حقوق زنان است، از یک سو، و محتشمی و خلخالی! از سوی دیگر برای هیچکس روشن نیست! رفسنجانی که خود را پسرچمدار «آزاد سازی» و «تعدیل» اقتصادی معرفی کرده، چگونه می‌تواند با باندی که از ابتدا در مخالفت با این سیاست بوده، در یک جبهه باقی بماند؟

همچنین باند راست نیز که «صاحب» قدرت‌های اجرایی است، ساکت نخواهد نشست و از قدرت خود علیه رئیس جمهور و از هر حربه‌ای استفاده خواهد کرد. مردم ایران در آتیه شاهد هرج و مرج بیشتر در سطح هیئت حاکم خواهند بود.

گرچه اعتراض اکثریت مردم ایران علیه نظام فاسد موجود، این بار خود را توسط انتخاب محمد خاتمی به نمایش گذاشت، اما کارگران و زحمتکشان پیشروی ایران هیچ توهمی به این شخص و یا باند‌های طرفدار وی ندارند. کلیه باند‌های موجود از نظر آنان از یک قماش‌اند. بحران اقتصادی ایران با روی کار آمدن خاتمی نه تنها کاهش نمی‌یابد که تشدید نیز می‌یابد. رئیس جمهوری نوین که در ادامه سیاست‌های رئیس جمهور سابق به مصدر قدرت رسیده است، هیچ «آزادی مدنی»‌ای برای مردم ایران به ارمغان نخواهد آورد. کارگران به اتکا به نیروی خود این نظام فاسد را همراه با کلیه باند‌های آن باید سرنگون کرده و نظام شورایی را به جای آن قرار دهند. این تنها راه دستیابی به آزادی و دمکراسی در ایران است. انتخاب خاتمی، انتخاب بین «بد» و «بدتر» بود، وگرنه هیچ تفاوت کیفی‌ای میان باند‌های هیئت حاکم وجود ندارد. ■

هیئت مسئولین

۷ خرداد ۱۳۷۶

چند نکته در باره دولت و انقلاب آتی*

۲. رازی

چنین تکالیفی و حل نهایی تضاد جامعه است؟

ماهیت طبقاتی دولت سرمایه‌داری ایران

بر خلاف غرب، که نظام سرمایه‌داری با نفی جامعه فئودالی ظاهر گشت و سیر «طبیعی» خود را طی کرد، سرمایه‌داری در ایران توسط امپریالیسم و به‌طور «تصنعی» بر جامعه تحمیل شد. دولت سرمایه‌داری در ایران اساساً ابزاری است که بر اساس نیاز امپریالیسم ایجاد شده و از لحاظ کیفی با دولت‌های سرمایه‌داری غربی متفاوت است. گرچه دولت ایران یک دولت بورژوازی است، اما همانند دولت‌های غربی قادر به حل تکالیف دموکراتیک جامعه نیست. دولت سرمایه‌داری ایران هیچگاه ماحصل یک انقلاب بورژوا دموکراتیک (مانند اروپا در قرن‌های ۱۷ و ۱۸) نبوده است. قیام ضد استبدادی در ایران صرفاً یک رژیم سرمایه‌داری را جایگزین یک رژیم سرمایه‌داری دیگر کرد؛ و نه نظام را تغییر داد و نه اثری از ترقیخواهی در آن نهفته بود (درست برعکس، این رژیم جامعه را عقب‌تر نیز رانده است).

در واقع سرمایه‌داری در ایران ماحصل سلطه انحصارات بین‌المللی بود تا نتیجه یک انقلاب «بورژوا دموکراتیک». می‌توان اذعان داشت که در ایران ماهیت دولت پس از «انقلاب سفید» عمدتاً بورژوازی شد. پس از قیام نیز سرمایه‌داران باقی مانده و دولت بورژوازی دیگری با ظاهر متفاوتی ایجاد شد. چنانچه ماهیت دولت بورژوازی باشد، «انقلاب بورژوا دموکراتیک» (از لحاظ قدرت دولتی) در ایران سپری شده است. بورژوازی ایران نقداً در قدرت قرار گرفته است، بدون آنکه توان حل تکالیف عقب‌افتاده بورژوا دموکراتیک را داشته باشد. این تناقضی است که طبقه سرمایه‌دار با آن روبرو است. بورژوازی قرن ۱۸ در برخی از کشورهای اروپایی، برای حل تکالیف دموکراتیک، در مقابل فئودالیزم ایستاد و با بسیج کل جامعه، انقلاب را برای سرنگونی آن به نتیجه رساند. اما، بورژوازی ایران نمی‌تواند، برای تحقق تکالیف دموکراتیک، دولت خود را سرنگون کند!

طبقه و دولت انقلابی

چنانچه ماهیت طبقاتی دولت فعلی بورژوازی

کرده است. در نتیجه، زمانی که موافقی بر سر راه رشد نیروهای مولده قرار گیرند، وضعیت مبنی برای انقلاب اجتماعی و تسخیر قدرت فرا می‌رسد. تسخیر قدرت وضعیت را برای حل تکالیف اجتماعی فراهم کرده و زمینه را برای از میان برداشتن «تضاد» در جامعه همواره می‌کند.

این تکالیف اجتماعی در وضعیت کنونی ایران کدامند؟ برای پاسخ به این سؤال در ابتدا بایستی وجه تولید غالب بر جامعه را توضیح داد. در ایران تنها یک وجه تولیدی وجود دارد و آنسهم «سرمایه‌داری» است. اما، در درون نظام اقتصادی ایران - به علت ادغام در بازار جهانی سرمایه‌داری - مناسبات تولیدی پیچیده‌ای ایجاد شده است. مناسبات تولیدی «سرمایه‌داری»، «شبه سرمایه‌داری» و «مقابل از سرمایه‌داری» در کنار یکدیگر وجود دارند. بدیهی است که در چنین جامعه‌ای، میان نیروهای مولده (ابزار تولید و نیروی کار) و مناسبات تولید (مالکیت بورژوازی بر تولید)، تضاد مشخصی وجود دارد.

برای حل این تضاد نیز یک سلسله تکالیف مرکب - که در انطباق با آن تضاد است - بایستی انجام پذیرند. زیرا که دولت سرمایه‌داری ایران قادر به حل تکالیف دموکراتیک جامعه نبوده و نخواهد بود. در ایران مسئله ارضی، مسئله ملی، مسئله زنان، مسئله دموکراسی وجود داشته و هر روز تشدید نیز می‌شوند. برای رشد نیروهای مولده این تکالیف دموکراتیک بایستی بطور ریشه‌ای حل گردند. بر خلاف جوامع سرمایه‌داری غربی، که تکالیف دموکراتیک انقلاب (تکالیف بورژوا دموکراتیک)، پس از فروپاشی نظام فئودالیزم، توسط بورژوازی تحقق یافت (البته نه کامل و نه همزمان)، دولت سرمایه‌داری ایران به علت بحران ذاتی خود (وابستگی اقتصادی به نظام سرمایه‌داری جهانی و محدودیت‌های ناشی از آن) قادر به انجام چنین کاری نیست. درست برعکس، رژیم ایران برای حفظ موقعیت متزلزل خود، مجبور به اعمال اختناق و خفقان فزاینده شده است. و این به نوبه خود حل تکالیف دموکراتیک را به تعویق انداخته است.

اضافه بر حل تکالیف دموکراتیک، در جامعه ایران تکالیف دیگری نیز در دستور روز قرار گرفته‌اند. اینها تکالیف ضد سرمایه‌داری‌اند: استقرار اقتصاد با برنامه، اعمال کنترل کارگری بر تولید و توزیع و ایجاد زمینه مساعد برای استقرار خود-مدیریت کارگری. حل تکالیف «دموکراتیک» و «ضد سرمایه‌داری» توأم با یکدیگر، منجر به حل تضاد جامعه ایران می‌شود. تنها از طریق حل این تکالیف مرکب است که تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی از میان برداشته خواهد شد.

حال سؤال اینست که چه قدرتی قادر به تحقق

مسئله تعیین ماهیت طبقاتی دولت و انقلاب آتی ایران یکی از مسائل کلیدی جنبش کارگری و پیشروان کارگری و انقلابی است. ناروشنی در مورد آن، چشم‌انداز مبارزاتی را مخدوش کرده و نهایتاً منجر به عقب افتادن امر تسخیر قدرت و تقویت رژیم سرمایه‌داری می‌شود. به قول لنین، در هر انقلابی مسئله اساسی مسئله «قدرت سیاسی» است. در انقلاب آتی ایران نیز مسئله اساسی مسئله قدرت سیاسی است.

اما، برای تعیین ماهیت «دولت آلترناتیو» آتی، بایستی دو نکته مورد بررسی قرار گیرند:

اول، تکالیفی است که قرار است قدرت دولتی آتی انجام دهد. بدیهی است که ماهیت دولت آتی را نمی‌توان بدون توضیح وظایفی که بر عهده آن گذاشته شده است به درستی بیان کرد. چنانچه قرار باشد قدرت سیاسی آتی یک سلسله تکالیف صرفاً «بورژوا دموکراتیک» انقلاب را انجام دهد، ماهیت آن با دولتی که قرار است از تکالیف دموکراتیک فزاتر رفته و تکالیف «ضد سرمایه‌داری» را نیز به فرجام رساند، تفاوت کیفی دارد.

دوم، تعیین ماهیت طبقاتی دولتی است که قرار است سرنگون شده و قدرت نوین بر جای آن مستقر گردد. واضح است که شناخت قدرت حاکم فعلی، نقش متحدان نقش نیروهای شرکت‌کننده در انقلاب در تشکیل دولت آتی تعیین‌کننده است. چنانچه قرار باشد «جناح»‌هایی از هیئت حاکم «مترقی» ارزیابی شوند، انقلاب و دولت آتی را بایستی همراه و در اتحاد با آن نیروهای «مترقی» سازمان داد. و بر عکس اگر ماهیت قدرت حاکم در مجموع ضدانقلابی ارزیابی شود، بایستی در جای دیگری به دنبال متحدان انقلاب و دولت آتی گشت.

در این نوشته تنها به رئوس کلی نکات یاد شده اشاره می‌شود.

تکالیف انقلاب آتی ایران

به قول کارل مارکس «دوران انقلاب‌های اجتماعی به علت تشدید تضاد بین مناسبات تولیدی و نیروهای مولده فرا می‌رسند». این تضاد نیز حل نمی‌گردد مگر اینکه یک سلسله تکالیف مشخص اجتماعی انجام پذیرند. اما، برای انجام این تکالیف، در دست داشتن «قدرت سیاسی» ضروری است. تکالیف اجتماعی بایستی با پشتوانه «قدرت» اجرا گردند و گر نه هیچ تضمینی برای تحقق آنها وجود نخواهد داشت. تاریخ نشان داده است کسب «قدرت» از بورژوازی نیز بطور مسالمت‌آمیز امکان‌پذیر نیست. انقلاب و مبارزه مسلحانه توده‌ای، تنها راه سرنگونی دولتی است که عملاً راه شکوفایی جامعه و رشد نیروهای مولده را مسدود

به آراء

انتخابات ریاست جمهوری در ایران

شورای نگهبان قرار گرفتند از مهره‌های اصلی رژیم بوده که سالها در سرکوب ادامه حاکمیت استبدادی جمهوری اسلامی نقش اصلی داشتند. این چهار نفر عبارت بودند از ۱- علی اکبر ناطق نوری، رئیس مجلس شورای اسلامی و از مهره‌های اصلی روحانیت مبارز و جناح بازار. ۲- ریشه‌ری، وزیر سابق اطلاعات. ۳- محمد خاتمی، وزیر سابق ارشاد. ۴- رضا زواره‌ای مدیر کل ثبت اسناد کشور. در واقع شورای نگهبان به جای توده‌های وسیع مردم، برای حفظ نظام و همچنین جلوگیری از اعتراضات مردمی و کنترل بر آن، انتخابات را در محدوده معین که هم حیات رژیم را تضمین کند و هم نوعی انتخاب جبرآمیز و تحکیم‌گرایانه را به مردم تحمیل کند، به شکلی از پیش برگزیده کرده بود.

این چهار نفر از همه شرایط شورای نگهبان بهره‌مند بودند. آنها در طول سالها خدمت به سامانه سرکوب و استبداد، سرسپردگی و تبعیت خویش را به ولی فقیه و کل حاکمیت اسلامی سرمایه نشان داده و از مهره‌ها و عوامل اصلی نظام یا به قول شورای نگهبان از رجال سیاسی و مذهبی بوده‌اند. ولی رشد اعتراضات کارگری، فشارهای اقتصادی و فرهنگی و نارضایتی وسیع در بین اقشار مختلف جامعه از جمله جوانان و زنان و فضای نفس‌گیر خفقان حاکم بر کشور، موجب شد تا حاکمیت برای جلوگیری از تعمیق این روند، به شکل محدود و در چهارچوب حاکمیت به نوعی اپوزیسیون‌سازی روی آورد و در واقع در نبود آزادیهای اساسی و از جمله احزاب، با تشکیل این میدان محدود در درون جناحها هم حافظه تاریخی کل جامعه را به نسبت استبداد ۱۸ ساله کل حاکمیت و جناحها تخریب کند و با ایجاد نوعی از توهم، عنصر ضد دموکراسی و سرکوبگرانه انتخابات موجود را موجه جلوه دهد.

واقعیت این است که حاکمیت اسلامی از دل سرکوب و استبداد خونین پس از یک انقلاب بیرون آمده و طبعاً به لحاظ سیاسی نمی‌تواند حاکمیتی یکدست باشد. وجود نهادها و ارگانهای مختلف قدرت و جنگ و جدل آنها در چند سال اخیر، گواه چنین امری است. ولی از طرف دیگر جامعه ایران هم دارای خصوصیات مربوط به خویش است. جمهوری اسلامی پس از یک سرکوب خشن و بیرحمانه نیروهای چپ و جنبش کارگری توانسته تا حدی ثبات نسبی به دست آورد. علیرغم شدت و حدت استبداد و سرکوب، در این سالها جنبش کارگری به حیات خویش ادامه داده و با تکیه بر ابتکارات خویش رژیم را به مبارزه طلبیده است که اعتراضات نفتگران در چند ماه گذشته مؤید این امر بوده است. اعتراضات مردم شهرکها و مناطق کارگری، اعتراضات جوانان و زنان و کشتار نویسندگان، نشان داده که جمهوری اسلامی تمام حربه‌های سرکوب را آزمایش کرده ولی کارگران،

از یکسال قبل به این سو، بحث میان جناحهای رژیم برای جانشین احتمالی رفسنجانی در گرفته بود. جناح رفسنجانی می‌خواست با تغییر قانون اساسی، راه را برای به قدرت رسیدن دوباره رفسنجانی برای سومین بار هموار کند که با مخالفت جناح بازار و خامنه‌ای روبرو شد و مسئله تغییر قانون اساسی مسکوت گذارده شد. علی اکبر ناطق نوری به عنوان کاندیدای جناح بازار و مسلط رژیم، از یکسال پیش به شکل تلویحی فعالیت انتخاباتی خود را شروع کرده و با انتقاد از برنامه دولت رفسنجانی، حفظ ارزشهای انقلاب و جلوگیری از تهاجم فرهنگی خود را برای کارزار انتخاباتی آماده می‌کرد. جناحهای دیگر رژیم مانند «کارگزاران» و «مجمع روحانیون مبارز» و گروههای ائتلاف خط امام، در برزخی گرفتار بودند و به دنبال یافتن کاندید مورد نظر خویش به هر دری کوبیدند. ابتدا به میرحسین موسوی، نخست وزیر سابق، روی آوردند ولی جناح مسلط و خامنه‌ای جلوگیری کردند و حتی کار به جایی کشید که می‌خواستند به اصطلاح عکسهای خانوادگی موسوی، که نخست وزیر دوران امام را با کروات همراه با خانمش زهرا رهنورد که مینی ژوپ پوشیده بود عکس گرفته بود، را افشا کنند.

سرانجام محمد خاتمی وزیر قبلی فرهنگ و ارشاد اسلامی و عضو «مجمع روحانیون مبارز» پس از مشورت با خامنه‌ای و تعدادی از آخوندهای دیگر، در هیئت کاندیدای طرفداران رفسنجانی و ائتلاف خط امام ظاهر شد.

چند ماه به انتخابات، در داخل و خارج تبلیغات آغاز شد. از شخصیت‌های نهضت آزادی گرفته تا تعدادی از عناصر خارج کشور خود را نامزد کردند. در ایران نیز ۹ نفر زن خود را برای ریاست جمهوری ثبت نام کردند و مجموع ثبت نام کنندگان به ۲۳۸ نفر رسید. سرانجام شورای نگهبان به عنوان یکی از مراجع مهم قدرت و تصمیم‌گیری در کل حاکمیت رژیم اسلامی، آب پاکی بر دست خیلی‌ها ریخت و در واقع توهمات را زدود. این شورا که در طول سالیان حیات جمهوری اسلامی، به عنوان نهادی مافوق مردم و ضد دموکراسی عمل کرده و از حاکمیت مطلق ولی فقیه و کل سامانه سرکوب و استبداد دفاع کرده، این بار هم با رد صلاحیت ۲۳۴ نفر از نامزدها نشان داد که این انتخابات ضد دموکراسی است و در واقع نهادی به عنوان قسیم و صاحب اختیار رأی و انتخاب توده‌های مردم عمل می‌کند. هر ۹ نفر نامزد زن نیز صلاحیتشان رد شد. چهار نفری که مورد تأیید

باشد و آن قادر به انجام تکالیف مرکب انقلاب آتی نباشد، تنها یک طبقه در جامعه قادر به انجام تکالیف انقلاب و نهایتاً حل تضاد جامعه است. آنهم طبقه کارگر است. به سخن دیگر، انقلاب آتی ایران، برای حل نهایی تضاد جامعه، فقط می‌تواند انقلاب کارگری (سوسیالیستی) باشد. بدین معنی که، تنها طبقه کارگر است که قابلیت سرنگونی دولت بورژوازی و جایگزینی آن با یک قدرت نوین و انقلابی را دار می‌باشد. همچنین تنها طبقه کارگر پتانسیل بسیج سایر قشرهای تحت ستم جامعه علیه سرمایه‌داری را دارد. به سخن دیگر انقلاب آتی ایران یک انقلاب پروولتری است؛ و دولت آتی یک دولت کارگری است. انقلاب کارگری نیز سرآغاز انقلاب سوسیالیستی است.

دولت کارگری به این مفهوم است که در آن، قدرت اساساً در دست طبقه کارگر است - گرچه نمایندگان سایر قشرهای تحت ستم و زحمتکشان نیز در آن می‌توانند سهم باشند. اما سهم شدن سایر قشرها به این مفهوم نباید تلقی شود که نمایندگان طبقه کارگر در دولت در «اکثلیت» قرار می‌گیرند. خیر! برای حل تکالیف مرکب انقلاب، نمایندگان طبقه کارگر باید اکثریت دولت را تشکیل دهند تا تحقق وظایف انقلابی تضمین گردد.

دولت کارگری آتی، باید متکی بر یک نظام شورایی باشد. یعنی، قدرت دولتی باید از طریق ارگان‌های خود سازماندهی توده‌ای اعمال گردد و نه یک «حزب» و یا مرجع دیگری. چنانچه قدرت سیاسی در دست عده‌ای جدا از طبقه قرار گیرد، انحطاط‌های جوامع شوروی و چین در ایران نیز اجتناب ناپذیر خواهد بود.

بنابراین شعار محوری حکومتی در ایران: جمهوری شورایی است. قدرت دولتی کارگری متکی بر شوراهای کارگران و زحمتکشان (سربازان، ملیت‌های تحت ستم، زنان، جوانان و غیره) تنها حکومتی است که قادر به انجام تکالیف دموکراسی و ضد سرمایه‌داری در جامعه خواهد بود. متحدان پروولتاریا در انقلاب آتی نیز، دهقانان فقیر و نیمه پروولتاریا خواهند بود (و نه بخشی از بورژوازی و یا قشرهای فوقانی خرده بورژوازی). متحدان پروولتاریا به اندازه کافی نیرو برای بسیج کل جامعه خواهند داشت. کارگران ایران، در روند انقلاب آتی، نیازی به قشرهای مرفه و خرده بورژوا دارد، که سنتاً به ضد انقلاب پیوسته‌اند، ندارد.

■ فوریه ۱۹۹۷

* این مقاله نخستین بار در «دفترهای کارگری سوسیالیستی» شماره ۱۹، دی ۱۳۷۲، انتشار یافت. سپس با اصلاحاتی جزئی برای انتشار در بولتن مباحث «اتحاد نیروی‌های چپ کارگری» شماره ۸، ارسال شد.

جوانان و زنان همچنان در صحنه هستند. و جمهوری اسلامی در صدد راه برون رفت از این محصور است. این انتخابات را باید در این فضا قرار داد و از دینامیزم‌های موجود جامعه برای توضیح آن بهره جست.

تلیفات انتخاباتی از ۲۰ اردیبهشت تا ۱ خرداد ماه ادامه داشت. در این مدت رادیو و تلویزیون و همچنین خامنه‌ای از ناطق نوری حمایت می‌کردند. خامنه‌ای ضمن تأکید بر واجب شرعی بودن رأی دادن، انتخاب اصلح را یک واجب شرعی دیگر تلقی می‌کرد. برگ برنده تلیفات انتخاباتی ناطق نوری، جلوگیری از تهاجم فرهنگی، کوتاه نیامدن در مقابل استکبار و حفظ ارزشهای نظام و انقلاب بود که خامنه‌ای بارها در سخنرانی‌هایش به آنها اشاره کرده بود.

تلیفات چهار نامزد در عرصه اقتصاد تفاوت چندانی با هم ندارند. آنها بر جلوگیری از کاهش تورم، جلوگیری از تمرکززدایی، اشتغال نظام مالیاتی منسجم تأکید دارند و همه متفق‌اند که راه سازندگی، یعنی برنامه‌های رفسنجانی را ادامه دهند. در تلیفات انتخاباتی نامزدها روشن شد که ادعای دولت رفسنجانی مبنی بر ساختن اقتصاد و طرح‌های عمرانی و صنعتی تا چه اندازه غیر واقعی است. وجود دهها و صدها پروژه نیمه تمام که بر اثر سوء مدیریت و رشوه‌خواری تعطیل شده، وجود بیشتر از ۲ هزار شرکت دولتی که از اعتبارات دولتی استفاده کرده ولی از پرداخت مالیات و ارائه آمار دخل و خرج خویش طفره می‌روند، وجود مافیاهای اقتصادی از قبیل بنیاد مستضعفان، بنیاد پانزده خرداد، کمیته امداد و بنیاد شهید که در طول سالیان گذشته با چپاول و رشوه‌خواری به ثروتهای افسانه‌ای دست یافته و گویا غیر دولتی هم می‌باشند، تورم ۴۰ درصدی (آنهم به تعبیر خود نامزدها) و بیکاری ۳۰ درصدی، میراثی است که از طرف «سردار» سازندگی یعنی رفسنجانی و دولتش به جای مانده است.

خاتمی که در گذشته وزیر فرهنگ بوده و از مشکلات و نیازهای فرهنگی مطلع است، ضمن تأکید بر تبعیت از رهبر و ارزشهای نظام، تلیفات انتخاباتی خویش را در حوزه فرهنگی و مسایل جوانان و زنان متمرکز می‌کند. خاتمی خوب می‌داند که اقتصاد ایران چگونه توسط دوستان و برادران حزب‌اللهی به خاک سیاه نشاند، لذا در این عرصه به زبان اقتصادی چیزی مدون ارائه نمی‌دهد و به کلیات اکتفا می‌کند. او از ورزش جوانان، از امکان برابری تحصیلی و شغلی برای زنان و از امکانات فرهنگی از قبیل اینترنت برای جوانان، مسئله ازدواج و فرصتهای شغلی صحبت می‌کند. در نظامی که تاکنون ورزش به مجاز و غیر مجاز تقسیم شده، هر روز کتاب و رساله‌ای در باره حضور زنان

در عرصه فعالیت اجتماعی از قبیل ورزش و تحصیل منتشر می‌شود، و هر آخوندی فتوای محدود کردن بیشتر زنان را می‌دهد؛ در نظامی که سالهاست نیازهای جوانان جزء گناهان کبیره تلقی شده و دهها مانع شرعی برای کنترل آن تعبیه کرده‌اند؛ در نظامی که زن موجودی گناه‌آلود تلقی شده و حضور آنها با انواع و اقسام باندهای مرتجع دولتی محدود کرده، طبیعی است که در چنین شرایطی هر شیب‌ای می‌تواند با گرفتن و علم کردن یکی از صدها و بلکه هزارها نیاز سرکوفت شده و اولیه انتشار مختلف جامعه و از جمله جوانان، توهم ایجاد کند. خاتمی به انتظارات رفسنجانی در نماز جمعه تهران از خطر امکان تقلب در انتخابات صحبت می‌کند. خامنه‌ای چندی بعد در یک سخنرانی، شدیداً به رفسنجانی حمله می‌کند و می‌گوید در کشور امام زمان تقلب وجود ندارد و انتخابات را خود وی مشخصاً نظارت خواهد کرد. با وجود این تلیفات باند مسلط شدت پیدا می‌کند و مرتباً از لیبرالیسم و حمله به روحانیت صحبت می‌شود. سرانجام روز رأی‌گیری فرا می‌رسد و خاتمی با ۲۰ میلیون رأی انتخاب می‌شود، در حالی که ناطق نوری ۷ میلیون رأی می‌آورد. روز سه شنبه سوم خرداد ناطق نوری انتخاب خاتمی را تبریک می‌گوید و به شکست خویش اعتراف می‌کند. رأی‌گیری که از ساعت ۹ صبح تا ۶ عصر تعیین شده بود تا ۱۰ شب تمدید می‌شود. حال با تکیه به آنچه تاکنون ذکر کردیم به نتایج این بحث می‌پردازیم.

۱- جمهوری اسلامی در طول ۱۸ سال حیات خویش آزادی احزاب و بیان را ممنوع کرده و به سرکوب جنبش چپ و کارگری پرداخته است. انبوهی از خواسته‌های واقعی و سرکوفت شده جامعه از جمله جوانان و زنان همچنان در زیر چکمه‌های خونین خفقان لگد مال شده ولی نمی‌تواند فکر و انتظار و امید برای تحول و تغییر را که آرزوی میلیونی کارگران و توده‌های مردم است سرکوب کند. بیش از ۷۰ درصد جمعیت را زنان و جوانان تشکیل می‌دهند. بخش زیادی از رأی‌دهندگان جوانانی بودند که ۱۵ سال داشتند. آنها در بهترین حالت دیپلمه‌های بیکار آینده خواهند بود. نظام آموزشی رژیم، از هر گونه دانش واقعی از قبیل تاریخ، ادبیات و موسیقی جلوگیری کرده و افت تحصیلی دانشجویان و فارغ‌التحصیلان چشمگیر است. سالانه بیشتر از یک میلیون دیپلم بیکار به جامعه پرتاب می‌شوند. تحصیل یافته‌هایشان بیکار می‌شوند نمی‌توانند ازدواج کنند، نمی‌توانند لباس بپوشند، حتی با دوستان خویش در خیابان بگردند چون به بهانه هم جنس بازی دستگیر می‌شوند. نظام آموزشی هم در واقع کارخانه بیکارسازی است. اما اینها می‌بینند که اختلاف ثروت و فقر در کجاست. تشنه اطلاعات

علمی و فرهنگی و موسیقی شاد و زنده هستند. تشنه اینترنت و کامپیوتر و اطلاعات علم جدید هستند. آنها در مصاحبه‌ها گفتند که اگر به خاتمی رأی داده‌اند، کاری به به اسلام و اندیشه اسلامی نداشته بلکه امیدوارند خاتمی به وعده‌هایش مبنی بر توجه به نیازهایشان رسیدگی کند.

۲- در چنین شرایطی که به علت خفقان، آلت‌رناتیو سوسیالیستی و سراسری در ایران وجود ندارد که بتواند اعتراضات را منسجم کند، و مردم همه تشنه آزادی و دموکراسی و تنوع می‌باشند، در شرایطی که اعتراضات کارگری بیشتر از هر اعتراض دیگری عرصه را بر رژیم تنگ کرده و تا حال هم اعدام و دستگیری رهبران کارگری ادامه دارد، جمهوری اسلامی می‌خواهد به گونه‌ای از این اوضاع استفاده کند، و با استفاده از جناحهای درونیش، خلاء نبودن احزاب و فضای نفس‌گیر خفقان تسخطنه کند و بر مستی از انتظارات و خواسته‌های ابتدایی و واقعی جامعه که کل حاکمیت آنها را لگد مال کرده، می‌خواهد با وعده دادن و علم کردن چند خواست از جانب یکی از جناحهایش، مکانیسم تحولات اجتماعی ایران را به مسیر دلخواه خویش تغییر دهد.

۳- مردم ایران در چنین شرایطی که عده‌ای آخوند مرتجع در شورای نگهبان برایشان تصمیم می‌گیرند، خود را قیم آنها می‌دانند، شناسنامه‌شان اگر مهر نخورد از دریافت کوپن محروم‌اند یا با خطر امنیت شغلی مواجه‌اند و یا امکان ورود به دانشگاه را ندارند، مجبور به انتخاب میان بد و بدتر در شرایطی می‌شوند که گستره حاکمیت اعماق زندگی فردی و اجتماعی آنها را فرا گرفته است.

۴- رأی مردم در واقع «نه» گفتن به شعارهای سرکوبگرانه حکومت بود. آنها نشان دادند که دیگر تحمل نمی‌کنند و همه حربه‌های سرکوب را هم تجربه کرده‌اند. مردم و جوانان به وعده‌های خاتمی چشم امید دوختند و در آن فضای خفقان با انتخاب محدودی که در برابرشان وجود داشت، نشان دادند که رأی به خاتمی فقط و فقط در راستای وعده‌هایی بوده که او برای بهبود زندگی آنها ارائه کرده و به هیچ یک از شعارهای اسلامی و سرکوبگرانه اعتقاد و ایمانی ندارند.

۵- خاتمی و کل جناحی که وی آن را نمایندگی می‌کند بخشی از ارکان حاکمیت استبدادی سرمایه‌دارانه اسلامی در گذشته و حال بوده‌اند. اینکه خاتمی چقدر بتواند در عمل به تعهدات خویش وفادار بماند امری است که به عوامل مختلفی بستگی دارد. وجود مراکز متعدد قدرت، در آینده جنگ جناحی را تشدید می‌کند. مردم اگر انتظارتشان برآورده نشود توهم خود را از دست می‌دهند و جمهوری اسلامی دوباره با اعتراضات انتشار مختلف روبرو می‌شود. ●●● بقیه در صفحه ۱۳

«ما» و «اتحاد چپ کارگری»

پس از کناره‌گیری از «اتحاد چپ کارگری»
مصاحبه‌ای با یکی از اعضای هیئت مسئولین
«اتحادیه سوسیالیست‌ای انقلابی ایران»، م. رازی،
ترتیب داده شده است که برای اطلاع خوانندگان
در زیر آورده می‌شود.

● ممکن است علل اصلی کناره‌گیری خود از «اتحاد چپ کارگری» را بیان کنید.

از بدو پیدایش «اتحاد چپ کارگری» (اتحاد)، ما بر این اعتقاد بودیم که این تجمع، حداقل در آغاز، نباید یک «اتلاف» سیاسی و یا یک تشکیلات مشخص بر محور یک «برنامه» و یا یک «پلاتفرم» معین باشد. بر این اساس ما آنرا یک «اتحاد عمل ویژه» نامیدیم. یعنی نهادی که فراتر از یک «اتحاد عمل» عادی، متکی بر انجام یک سلسله فعالیت‌های مشخص، رفته و از طریق سازماندهی سمینارها و انتشار بولتن‌های مباحثات مرتب به نزدیکی سیاسی شرکت‌کنندگان کمک رسانند. ما بر این اعتقاد بودیم که پس از دوره‌ای آزمایشی، گرایش‌های موجود متحدان خود را یافته و در صورت لزوم «اتلاف» نیز حول برنامه خاص با هم خواهند کرد.

اما، به تدریج متوجه شدیم که سایر شرکت‌کنندگان با انگیزه‌های متفاوت و متفاوت با ما وارد چنین نهادی شده‌اند. عمدتاً سایر گرایش‌ها این تجمع را «روزنه»‌ای برای رها شدن از بحران تشکیلاتی و سیاسی خود قلمداد کردند. شرکت آنها نه برای گسترش مبارزات دفاعی بود و نه برای بحث و تبادل نظر در مورد مسایل جنبش کارگری. آنها به دنبال تجمعی بودند که «سریعاً» و بدون زحمت به یک سازمان تبدیل شود و مسئله آنها را هرچند موقتی حل کنند. از اینرو هر یک طرح‌های «رادیکال»ی ارائه داده و از سایرین طلب کردند که با آن توافق کنند. محققاً چنانچه چند نیروی سیاسی، بدون بحث و تبادل نظر کافی، سریعاً بخواهند به «نتیجه» تشکیلاتی برسند، دعوا بالا می‌گیرد و زمینه انشعاب و تفرقه فراهم می‌آید.

ما با حوصله و صبر فراوان، ضمن شرکت فعال در فعالیت‌های عملی و نظری، انتقادات خود را از روش و عملکرد شرکت‌کنندگان در بولتن‌های مباحثات و نشریات خود عرضه دادیم. سال پیش هشدار دادیم که چنانچه وضعیت تغییر نکند، ادامه کار ما در درون این تجمع ممکن نخواهد بود. پس از نشست چهارم و چند ماه پس از آن و مشاهده ادامه مشکلات گذشته، دیگر ادامه حضور ما در این تجمع ضروری نبود، زیرا همه فعالیت‌ها عملاً متوقف شده و هر جریانی با یدک کشیدن نام

«اتحاد» و یا بدون آن به کارهای سابق خود ادامه می‌داد.

اگر بخواهیم خلاصه کنیم، علت کناره‌گیری ما از «اتحاد» از یکسو درک متفاوت ما از ماهیت آن و از سوی دیگر بی‌عملی و غیرجدی بودن شرکت‌کنندگان در آن بود. این تجمع حتی به یک اتحاد عمل صرف نیز تبدیل نشد، چه رسد به یک «اتحاد عمل ویژه» که تدارک تشکیلات یک سازمان انقلابی را فراهم آورد. بحث‌ها و انتقادات ما نیز ظاهراً به جایی نرسید.

● چرا تا نشست پنجم صبر نکردید که مسایل خود را آنجا در حضور همه طرح کنید و سپس انصراف خود را اعلام دارید؟ شاید از این طریق سایرین را بهتر افشا کرده و برخی را به نظر خود جلب می‌کردید.

اول، معلوم نیست که نشست بعدی چه زمانی صورت می‌گیرد.

دوم، ما همه بحث‌های خود را کتباً در نشریات خود و بولتن «اتحاد» و همچنین شفاهاً در نشست‌های قبلی «اتحاد» مفصلاً بیان کردیم. کسی تردید و ناروشتی‌ای در مورد موضع ما نداشته و ندارد.

سوم، ما اعتقاد به حضور «تصنعی» در یک تجمع را نداریم. چنانچه یک «جمع» فعال باشد و کار کند ما نیز هستیم، اما اگر عملاً از کار افتاده باشد، انتقادات و دلایل خود را ارائه می‌دهیم و درس‌های لازم را می‌گیریم و به کارهای خود در سطح دیگری ادامه می‌دهیم. ما بر خلاف سایرین نمی‌توانیم صورت خود را با سیلی «سرخ» نگهداریم. «اتحاد» دیگر وجود خارجی ندارد، زیرا که عملی نمی‌کند! جریان‌هایی که دو دستی به نام آن چسبیده‌اند، دلشان برای اتحاد چپ نسوخته که صرفاً می‌خواهند خود را از بن بست تشکیلاتی نجات دهند. توصیه ما به همه جریان‌ها این بود (و هست) که اگر جدی هستند، بایستی نشریه و تشکیلات خود را مستقل از این «اتحاد» بوجود آورده و ارتباط‌گیری را با قشر پیشروی کارگری در ایران برقرار کنند. توقع نداشته باشند که یک طیف ناهمگون کاری که خود آنها قادر به انجامش نیستند، برایشان انجام دهد. این طیف قبل از هر چیز بایستی جدیش را در عمل نشان دهد. چنانچه «اتحاد» (و

پیش از ۱۶۰ عضو آن) به عنوان یک مجموعه قادر نشد که از پناهجویان ترکیه دفاع کند و یا بولتن‌های نظری مرتب حول مسایل جنبش کارگری انتشار دهد و یا سمینارهای مرتب سراسری ترتیب دهد، هرگز نمی‌تواند به یک «سازمان» تبدیل شود، حتی

اگر هزارها عضو داشته باشد. ادامه حضور ما در این تجمع دیگر ضروری نبود و نشست پنجم (اگر تشکیل شود) نیز تأثیری در این روند نخواهد گذاشت.

چهارم، ما قصد تخریب و بهم زدن یک تجمع - حتی اگر با ماهیت آن مخالف باشیم - و یار یارکشی و سربازگیری را نداریم. از اینرو «صبر» کردن و افشای شرکت‌کنندگان در نشست بعدی برای ما ضرورتی ندارد. چنانچه سایرین مایل و آماده‌اند که بهمین ترتیب به این «اتحاد» ادامه دهند، ما آرزوی موفقیت برای آنها کرده و خود را به شکل دیگری به آنها مربوط می‌کنیم. اگر هم آنها به فعالیت‌های دفاعی توجه جدی‌تر نشان داده و بحث‌های نظری را مصرونه دنبال کنند، ما نیز حاضر خواهیم بود که با آنها همراهی کنیم. ما با روش‌های تخریبی و افشاگرانه سخت مخالفیم. از اینرو حضور ما در نشست بعدی ضرورتی ندارد.

● آیا طی چهار سال حضور خود در «اتحاد» کلیه مواضع شما درست بوده و مرتکب اشتباهی نشده‌اید؟

ما در نشست دوم با رأی مثبت دادن به پلاتفرم ۶ ماده‌ای دچار لغزش شدیم. ما می‌بایستی به این پلاتفرم رأی متمنع می‌دادیم، زیرا که تأیید پلاتفرم ۶ ماده‌ای، گرچه مورد توافق ما بود (و هست) محتوای این نهاد را فراتر از یک اتحاد عمل ویژه می‌برد. گرچه تمام بحث‌های کتبی خود را چه قبل و چه بعد از این نشست سیستماتیک انجام داده بودیم (و به آنها هیچ ایرادی وارد نیست - رجوع شود به جزوه «اتحاد چپ کارگری» - ارزیابی «اتحادیه»)، اما رأی نماینده ما در نشست دوم به این پلاتفرم، منجر به سوء تفاهم شد. ما با رأی خود می‌خواستیم که این اتحاد را محکم‌تر و رادیکال‌تر کنیم، غافل از اینکه این عمل به مفهوم پذیرش شکل مشخص‌تر یک نهاد سیاسی قلمداد شد. ما هرگز خواهان ایجاد یک تشکل سیاسی در این طیف ناهمگون نبودیم و تنها با هدف ایجاد «اتحاد عمل ویژه» در آن شرکت کردیم. اتحادی که برای تداوم کارش پلاتفرم نشست اول (۳ ماده‌ای) کافی بود. البته در نشست چهارم به این اشتباه اذعان داشته و موضع خود را شفاهاً نیز اصلاح کردیم.

● آیا با کناره‌گیر خود مهر تأیید بر موضع جریان‌هایی که هرگز وارد «اتحاد» نشدند، نمی‌زنید؟

بهیچوجه! آنها با نپیوستن به «اتحاد» دچار اشتباه شدند. ما کماکان اعتقاد داریم که «اتحاد عمل» درازمدت نیروهای چپ، یک نیاز عینی

«اتحاد چپ کارگری»

ارزیابی

«اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران»

***** انتشار یافت *****

* مبانی اتحاد نیروهای چپ کارگری

هیئت مسئولین - شهریور ۱۳۷۳

* نکاتی در مورد اتحاد چپ کارگری

هیئت مسئولین - آذر ۱۹۹۴

* اتحاد عمل نیروهای چپ کارگری یا

«اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم»

م. رازی - مهر ۱۳۷۳

* اتحاد عمل چپ کارگری

خ. یاری - دی ۱۳۷۳

* ضرورت تقویت اتحاد عمل چپ:

نکاتی در باره انحراف‌های موجود

در برخورد به مسئله اتحاد

م. رازی - اسفند ۱۳۷۳

* «اتحاد چپ کارگری» و «راه کارگر»

م. رازی - مه ۱۹۹۵

* پلاتفرم پیشنهادی:

برای گسترش فعالیت‌های عملی

خ. یاری - م. سهرابی - مارس ۱۹۹۵

* چرا «اتحاد چپ کارگری»

اقدام به کار مؤثر نکرده است؟

پیشنهادهایی برای پیشبرد فعالیت‌ها

م. رازی - مهر ۱۳۷۴

* اساسنامه پیشنهادی

هیئت مسئولین - مهر ۱۳۷۴

* اتحاد چپ کارگری:

«اتحاد عمل» یا «حزب» کمونیست‌ها؟

م. رازی - آذر ۱۳۷۴

* در باره «اختلافات» حول «شرایط عضویت»

م. سهرابی - اردیبهشت ۱۳۷۵

* «بن بست» «اتحاد چپ کارگری»

خ. یاری - شهریور ۱۳۷۵

این جزوه شامل کلیه مقالات

«اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی» در باره

«اتحاد چپ کارگری» مندرج در «بولتن اتحاد نیروهای

چپ کارگری»، «دفتراهای کارگری سوسیالیستی» و

«کارگر سوسیالیست» است.

برای دریافت این جزوه لطفاً معادل ۲ پوند

همراه با نام و نشانی خود را ارسال کنید.

پیوستن به «اتحاد چپ کارگری» بوده، و از سوی «انحلال گرایسی» ناشی از درک اشتباه اکثر شرکت‌کنندگان آن از چنین نهادی بوده است. ما بارها در مقالات و بحث‌های شفاهی اعلام کردیم که تنها راه برون رفت از پراکندگی، افتراق و انشقاق اپوزیسیون چپ، ایجاد یک «اتحاد عمل ویژه» است. اتحادی که از یک سو دست به سازماندهی یک سلسله فعالیت‌های دفاعی مشترک زده و از سوی دیگر با ترتیب بحث و تبادل نظر، مسایل محوری و اختلاف‌های میان نیروی چپ را دامن زند. تنها از این طریق و پس از سپری شدن مدتی از کار مشترک، نیروهای موجود می‌توانستند که متحدان واقعی خود را چه در «گفتار» و چه در «کردار» بیابند. ضمن اینکه نیروهای فرقه‌گرا یا منزوی و یا وادار به الحاق به آن می‌شدند. چنین اتحادی می‌توانست اصولی باشد. اما به جای این روش منطقی، اکثر نیروها موجود کوشش کردند «پلاتفرم»‌ها، «برنامه»‌ها و «اصول» خود را بر بقیه تحمیل کرده و به جای فعالیت پیگیر جدی دفاعی به خرده‌کاری‌های بی‌حاصل پرداختند.

طی چهار سال گذشته هم از طریق درگیری فعال در بولتن‌های مباحثات و هم شرکت در بحث‌ها و هم فعالیت‌های دفاعی (چه در هیئت هماهنگی و چه خارج از آن) نشان دادیم که برای چنین اتحادی ارزش قابل بوده و بطور جدی به آن برخورد کردیم. ضمن انجام وظایف خود در «اتحاد چپ کارگری»، انتقادات و راه حل‌های خود را بطور سیستماتیک و مصرانه طرح کردیم. اما، نشست چهارم و دوره پس از آن، ما را متقاعد کرد که صرف نیروی بیشتر در این کار بی‌بهره است، و اینکه زمینه عینی برای تشکیل چنین تجمعی هنوز وجود ندارد. از اینرو ما ترجیح داده که نیروی محدود خود را درجایی دیگر که مشر ثمرتر است، قرار دهیم.

البته کناره‌گیری ما از «اتحاد چپ کارگری»، به معنای عدم همکاری با نیروهای موجود نباید تلقی شود. ما کماکان به فعالیت‌های مشترک خود با کلیه نیروهای فعال مترقی چپ، در دفاع از طبقه کارگر ایران و پناهجویان، بر اساس «اتحاد عمل» (لحظه‌ای یا درازمدت)، صرفنظر از اختلاف‌هایمان با آنها، ادامه خواهیم داد. رفقای ما در کشورهای مختلف بنا بر وضعیت محلی یا نیروها و افراد «چپ» و «اتحاد چپ کارگری» برای پیشبرد فعالیت‌های مشترک ارتباط برقرار کرده و یا به فعالیت مشترک ادامه خواهند داد. همچنین چنانچه رویه فعالیت شرکت‌کنندگان در «اتحاد» تغییر کند ما نیز موضع خود را بازنگری خواهیم کرد.

هیئت مسئولین

«اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران»

۲۷ مه ۱۹۹۷

جنبش کارگری است. هر جریانی که به علل مختلف از شرکت در این تجمع سر باز زند و یا از تشکیل آن جلوگیری به عمل آورد، دچار انحراف فرقه‌گرایانه شده است. نیروهایی که به هر علت به این تجمع نپیوستند به تسریع بحران آن کمک رساندند، و نهایتاً نقش مخربی ایفا کردند. کناره‌گیری ما از «اتحاد» به علت اختلاف با محتوای آن و یا ضرورت تشکیل آن و یا حضور یک یا چند نیرو و یا اختلاف شخصی و سیاسی با جریان موجود درون آن نیست. علت کناره‌گیری ما عمدتاً به علت عدم جدیت نیروهای شرکت‌کننده و درک اشتباه آنها از یک «اتحاد عمل ویژه» است.

ما با شرکت فعال خود در آن، زمینه اتحاد را تقویت کرده و با کناره‌گیری از آن، در وضعیتی که «اتحاد» در مجموع عملی انجام نمی‌دهد، به تشکیل یک اتحاد عمل فعال در آتیه کمک می‌رسانیم. ما کماکان وجه تمایز خود را با انحراف «فرقه‌گرایانه» برخی از نیروها که در «اتحاد» شرکت نکردند و همچنین انحراف «انحصار گرایانه» برخی دیگر که با تحمیل نظریات خود «اتحاد» را به بن بست کشاندند، پافشاری می‌کنیم. ■ ۱۵ خرداد ۱۳۷۶

کناره‌گیری از

«اتحاد چپ کارگری»

بدینوسیله اعلام می‌کنیم که «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران» از «اتحاد چپ کارگری» کناره‌گیری می‌کند.

البته علت کناره‌گیری غیر مترقبه نیست. ما طی مقالات متعددی مندرج در «بولتن»‌های مباحثات «اتحاد چپ کارگری» و نشریات خود تأکید کردیم که گرچه تشکیل «اتحاد چپ کارگری» یک نیاز عینی جنبش کارگری است، اما لازمه تداوم کار آن، فعالیت پیگیر عملی در دفاع از مبارزان جنبش کارگری و ترتیب جلسات و سمینارهای بحث در مورد مسایل جنبش کمونیستی و انتشار مرتب بولتن‌های بحث است. اما متأسفانه پس از سپری شدن چهار سال نه تنها زمینه اولیه برای چنین کارهایی فراهم نیامده که افتراق و چند دستگی بیشتر از گذشته شده است. فعالیت‌های «اتحاد چپ کارگری» محدود به انتشار چند اطلاعیه توسط «هیئت هماهنگی» شده است. طی این مدت تنها چند سمینار و جلسه صورت پذیرفته - آنهم صرفاً در مورد مسایل خود «اتحاد چپ کارگری». متأسفانه هیچگاه فرصت برای بحث‌های اصلی مسایل «چپ» (مفهوم سوسیالیسم، دولت، انقلاب، حزب و غیره) دست نداد.

علت اصلی این وضعیت، از یک سو «فرقه‌گرایی» برخی از نیروهای چپ به علت عدم

به آزاد

منشویزم مسلح و بحران جهانی پرولتاریا

مراد شیرین

مورد دادگاه ناعادلانه" و "صدها مورد زندانی «وجدان» و شکنجه و رفتار ناسزا" با زندانیان.^(۱) و در یک سال و نیم اخیر وضعیت بدتر هم شده است: حال در دادگاه‌ها کسانی که به «جرم» فعالیت تروریستی دستگیر شده‌اند از سوی «قاضیان بی‌چهره»، یعنی صورت پوشانده، و یا نظامیان قضاوت می‌شوند.^(۲) تعدادی از اعضای مهم گروه‌های چریکی در نیروگاه‌های نظامی زندانی شده‌اند و فوجیموری از واژه "زندانی-گور"، یعنی اینکه هیچ وقت حاضر به آزادی آنان نیست، استفاده می‌کند. البته این را نباید فراموش کنیم که مواردی که به گوش سازمان عفو می‌رسند صرفاً تعداد محدودی از شکنجه‌ها و غیره هستند.

در چنین وضعیتی که حتی خواست حقوق بسیار ابتدائی، حال چه برسد به مبارزه برای سرنگونی سرمایه‌داری در پرو، به این شدت سرکوب می‌شود امکان شکل‌گیری انواع و اقسام گروه‌های ضد رژیمی وجود دارد. برای ما مسئله تعیین‌کننده خط سیاسی این گروه‌ها خواهد بود، و نه روش مبارزه آنان. سوسیالیست‌های انقلابی استفاده از سلاح نظامی برای جلو بردن مبارزه طبقه کارگر را کاملاً ضروری و تعیین‌کننده می‌بینیم.

خواست‌های چریک‌های درون منزل سفیر ژاپن و برنامه «توپاک آمارو»

اگر به اولین ابلاغ رسمی‌ای که «توپاک آمارو» پس از تسخیر منزل سفیر ژاپن انتشار داد، نگاه کنیم، می‌بینیم که شامل چهار خواست است:

۱- «که حکومت [فوجیموری] مشی اقتصادی خود را عوض کند و مدلی را اتخاذ کند که هدف آن سلامتی و تندرستی اکثریت عظیم [جمعیت] باشد.

۲- که تمامی زندانیانی که عضو «جنبش انقلابی توپاک آمارو» هستند، و هر زندانی‌ای که به عضویت سازمان ما متهم شده است، آزاد گردد.

۳- انتقال [گروه] کوماندوای که وارد منزل سفیر ژاپن شد، همراه با رفقای زندانی «ج.ا.ت.آ.» به جنگل مرکزی. به عنوان ضمانت، عده‌ای از

به هیچ وجه نمی‌توانیم قدمی مثبت در رشد و پیشرفت جنبش انقلابی پرولتاریا برای تسخیر قدرت و ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا در پرو حساب کنیم.

موقفیت‌های خط چریکی صرفاً موقتی نیستند، بلکه مهم‌تر از آن، به عنوان موانع‌ای در راه طولانی و دشوار ساختن حزب انقلابی پیشگام پرولتاریا تبلور پیدا می‌کنند. ما نباید فراموش کنیم که هر کارگری، و یا هر زحمتکشی که برای خدمت به خط چریکی جلب می‌شود، یک نفر از اعضای حزب بلشویک-لنینیست آینده در پرو کاسته می‌شود.

جان هر فردی که به خاطر دنباله روی این خط از دست داده می‌شود، در عین حال که انرژی، فداکاری و مصمم بودن کارگران، دهقانان فقیر، دانشجویان و روشنفکران را در راه مبارزه برای کسب حقوق ابتدائی خود را نشان می‌دهد، یک تراژدی است، چونکه برای هدفی است که هیچ وقت به نتیجه نخواهد رسید و سرنگونی سرمایه‌داری، و گذاشتن آن را در زباله‌دان تاریخ را میسر نخواهد کرد. هر پیشرفت خط چریکی پسرقتی برای بلشویک-لنینیسم است.

با وجود انحرافات چریکی، در اینکه ما می‌بایست این رژیم را کاملاً محکوم کنیم و بدون قید و شرط عملیات بربری بورژوازی پرو و دوستان خارجی آن، چه امپریالیست‌های هار آمریکا، اسرائیل و بریتانیا، و چه امپریالیست‌های «صلح طلب» ژاپن، را برجسته کنیم. سرمایه‌داری پرو بدون بکارگیری زور، شکنجه، «ناپدید شدگان» و اعدام‌های وسیع نمی‌تواند عمل کند. سرمایه‌داری در پرو دچار بحران عمیقی است، و به همین دلیل حکومت فوجیموری یکی از هارترین و بربرترین رژیم‌های دنیا است. تعداد افراد شکنجه شده، «ناپدید شده» و اعدام شده در طول حکومت فوجیموری مدام ازدیاد پیدا کرده‌اند. و حال که روشن شده است که رژیم تروریسم را شکست نداده است، به احتمال زیاد اختناق شدت خواهد یافت. گزارشات «سازمان عفو بین‌المللی» ۳ مرحله اختناق در پرو را نشان می‌دهند:

الف) مه ۱۹۸۰ تا دسامبر ۱۹۸۲ - «موارد موقت شکنجه از سوی پلیس ملی»
 ب) ژانویه ۱۹۸۳ تا دسامبر ۱۹۹۲ - «هزاران مورد «ناپدید شدگان»، اعدام بدون قضاوت دادگاه و شکنجه از سوی پلیس و نظامیان»
 ج) مه ۱۹۹۲ تا دسامبر ۱۹۹۵ - «وجود هزاران

ما از خواندن مقاله «هیئت مسئولین» در مورد حمله به منزل سفیر ژاپن در شماره ۴۲ «کارگر سوسیالیست» بسیار تعجب کردیم، و چاپ چنین مقاله‌ای تأسف‌آور است. ما بر این اعتقاد هستیم که به دلیل یورش بربری ارتش و نیروهای نظامی پرو، و هم دستی نیروهای «ضد تروریستی» آمریکا، اسرائیل و بریتانیا در تدارک این حمله، و اعدام بی‌رحمانه چریک‌های «توپاک آمارو»، حتی زنان جوانی که تسلیم شده بودند، «هیئت مسئولین» تحت تأثیر قرار گرفته و موضعی‌ای مغایر با اصول سوسیالیسم انقلابی گرفته است.

در مقاله رفیق بیژن سلطانزاده، در شماره ۴۰ «کارگر سوسیالیست»، او تا حدی سعی کرده است که تعادلی بین انتقاد از خط چریکی و وصف جسارت چریک‌های «توپاک آمارو» حفظ شده باشد. متأسفانه مقاله «هیئت مسئولین» نه فقط که این تعادل را از دست داده، بلکه تا حد زیادی به سوی پشتیبانی از خط چریکی غلتیده است. البته این واقعیت را تا حدی با استفاده از واژه‌های گنگ و بی‌خط، مانند «با شیوه‌های دیگر» (ص ۱) و «اما با شیوه‌های نوین» (ص ۲) سعی کرده که ملایم‌تر کند. این پشتیبانی یک تراژدی است، چونکه امضای «هیئت مسئولین» خط مقاله را به عنوان خط رسمی «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران» جلوه می‌دهد.

ما بر این باوریم که «توپاک آمارو» جزئی از «نیروهای انقلابی پرو» (ص ۲) نیست و «مبارزه علیه سرمایه‌داری پرو» (ص ۲) انجام نداده است. به علاوه سیاست‌های ناصحیح، روشی که «توپاک آمارو» بکار گرفته است نه فقط که «پاسخگوی درازمدت نیازهای جنبش کارگری نخواهد بود» (ص ۲)، بلکه پاسخگوی نیازهای کوتاه مدت نیز نخواهد بود.

امروزه کل جهانیان می‌دانند که رژیم فوجیموری یک دیکتاتوری عریان بورژوازی است. و این، همانطور که در زیر خواهیم دید، پدیده‌ای جدید نیست. ولی با این حال که ما بربریت ارتش و نیروهای ضربتی پرو را خوب می‌شناسیم، و حق نامحدود توده‌های تحت استثمار و ستم را برای بکارگیری از هر وسیله‌ای برای مبارزه با این رژیم را قبول داریم، عملیاتی مانند تسخیر منزل سفیر ژاپن را، و به خصوص خط سیاسی‌ای که به آن منجر می‌شود، را خطی اساساً اشتباه می‌دانیم. این خط را

۱- «خلاصه مسائل نگران‌کننده سازمان عفو بین‌المللی، ۱۹۸۵-۱۹۸۰».

۲- «پرو: حکومت در استفاده از روش‌های ناعادلانه دادگاهی ادامه می‌دهد»، ۱۹۹۶.

گروگان‌ها ... انتخاب خواهند شد ... وقتی که ما به منطقه چریکی برسیم گروگان‌ها آزاد خواهند شد. ۴- پرداخت مالیات جنگی.^(۳)

از آنجایی که نکته ۲ و ۳ در مورد آزادی رفقای زندانی‌شان و فرارشان است، و ربطی مستقیم به برنامه گروه آنان ندارند از آن می‌گذریم. اینجا فقط بر نکته ۱ و ۴ تمرکز می‌کنیم.

نکته ۱- مدل نوین اقتصادی

«توپاک آمارو» مشکلی با سرمایه‌داری ندارد؛ مسئله‌اش با سرمایه‌داری در دوران امپریالیستی‌اش است. به طور مشخص، مسئله آن بر سر این امر است که پرو صرفاً یکی از کشورهای واپسمانده اقتصادی است و از سوی کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و شرکت‌های عظیم «فرا ملی» تحت تسلط است، و اینها از تجارت با آن سود کلانی می‌برند. علاوه بر این، برای اینکه وضعیت این درون این کشورها را به نفع خود تغییر دهند، این کشورهای امپریالیستی و انحصارات (و شبه انحصارات) بین‌المللی در وقایع سیاسی این کشورها مداخله می‌کنند. از کودتاهای متعددی که «سیا» در کشورهای مختلف به اجرا گذاشته است تا کمک شرکت نفت «بریتیش پترولیوم» به جوخه‌های مرگ در کلمبیا، اینها واقعیات نظام امپریالیستی در اواخر قرن بیستم هستند.

در این مورد «توپاک آمارو» دو مسئله را مطرح می‌کند: تعدیل‌های «نئو لیبرال»^(۴) و «گلوبالیزاسیون»^(۵). هر دو اینها در مصاحبه‌ها و ابلاغ‌های رسمی، و به خصوص در مقاله «نئو لیبرالیزم و گلوبالیزاسیون»^(۶)، بیشتر شکافته شده‌اند. اشتباه «توپاک آمارو» در این است که «نئو لیبرالیزم» و «گلوبالیزاسیون» را به عنوان تنها راه بقای سرمایه‌داری در دوران احتضار آن نمی‌بیند. موضع آن مخلوطی از شبه مارکسیزم و ناسیونالیزم خرده بورژوازی است. این گروه به درستی این دو پدیده را به عنوان رویدادهای کیفی جدیدی نمی‌بیند، بلکه صرفاً «ماسک جدید» امپریالیزم و در عین حال، آن می‌خواهد که اینها را به کنار گذاشته و آلترناتیوی به جای آنها در خود سرمایه‌داری پیدا کنند. این به دلیل این است که «توپاک آمارو» به اشتباه فکر می‌کند که «قدرت اقتصادی شرکت‌های بین‌المللی به آنها قدرت نامحدودی بر دولت‌های ملی می‌دهد». ولی سرمایه‌ای که اساس ملی دارد از بین نرفته است و دولت‌های سرمایه‌داری، به خصوص امپریالیستی، برای دفاع از سرمایه سرمایه‌داران خود در آینده حاضر به جنگ خواهند بود. و با فروپاشی استالینیزم ما شاهد تشدید رقابت بین کشورهای امپریالیستی شده‌ایم.

ولی راهی برای عقب‌گرد وجود ندارد.

«گلوبالیزاسیون»، به معنی اقتصاد سرمایه‌داری جهانی، یک واقعیت است، و برای مدتی طولانی نیز چنین بوده است. زمان را نمی‌توان به عقب برگرداند؛ بازگشت کشوری به مقطع‌ای تاریخی که خود را جدا و از لحاظ اقتصادی مستقل احساس می‌کرد غیر ممکن است. «اقتصاد مستقل» یک رویای ارتجاعی خرده بورژوازی است. در دوران امپریالیستی سرمایه‌داری، که دوران نهایی و آخرین آن است، چیزی به عنوان استقلال اقتصادی نمی‌تواند وجود داشته باشد. تمام کشورها بخشی از اقتصاد جهانی هستند و با هم تجارت می‌کنند. (و صدور سرمایه نیز فاکتور بسیار مهمی است). البته، این تجارت به هیچ وجه بر اساس رقابتی «آزاد» و یا «مساوی» نیست، ولی مسئله مهم این است که هر کشوری می‌بایست انواعی کالاها را وارد و انواعی را هم صادر کند. به خصوص در مورد کشورهای امپریالیستی، آنها باید در خارج سرمایه‌گذاری کنند (صدور سرمایه)، و هر کشوری، به خصوص آنها که تحت تسلط امپریالیزم هستند، می‌بایست سرمایه خارجی را جلب کنند. اصول اولیه این مسئله به همین سادگی هستند.^(۷)

بر خلاف ناسیونالیست‌های خرده بورژوا، سوسیالیست‌های انقلابی مایلند که زمان را به پیش ببرند: استفاده از آخرین فرم‌های انباشت سرمایه، و آخرین تکنولوژی، و تغییر آنها به فرم‌ها و تکنولوژی‌ای که برای بهبود زندگی پرولتاریا و کل بشر باشد. از طریق کنترل کارگری بر آنچه سرمایه‌داری تکامل داده است می‌توان از آنها استفاده کرد تا پیش نهادهای سوسیالیزم آتی را بوجود بیاوریم.

ضد سرمایه‌داری یا ضد «نئو لیبرالیزم»؟

«هیئت مسئولین» می‌گوید که «توپاک آمارو» درگیر «مبارزه ضد سرمایه‌داری»^(۸) (ص ۲) است. در مقاله «نئو لیبرالیزم و گلوبالیزاسیون» این گروه تحلیلی شبه مارکسیستی از نظام سرمایه‌داری جهانی ارائه می‌دهد و جایگاه کشورهای آمریکای لاتین را در آن مشخص می‌کند. یا اینکه سطح این مقاله یک سر و گردن از مقالات طرفداران دیگر خط چریکی، مانند گروه توکلی، بالاتر است، لذا این گروه هنوز نتوانسته است خود را از باتلاق برنامه حداقل و حداکثر منشویکی نجات دهد. در این مقاله از پرولتاریا به عنوان طبقه انقلابی نام برده شده است و گفته شده است که «تنها [طبقه‌ای] است که توانایی ساختن آلترناتیو رادیکال به سرمایه‌داری را دارد». و این مقاله چنین خاتمه پیدا می‌کند: «قاره‌ما از راه‌های متعددی عبور کرده است، و ما اشتباهات بسیاری را مرتکب شده‌ایم که فکر می‌کنیم از آنها آموخته‌ایم و حال پیشنهاد می‌کنیم که آلترناتیوی سوسیالیستی بسازیم، چونکه در غیر این صورت،

اگر ما در حوزه‌های گلوبالیزاسیون امپریالیستی بمانیم، به بیکاری، تهیدستی و نابودی محکوم هستیم» (رجوع شود به پاورقی ۶)

ولی فعلاً «توپاک آمارو» از امکان انقلاب سوسیالیستی آنقدر دور است که به کارهای دیگر می‌خواهد بپردازد: «در زمانی که «مدل نئولیبرال» چهره واقعی‌اش را نشان داده است، یک سری اعتراضات اجتماعی‌ای که به کشمکش کشیدند در مکزیک، ونزوئلا، آرژانتین و غیره انجام گرفته‌اند، که ثابت می‌کنند که [«مدل نئولیبرال»] نتایجی را که آنان [اعضای هیئت حاکمه] ادعای می‌کردند را نایل نشده است، و آنان دیگر نمی‌توانند آرزوهای بیجایی را به خورد میلیون‌ها از مردم فقیری که درون شرایط تهیدستی شدید در پرو ... و کلیه کشورهای قاره حل داده شده‌اند.» (همان مقاله)

این بینش را، «ایزاک ولازکو»، سخنگوی این

۳- ابلاغ رسمی شماره ۱۷، ۱ دسامبر ۱۹۹۶.

۴- «لیبرترینیسم»، که گاهی به «لیبرالیزم» مخفف می‌شود، بینش اقتصادی‌ای است که برای آن آزادی شخصی در امور اقتصادی و سیاسی بسیار مهم است. مدافعان این بینش، که به «آدام اسمیت» بر می‌گردند، شامل «میلتون فریدمن» می‌شوند و به این اعتقاد دارند که اقتصاد سرمایه‌داری هیچ نوع «محدودیتی» برای مثال سوبسید مواد غذایی و یا مزد حداقل کارگران، را نباید داشته باشد. «نئو لیبرالیزم» لیبرالیزم نوین است.

۵- نظریه «گلوبالیزاسیون»، یا کراهی (جهانی) شدن، این بحث را عنوان می‌کند که در ۲۵-۲۰ سال اخیر پروسه رشد سرمایه‌داری به نوعی بوده است که امروزه انحصاراتی وجود دارند که از «دولت ملی» فراگیرتر هستند و دیگر وابسته و وفادار به «دولت ملی» خاصی نیستند. این بینش این نتیجه را می‌گیرد که دیگر انباشت سرمایه از طریق روش‌های سیاسی و اقتصادی سنتی حکومت ملی نمی‌تواند کنترل شود. ایدئولوگ‌های بورژوازی این پروسه را به عنوان مرحله جدیدی از سرمایه‌داری می‌دانند، در حالی که مارکسیست‌ها آن را به صورت گرایشی و نه پدیده‌ای کاملاً شکل گرفته است، می‌بینند. مارکسیست‌ها بر این اعتقادند که این گرایش حدود ۱۰۰ سال است که کمابیش در کار است ولی بعد از بحران اقتصاد جهانی در ۱۹۷۳ بیشتر شدت گرفته است.

۶- این مقاله در سال ۱۹۹۶ نگاشته شده است.

۷- این بحث از حوصله این مقاله خارج است، امیدواریم که در آینده بتوانیم به بحث وضعیت سرمایه‌داری جهانی را مفصل‌تر بپردازیم.

جامعه سرمایه‌داری هیچ اثر اساسی بر ماهیت جامعه ندارد. سرمایه‌داران سرمایه‌دار باقی می‌مانند و کارگران می‌بایست هر روز نیروی کار خود را بفروشند. هر تغییر این شکلی اثر کوتاه مدتی می‌تواند داشته باشد، همانطور که رویدادهای بریتانیا، سوئد، فرانسه، آلمان و غیره در ۲۰-۱۵ سال اخیر نشان داده‌اند. وقتی که سود سرمایه‌داران افت می‌کند بورژوازی از سوبسیدها و تأمینات اجتماعی کارگران و اقشار دیگر تحت استثمار می‌کاهد تا سود خود را ازدیاد بخشد!

وضعیت در پرو

وجود گروهی مانند «توپاک آمارو» به نوع مشخصی به شکست‌های طبقه کارگر و وضعیت سیاسی و اقتصادی جامعه ربط پیدا می‌کند. در سال ۱۹۸۰ ارتش از حکومت کناره‌گیری کرد و «فرناندو بلانونده» به مقام ریاست جمهوری انتخاب شد. در سال ۱۹۸۵، «آلان گارسیا» که به حزب بورژوا ناسیونالیست APRA تعلق داشت، انتخاب شد. با کم کردن مالیات و محدود کردن بهره و وام‌های «صندوق بین‌المللی پول» گارسیا برای مدت کوتاهی وضعیت فقیرترین لایه‌های جامعه را برای مدتی کوتاه بهبود داد. ولی سیاست‌های او منجر به تورم لجام‌گسیخته و قطع وام‌های «صندوق بین‌المللی پول» شد. او همچنین مسئول قتل عام زندانیانی که در ژوئن ۱۹۸۶ دست به اعتراض زده بودند، زمانی که بین‌الملل سوسیالیست در لیما جلسات خود را برقرار داشت، بود.

در انتخابات سال ۱۹۹۰ رقابت بین کاندید حزب APRA، «لونیس آلو کاسترو» و نماینده «جبهه دموکراتیک» راست، «ماريو وارگاس لوسا»، زمان نویس مشهور، بود. وارگاس لوسا نماینده جناح راست بورژوازی بود و می‌خواست قوانین و قواعدی که جلوی سود بیشتر سرمایه‌داران را می‌گیرند، را کمتر کند. این برنامه رفرفرم‌های «نشولیرال»، که شامل کاهش قواعد، کاهش سوبسیدها و غیره بود، بخشی مهم از برنامه «جبهه دموکراتیک» بود. در این چارچوب انتخاباتی، که در آن «چپ» غیرمعتبر شده بود و راست خود را برای اقدامات «سختی اقتصادی» برای کارگران و فقیران آماده می‌کردند، آلبرتو فوجیموری، کاندید «تغییر در سال ۱۹۹۰»، با تأکید بر سابقه خانوادگی متواضع خود، و ترویج «سخت کار کردن»، «صداقت» و «استفاده از تکنولوژی» برنده شد. و او

دموکراسی باین پل احتیاجی هم نداشت، چرا که واژه سوسیالیسم را فقط به عنوان یک باد در غیب بلفور می‌کرد.^(۱۰) «توپاک آمارو» حال می‌خواهد این تقسیم در برنامه را در دوران احتضار سرمایه‌داری دنبال کند!

پرولتاریا به مثابه طبقه انقلابی؟

با اینکه «توپاک آمارو» از پرولتاریا به مثابه «طبقه انقلابی» نام می‌برد، این گروه به هیچ وجه نمی‌داند که طبقه کارگر را چگونه می‌توان راهنمایی، رهبری و سازماندهی کرد تا اینکه بتواند به قدرت برسد و دیکتاتوری خود را اعمال کند. با این عملیات «توپاک آمارو» به نقد می‌گوید که امیدی به جنبش طبقه کارگر، لااقل برای مدت چند ساله‌ای، ندارد. «توپاک آمارو» فکر نمی‌کند که می‌توان مبارزه بر علیه حملات سرمایه‌داری را سازمان داد. و همچنین که کارگران می‌توانند مبارزه کنند تا از دست‌آوردهای مبارزات سابق دفاع کنند، و این مبارزه خود می‌تواند، اگر که رهبری انقلابی داشته باشد، به دست‌آوردهای جدید منجر شود. این گروه امر اینکه «شورش‌های اخیر [شامل] شرکت وسیع جمعیت» (مصاحبه، ۳۰ دسامبر) بودند را بدون فکر در مورد بهبود تدارک، سازماندهی و رهبری آنها بیان می‌کند. «توپاک آمارو» این مسئله را صرفاً برای توجیه مبارزه ضد رژیم خود بیان می‌کند!

نکته ۴ - مالیات جنگی،

پرداخت «مالیات جنگی» در مصاحبه‌ای با ایزاک ولازکو، به تاریخ ۲۴ دسامبر ۱۹۹۶، توضیح داده شده است. «برای ۵۰۰ سال است که مردم پرو از سوی مستعمره نشین‌ها و مستعمرات نوین استثمار می‌شوند و در عین حال تعداد کمی از افراد زندگی ثروتمندانه‌ای را داشته‌اند. این مالیات جنگ مقداری از سودها را پس می‌دهد تا برای بهبود [وضع زندگی] مردم استفاده شود و این پول به سازمان‌های مردمی هدیه می‌شوند.» در وهله اول این نشان می‌دهد که این گروه نمی‌فهمد که چگونه فرم‌های استثمار در طول پنج قرن اخیر تغییر کرده‌اند. به دلیل نفهمیدن اشکال مشخصی استثمار حاضر، این گروه چشم خود را بر پیدا کردن دوی آن را می‌بیند.

ولی «توپاک آمارو» اشتباه بزرگتری را بر علاوه بر تحلیل غیر تاریخی و غیر عملی مرتکب می‌شود. «مالیات جنگی» ای که در نظر دارد صرفاً تقسیم دوباره ثروت در درون چارچوب جامعه سرمایه‌داری است. تنها چیزی که در این مورد «رادیکال» است، این است که به جای رأی برای حزبی سوسیال دموکراتیک، مانند اروپای غربی، در پرو تقسیم دوباره ثروت فقط از طریق استفاده از سلاح امکان عملی شدن را دارد. تقسیم دوباره در

گروه در اروپا، به طور آشکار در روز جشن ماه مه در سوئیس بیان کرد: «من می‌خواهم به تمامی کارگرانی که در مبارزه بر علیه مدل سرمایه‌داری ای که ناشایسته انسان است، نشولیرالیزم، مبارزه می‌کنند درود بگویم.»^(۸) ما دلمان می‌خواهد که بدانیم که کدام مدل سرمایه‌داری، آن هم در زمان احتضارش، شایسته انسان است! در طول این پیام کوتاه ولازکو شش بار از واژه نشولیرال استفاده می‌کند و می‌گوید که «نشولیرالیزم تضادها را تشدید می‌کند: پولدارها را ثروتمندتر می‌کند و در عین حال میلیون‌ها نفر در دنیا را بیشتر در عمق فقر فرو می‌برد» و «هیچ مرز و محدودیتی را نمی‌پذیرد» و «مدل بی‌مرام سرمایه‌داری» است. (پیام اول ماه مه)

مبارزه برای سوسیالیسم؟

با اینکه ما از اینکه «توپاک آمارو» «حال» خواهان ساختن «آلترناتیو سوسیالیستی» است، ولی ما باید پرسیم که مفهوم آن از سوسیالیسم چیست و چگونه می‌خواهد به آن برسد؟ ادبیات «توپاک آمارو» بسیار کم به سوسیالیسم رجوع می‌کنند و همه اینها بسیار گنگ و کلی هستند. ولی با این حال، با رجوع به این مقالات و اسناد ما می‌توانیم فقط به یک نتیجه برسیم: نه فقط اینکه سوسیالیسمی که این گروه در نظر دارد با مفهوم ما متفاوت است، بلکه این هدف در آینده بسیار دور قرار دارد. پس فعلاً مبارزه برای جلوگیری از بدترین اشکال استثمار سرمایه‌داری تنها هدف مبارزه است.

و تا جایی که به روش‌ها و اقداماتی که برای گذار به سوسیالیسم لازم هستند بر می‌گردد، «توپاک آمارو» چیزی در مورد اعتصاب عمومی، قیام مسلحانه توده‌ای، شورا‌های کارگری، کمیته‌های کارخانه، ملیس کارگری، دیکتاتوری پرولتاریا، لغو مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، کنترل کارگری بر تولید و توزیع و غیره نمی‌گوید. فقط در یک مصاحبه ولازکو می‌گوید که «دولت قدیمی»^(۹) می‌بایست داغان شود. در هیچ جایی در مورد اینکه چگونه این مبارزه با مبارزات کارگران در دیگر کشورها ربط پیدا می‌کند چیزی گفته نمی‌شود. یا اینکه چگونه مبارزات روزمره به سرنوشت سرمایه‌داری و گذار به سوسیالیسم می‌توانند سرانجام دهند! همانطور که تروتسکی در «برنامه انتقالی» نوشت: «سوسیال دموکراسی کلاسیک که در عصر سرمایه‌داری پیشرفته [مترقی] عمل می‌کرد، برنامه خود را بدو بخش مستقل از هم تقسیم کرد: نخست برنامه حداقل، که خود را به ایجاد اصلاحات در چارچوب جامعه بورژوازی محدود می‌کرد، و دیگری برنامه حداکثر، که در آینده نامعلوم جایگزین شدن سرمایه‌داری بوسیله سوسیالیسم را نوید می‌داد. بین برنامه حداقل و برنامه حداکثر پلی وجود نداشت. در واقع سوسیال

۸- اعلامیه اول ماه مه، ۱۹۹۷.

۹- مصاحبه، ۳۰ دسامبر ۱۹۹۶.

۱۰- «برنامه انتقالی برای انقلاب سوسیالیستی»، ص ۱۴.

قول داد که به تورم ۷۰۰۰ در صدی پایان بخشد.

یک ماه بعد از اینکه در ژوئیه ۱۹۹۰ انتخاب شد، فوجیموری «صادق» کلیه سوپسیدها و کنترل‌هایی که بر قیمت‌های خوراک‌های عمده وجود داشت را لغو کرد، و این منجر به ازدیاد قیمت بعضی از خوراک عمده شد و قیمت بعضی‌ها یک شبه ۵۰۰ در صد ازدیاد یافت! بعد در فوریه ۱۹۹۱، «کارلوس بولونیا»، وزیر اقتصاد، یک برنامه «رفرم‌های ساختاری»، لیبرالیزاسیون و کاهش قواعد را به عمل گذاشت.

در آوریل ۱۹۹۲، برای اینکه بتواند چریک‌ها را، به خصوص «راه درخشان»، و جنبش توده‌ای بر علیه رفرم‌های اقتصادی را شکست دهد، فوجیموری می‌خواست تا نیروهای نظامی اختیارات بیشتری بگیرند. کنگره با این مخالفت کرد و فوجیموری «صادق» در کنگره را بست و قوه قضائی را معلق کرد. بعد از اینکه تعداد کافی ای شکنجه و اعدام شدند، او اعتماد داشت که حزب خود بتواند در انتخابات کنگره جدید پیروز شود، انتخابات را برگزار کرد. تعجب نباید بکنیم که در دسامبر ۱۹۹۲ حزب «تغییر در سال ۱۹۹۰» اکثر کرسی‌های کنگره را بدست آورد. در آوریل ۱۹۹۵ فوجیموری برای بار دوم رئیس جمهوری شد، و در دوره اول انتخابات ۶۴ در صد آراء را گرفت. بی شک کشمکش با اکوادور بر سر مرز و همچنین انواع روش‌های پیشرفته تقلب به او کمک کرد. حال او خواهان این است که قانون اساسی را عوض کند تا در سال ۲۰۰۰ برای بار سوم بتواند انتخاب شود.

وضعیت اقتصادی

با وجود تمامی حملاتی که بر علیه سطح زندگی کارگران و زحمتکشان صورت گرفته، با وجود رفرم‌های «نئولیبرال» وضعیت اقتصادی سرمایه‌داری پرو هنوز برای سرمایه‌داران دلشوره ایجاد می‌کند. با اینکه امروز ۲۰ در صدی که فقیرترین بخش جامعه پرو را تشکیل می‌دهند فقط ۵ در صد از در آمد ملی را کسب می‌کنند، هنوز بورژوازی خود را برای حملات جدید آماده می‌بیند. تمامی برنامه‌های تعدیل و غیره نتیجه‌های کوتاه مدتی را داشته‌اند.

با اینکه سرمایه‌داران پرو تمام کارهایی را که «صندوق بین‌المللی پول» و «بانک جهانی» از آن خواسته بودند را به عمل گذاشته‌اند، و با اینکه چندی پیش پرو به عنوان «معجزه آمریکای لاتین» نامیده شد، امروز وضع اقتصادی بسیار خراب است. در سال ۱۹۹۶ رشد اقتصادی سالیانه به ۲/۸ در صد کاهش یافت، در حالی که تورم ۱۱/۵ در صد بود. با اینکه خرج دولتی بسیار محدود شده است، مثلاً بیکار کردن ۲۰۰۰۰۰ کارمند دولتی بین

۹۳-۱۹۹۰، ازدیاد مالیات‌ها و غیره، دولت هنوز به سختی می‌تواند محدودیت‌های «صندوق بین‌المللی پول» را به عمل بگذارد. بحران سرمایه‌داری پرو بسیار عمیق و ساختاری است و تنها سرنگونی این نظام بحران را چل خواهد کرد.

دلیل اینکه گروه‌های چریکی می‌توانند مرتب عضوگیری کنند و به عملیات بچود و این روش ادامه دهند، این است که سرمایه‌داری پرو هیچ روش را به جز زور نمی‌فهمد. مسئله این نیست که «توپاک آمارو» از زور استفاده می‌کند تا به هدف‌های خود برسد. ما به این اعتقاد داریم که مواضع و خط سیاسی آن صرفاً سوسیال دموکراتیک است. اعضای آن منشویک‌هایی هستند، که به دلیل شرایط پرو، نمی‌توانند این خط را دنبال کنند و یا آن را ترویج کنند، بدون اینکه از زور استفاده کنند. ما شاهد این بوده‌ایم که چگونه وقتی که گشایشی بوجود آید چنین گروه‌هایی سلاح‌های خود را به کنار می‌گذارند. M-19 کولومبی، «توپاکماروس» اوروگوای، FMLN ال سالوادور، ساندینیست‌ها در نیکاراگوا و دیگر سازمان‌ها و جبهه‌های بزرگ چریکی «موفق» به تغییر خود بوده‌اند. در بهترین حالت آنان به احزاب قانونمند بورژوازی تبدیل شده‌اند، و در بدترین حالت، در به کارگذاری سیاست‌های تعدیل اقتصادی، یعنی تقسیم دوباره از فقر به جیب سرمایه‌داران، مشغول هستند! در ونزولا، MAS، که پس از پیروزی کاسترو به اولین مبارزه چریکی در آمریکای لاتین دست زد، حال «موفق» به شرکت در حکومت شده است. رهبر آن، «تئودور پتکوف»، به مقام وزیر برنامه‌ریزی رسیده است، و مسئول به کارگذاری برنامه «سختی اقتصادی» و خصوصی کردن ملک صنایع دولتی است! این برنامه‌ای است که «صندوق بین‌المللی پول» بر کارگران و ستمکشان ونزولا تحمیل کرده است.

بحران جهانی رهبری پرولتاریا

سؤال مهمی که ما می‌بایست بررسی کنیم این است: «حزب بلشویک -لنینیستی پرو کجاست؟» که به عبارتی دیگر یعنی اینکه چرا دیگر رهبری‌ها حقانیت خود را از دست داده‌اند تا اینکه امروز میدان برای «توپاک آمارو» و امسالش باز باشد. جواب این سؤال در آخرین پژوهش‌های امپریک جامعه پرو و یا در آخرین «تئوری»‌های روشنفکران «چپی» سابق که امروز راه خود را گم کرده‌اند نیست. جواب، همانند خود مسئله، ده‌ها سال است که وجود داشته است.

برنامه انتقالی، که بیانیه بین‌الملل چهارم در زمان افتتاح آن بود با این جمله شروع می‌شود:

«بارزترین خصیصه اوضاع سیاسی جهان، بطور کلی، بحران تاریخی رهبری پرولتاریاست.»^(۱۱) در آن مقطع تاریخی (۱۹۳۸)، بین‌الملل چهارم تنها تشکیلات بین‌المللی‌ای را تشکیل می‌داد که ایده‌آل‌ها، درس‌ها و تجربیات انقلاب اکتر را، و به کارگیری بین‌المللی آنها که در طول چهار کنگره اول کمیترون جمع‌بندی شدند، را در بر می‌گرفت. هدف اصلی بین‌الملل چهارم رفع این بحران رهبری بود و قصد داشت که خود را به حزب جهانی انقلاب سوسیالیستی تبدیل کند.

مفهوم بحران جهانی رهبری پرولتاریا را از مفهوم امپریالیسم به مثابه دوران انحطاط و احتضار نظام سرمایه‌داری جهانی نمی‌توان جدا کرد. سرمایه‌داری، به خاطر بقای خود، از رفرم‌های سازماندهی نظام بعدی، سوسیالیسم، سعی می‌کند، قرض کند، و آنها را به طور مسخ شده‌ای استفاده کند.

بدین دلیل این دوران را دوران انتقالی می‌نامیم. انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم (صرف نظر از فروپاشی دولت‌های بوروکراتیک در اروپای مرکزی و شرقی که بحث جدایی است). پیش نهاده‌های گذار به سوسیالیسم، در مقیاس جهانی، از اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ فراهم بوده‌اند.

در عین حال شکافی بین آمادگی عنصر عینی، که به قول تروتسکی به «گندیدگی» رسیده است، همزمان با نا آمادگی عنصر ذهنی وجود دارد. عامل ذهنی، پرولتاریای جهانی که دور برنامه و رهبری انقلابی در حزب جهانی انقلاب سوسیالیستی متشکل است، شکل نگرفته است. منشأ این کمبود در اصل زمان خیانت سوسیال دموکراسی در مقطع جنگ جهانی اول بود. سپس در زمان کمینترن قدم‌هایی برای حل آن برداشته شد، تا اینکه شکست انقلابات در غرب و بعد پیروزی ضد انقلاب بوروکراتیک، این بحران را تشدید کردند.^(۱۲)

در هر کشور جنبش کارگری به دلیل نبود رهبری انقلابی و خیانت‌های مداوم سوسیال دموکراسی و استالینیزم محکوم به شکست پشت شکست بوده است. در مورد پرو هم حزب «کمونیست» مسکویی و فدراسیون اتحادیه‌های پرو، CGTP، که تحت کنترل آن بود نقش خائن را به خوبی بازی کرده‌اند.^(۱۳) و این تنها گرایش خیانتکار نبوده، بلکه

۱۱- «برنامه انتقالی ...»، ص ۹.

۱۲- به دلیل کمبود جا بحث بحران جهانی رهبری پرولتاریا را به طور «تلگرافی» باز کرده‌ایم. امیدواریم تا در فرصتی دیگر به این مسئله به طور مفصل‌تری بپردازیم.

۱۳- این که اوسکار ولازکو، وقتی که در مورد تاریخچه

تضاد و پیشرفت در انقلاب کوبا

این مقاله نخستین بار در «آرش» شماره ۵۶ انتشار یافت و با اصلاحاتی توسط ما، در اختیار خوانندگان قرار می‌گیرد. بخش نخست در شماره پیشین نشریه انتشار یافت.

کامران نیری

ب - انقلاب و ضد انقلاب در کوبا؛

امپریالیسم

انقلاب ۱۹۵۹ کوبا نقطه عطفی بود در ریشه کن ساختن روابط ماقبل سرمایه داری، که سطح نازل بارآوری کار و بیوانسالی را دامن می‌زدند. جنبش توده‌ای دموکراتیک از همان ابتدا اما با ضد انقلاب امپریالیستی هدایت شده از واشنگتن رویور شد. پیوند روابط ماقبل سرمایه داری با امپریالیسم و سرمایه داران و زمینداران کوبانی به انقلاب دینامیسمی ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری نیز داد.

در آستانه انقلاب، ۲۲ درصد از بزرگسالان بی سواد و ۲۵ درصد از مردان بیکار بودند. مرگ و میر اطفال زیر یکسال ۶ درصد بود. اقتصاد کشاورزی کشور تحت نظام لاتیفوندی (مزارع وسیعی که به اربابان غایب تعلق داشته و از شیوه‌های ابتدائی تولید استفاده می‌کردند) بود. یکی از اولین قوانین حکومت جدید قانون اصلاحات ارضی ۱۷ مه ۱۹۵۹ بود که زمین را به آنان که روی آن کار می‌کردند واگذار کرد و مزارع بزرگ را ملی ساخت. این قانون خشم سرمایه داران کوبانی و خارجی را برانگیخت. مبارزه با بی‌سوادی تا آنجا پیش رفت که در سال ۱۹۶۱ تنها ۲ درصد از بزرگسالان از سواد محروم بودند. نظام بهداشت و درمان، که سابق خارج از شهرها وجود نداشت، به روستاها تعمیم داده شد و بطور مجانی در اختیار همه قرار گرفت. آجاره خانه‌ها کاهش شدید یافتند. مبارزه با بیکاری شروع شد. نژادپرستی غیرقانونی اعلام شد. مبارزه برای مساوات و عدالت اجتماعی آغاز شده بود.

در عکس العمل به این وقایع در سوم ژانویه ۱۹۶۱ ایالات متحده روابط دیپلماتیک با کوبا را قطع نمود و محاصره اقتصادی انقلاب را آغاز کرد. در شرایطی که ۸۰ درصد تجارت خارجی کوبا با ایالات متحده بود این امر لطمه بزرگی به انقلاب می‌زد.

در سال ۱۹۹۲، زمانی که بدنبال از دست رفتن روابط تجاری، مالی و اقتصادی با اتحاد شوروی سابق و کشورهای اروپای شرقی، کوبا با بحران عمیقی روبه‌رو شده بود، کنگره آمریکا لایحه «دموکراسی کوبا» را تصویب کرد. هدف از این قانون، به گفته تریپلی، تنظیم کننده آن، از بین بردن انقلاب کوبا بود (۸) بخشی از این قانون، کشتی‌ای را که در بنادر کوبا لنگر بگیرد از بازدید از بنادر آمریکا برای ۶ ماه محروم می‌کند. در همین امتداد دولت آمریکا به کشورهای ثالث فشار وارد کرد تا از ارسال کالاهایی که بیش از ۱۰ درصد مواد ساختمانی آنها ساخت ایالات متحده است به کوبا خودداری کنند. مؤسسات کشورهای ثالث که توسط شرکت‌های آمریکایی خریداری شده بودند از صدور کالا به کوبا منع شدند.

دولت کوبا تخمین زده است که محاصره اقتصادی آمریکا تا سال ۱۹۹۲ جمعاً ۴۱ میلیارد دلار خسارت به اقتصاد کوبا وارد ساخته است.

خصوصیت آمریکا با انقلاب کوبا البته فراتر از محاصره اقتصادی، ابعاد سیاسی، دیپلماتیک و نظامی نیز دارد. اما ذکر جنبه‌هایی از بعد اقتصادی تلاش ضد انقلاب امپریالیستی در چارچوب تاریخی قرن گذشته برای درک ریشه‌های بحرانی که از آن یاد می‌کند اساسی است. به علاوه این بعد ادامه دارد و تشدید نیز شده است. بدنبال سرنگون کردن دو فروند هواپیمای نیروهای ضد انقلابی کوبانی مستقر در فلوریدا توسط چنگنده‌های کوبا در ۲۴ فوریه سال جاری، واشنگتن لایحه «آزادی کوبا و همبستگی دموکراتیک» را به قانون تبدیل کرد. این قانون همه فرمانهای رئیسی جمهوری ایالات متحده در مورد محاصره اقتصادی کوبا را دربر دارد و اختیار لغو آنها را - که سابقاً با رئیس جمهور بود - به کنگره تفویض کرده است. کنگره نیز تنها زمانی

انتخابات

●●●●● بقیه از صفحه ۶

۶- مسئله مهم اینست که فصل مرجع و مشترک همه جناحهای رژیم ادامه حاکمیت و حیات استبدادی جمهوری اسلامی است. خاتمی در کنفرانس مطبوعاتی بر تکیه به ارزشهای نظام و تبعیت از رهبری تأکید کرد و قول داد که در چارچوب قانون اساسی به تنوع آراء احترام بگذارد و به امر آبادانی بپردازد. ولی یک اقتصاد بیمار که رشوه‌خواری و دلالی، مراکز مهم قدرت آن را از کار انداخته، در انتظار خاتمی نشسته است. حتی اگر گشایشهایی در مسایل جوانان و دیگر اقشار حاصل شود، نیایستی مؤید هیچگونه مشروعیتی برای خاتمی و کل حاکمیت باشد. کارگران، زنان و جوانان سالهاست که با جمهوری اسلامی در حال مبارزه هستند. سالهاست که برای آزادی، دموکراسی، آزادی تشکل، بیان و غیره خون داده و آواره شده‌اند و زحمت زندان و شکنجه را به جان خریده‌اند. اگر جمهوری اسلامی در هیئت یک جناح یا شخصیتی در برابر اعتراضات تا کنونی تن به عقب نشینی‌هایی بدهد، امری است که باید هر جنبش کارگری و چپ با تکیه آن بتواند مبارزه را برای زندگی انسانی و سرنگونی کل حاکمیت سرمایه سوق دهد. امروز باید به مردم گفته شود حق برخورداری از داشتن زندگی انسانی، داشتن آزادی رفت و آمد و پوشش و امکان استفاده از دستاوردهای علمی و مدنی بشر، حق اشتغال و غیره متعلق به آنها و جزء ضروریات اولیه و طبیعی آنها است. جناح خاتمی اگر هم به اصلاحاتی دست بزند نباید وسیله‌ای برای تطهیر و تقدیس آن تلقی شود. آنها در واقع از اعتراض و انقلاب می‌ترسند و هر عقب نشینی آنها را باید به مثابه سنگری برای تعمیق خواسته‌های اساسی و مبارزه با تحول بنیادی نظام و حاکمیت حفظ شود.

این انتخابات نه به زعم بعضی‌ها یک انقلاب دوم است، نه باید منتظر تغییرات آنچنانی در زندگی اقشار مختلف جامعه باشیم. طبیعی است که خاتمی و همفکرانش سالها در سرکوب و استبداد شرکت کرده و از عاملین اصلی حاکمیت بوده‌اند. در واقع هدف اصلی و بلافصل آنها امروز هم ادامه همان حاکمیت سرمایه‌دارانه اسلامی خواهد بود.

هر گشایش که حاصل شود نتیجه اعتراضات مردم و از جمله حضور گسترده جنبش کارگری می‌باشد. این گشایشها اگر تحقق یابد به مثابه اهرمی در مبارزه با کل حاکمیت و مطرح کردن خواسته‌های اساسی از قبیل حق آزادی تشکل و اعتصاب و دیگر حقوق اساسی قرار باید گیرد. ■ دیماه ۱۳۷۶

۵ - ن

●●●●● بقیه از صفحه قبل

سوسیال دموکرات‌ها و سانتریست‌ها هم کم خیانت نکرده‌اند.

برای سوسیالیست‌های انقلابی استراتژی ایجاد حزب جهانی انقلاب سوسیالیستی مهم‌ترین امر کار سیاسی آنان است. در مقابل وقایعی که در نقاط مختلف جهان رخ می‌دادند ما همیشه باید منافع درازمدت و کل پرولتاریا را در نظر بگیریم. بدین دلیل ما در عین حال که بربریت رژیم‌های مانند فوجیموری را شدیداً محکوم می‌کنیم می‌بایست چشم به اثرات این وقایع بر این هدف حزب سازی بدوریم. هر نوع انحرافات که در طبقه کارگر و دیگر ستمکشان رخ می‌کند، حال ناسیونالیزم بورژوازی (مسلح یا پارلمانی)، آنارکو-سندیکالیزم، سوسیال دموکراسی (منشویزم)، استالینیسم، سانتریزم یا هر ترکیبی دیگر می‌بایست نقد شود. کار سیاسی ما به این خلاصه نمی‌شود که دستگاه‌های اختناق دولت‌های بورژوازی را «هو» کنیم و برای کسی که بر علیه آنها فعالیت می‌کند کف بزنیم. طبقه کارگر نیازی به قهرمان ندارد؛ بلکه آنچه را که پیش از هفتاد سال است که به آن نیاز دارد، کمبودی که منجر

کشتار ده‌ها میلیون نفر در دو جنگ جهانی امپریالیستی و بسیاری جنگ‌های دیگر، بیکاری، آوارگی، مریضی و غیره شده است، نبود حزب انقلابی پیشگام پرولتاریا در سطح جهانی بوده است. طبقه کارگر رهبری‌ای را نیاز دارد که آن را راهنمایی کند که خطاها و اشتباهات قدیمی را تکرار نکند. انتخابی که کارگران و ستمکشان در مقابل خود دارند بین بلشویزم و یا شکست خونین است!

۶ ژوئن ۱۹۹۷

(ادامه پاورقی از صفحه قبل)

جنبش کارگری صحبت می‌کند و وصف CGTP را می‌گوید، بدون اینکه به پشتیبانی آن از کودتای نظامی ۱۹۶۸ اشاره‌ای کند، نشان دهنده وابستگی نظری او به خط مشی استالینی است. رجوع شود به پیام اول ماه مه ۱۹۹۷.

به یاس سیاسی عده زیادی انجامید. یکبار دیگر بین سیاست و اقتصاد شکاف افتاد و بحران جدیدی در کوبا بوجود آمد. از اوایل دهه ۱۹۸۰ راتول کاسترو طی سخنرانیهایش به این مشکلات اشاره می کرد. در سال ۱۹۸۶ بعد از یک سری بحث های اساسی، رهبری انقلاب کوبا «پروژه تصحیح» را با هدف چرخش در جهت استراتژی چه گوارا آغاز کرد (۱۲). مطالعه این چرخش و علل آن به زبان خود رهبران انقلاب کوبا و چگونگی انعکاس و عملکرد آن در جامعه کوبا بسیار ارزنده است. اما در اینجا به این واقعیت اشاره می کنم که راه بازگشت صدها هزار نفر کوبانی به صحنه سیاست و عمل از طریق بسیج گروه های داریطلب برای انجام پروژه های اجتماعی-چون ساختن مسکن، مهد کودک، پلی کلینیک و مدارس- باز شد. همراه این جریان، حزب کمونیست به نوسازی رهبری خود پرداخت و گروه جدیدی از کارگران، داریطلبان دفاع از آنکولا، جوانان و زنان وارد لایه های رهبری شدند. اما فروپاشی رژیم های استالینیست در اتحاد شوروی و اروپای شرقی و به همراه آن از همه گسسته شدن پیوندهای که رهبری انقلاب کوبا برای برنامه های اقتصادی کشور بر آن متکی بود به آغاز بحرانی عمیق انجامید و «پروژه تصحیح» نیمه کاره باقی ماند.

د: انقلاب و ضد انقلاب در کوبا: موانع داخلی
به دلایل تاریخ که بررسی آن از حوصله این مقاله خارج است، انقلاب جهانی بصورت موجی از جنبش های تولیدکنندگان مستقیم، کارگران ولی عمدتاً دهقانان، در کشورهای حاشیه ای جهان سرمایه داری به موفقیت هائی دست یافت. سوسیالیست های انقلابی، منجمله رهبران انقلاب اکتر، همراهی می داشتند که جهت گیری سوسیالیستی در این کشورها تنها در صورت پیروزی جنبش کارگری در کشورهای صنعتی سرمایه داری می تواند موفق باشد. در غیر اینصورت عقب ماندگی اقتصادی، سطح نازل رشد نیروهای مولده، قلیل بودن و بی تجربه بودن پروتاریا صنعتی، نازل بودن بارآوری کار و تهاجم امپریالیستی جنگی باعث وجود و رشد دیوانسالاری خواهد شد. در اتحاد شوروی این شرایط به بیرون رانند کارگران و زحمتکشان از صحنه سیاست و شکست سیاسی انقلاب اکتر انجامید. تقابلات اساسی در کوبا در این است که رهبری انقلاب نه از درون سنت شکست انقلاب اکتر، استالینیسم جهانی، زاده شده بود و نه هرگز تسلیم بوروکراسی داخلی جامعه کوبا شده است. اما پیروزی انقلاب کوبا و استقرار قدرتی بر پایه جنبش کارگران و دهقانان، علیرغم سمتگیری رهبری، بمعنی استقرار سوسیالیسم در این کشور نیست. بهمین روال کوبا جامعه ای طبقاتی است و تداوم فعالیت ضد انقلابی سرمایه داران وابستگان به رژیم پاتیستا پس از ۲۷ ساله علاوه بر حمایت و هدایت امپریالیستها، نشانه وجود بخشهای مخالف انقلاب در درون جامعه کوبا نیز هست. وجود دیوانسالاری (بوروکراسی) در کوبا، که ماهیتاً در جهت بیرون راندن تولیدکنندگان مستقیم، کارگران و دهقانان، از صحنه سیاسی عمل می کند، بر هیچ انقلابی ای پنهان نیست. فیدل کاسترو و رهبران دیگر انقلاب به کرات به مشکل دیوانسالاری پرداخته اند و مبارزه علیه آنرا سازمان داده اند.

اما وجود دیوانسالاری نتیجه شرایط عینی انقلاب کوباست و بدون تغییر کیفی در این شرایط نمی توان این مشکل را حل کرد. طبقاتی بودن جامعه کوبا و وجود قشر دیوانسالار، خود را در درون حزب کمونیست و سیاستهای آن نیز منعکس می کند. چرخش هائی که در این نوشته به آنها اشاره شده است، در اوایل دهه ۱۹۷۰ و سپس در سالهای میانی دهه ۱۹۸۰ نمایانگر چنین مبارزه ای است. شرایط بحران عمیق اقتصادی در سالهای ۱۹۹۰ به قلبی تر شدن جامعه کوبا و تشدید مبارزه طبقاتی انجامیده است. از این واقعیت، متأسفانه در نوشته ارژن خبری نیست.

در کنفرانسی که من امکان شرکت در آنرا داشتم، عکس العمل برخی از دوائر آکادمیک به بحران اقتصادی

سیاسی ای از این رژیمها نداشت. این چرخش در سیاست خارجی کوبا تصحیح سیاست کمونیست ستیزی بود که در زمان حکومت های طرفدار سرمایه داری و امپریالیسم، خصوصاً ایران پاتیستا در کوبا رایج شده بود. از این رو رهبری انقلاب قدمهای مهمی را جهت معرفی این کشورها به مردم کوبا برداشت. در سال ۱۹۶۰ ارستو چه گوارا در رأس هیئتی برای دو ماه به بازدید کشورهای اروپای شرقی مشغول شد. او که پیش از همه با آثار مارکس آشنا بود بعد از سفرش به کشورهای اروپای شرقی به نقد مدل توسعه حاکم بر آنها پرداخت. کارهای رهبری انقلاب کوبا خود بهیچ وجه از یک نظریه مشترک پیروی نمی کردند. در سالهای اول دهه ۱۹۶۰ بحث دانی در مورد قانون ارزش و رابطه آن با ساختمان سوسیالیسم درگرفت. ایده مرکزی حاکم بر احزاب طرفدار مسکو توسط استالین فرمول بندی شده بود: او در «مسایل اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» به سال ۱۹۵۲ ادعا کرده بود که کلید گذار به سوسیالیسم آشنا شدن با قوانین حرکت سرمایه داری، از جمله قانون ارزش است. استالین تصریح داشت که می توان این قوانین را «یاد گرفت، بر آنان مسلط شد و با فهم کامل بکار گرفت و از آنان در جهت منافع جامعه استفاده برد. به این ترتیب این قوانین بزرگ سلطه انسان می آیند و چیره شدن انسان بر آنها تضمین می شود.» (۱۰)

چه گوارا با استفاده از عقاید مارکس به نتیجه ای متضاد رسیده بود. مبارزه برای سوسیالیسم یعنی محسود کردن حوزه عملکرد قانون ارزش و بازار. سوسیالیسم تنها با از بین رفتن قانون ارزش می تواند پیروز شود. پس مبارزه برای سوسیالیسم مبارزه برای آگاهی و عمل کمونیستی است. از اینرو تنها آن ابزار و شیوه ها که به رشد آگاهی کارگر و زحمتکشان دامن می زند در امر ساختمان سوسیالیسم مجاز هستند. برعکس آنکه به انگیزه های مادی و مکانیسم بازار جلوی رشد آگاهی کارگری و کمونیستی را می گیرند (۱۲). جدل سیاسی سالهای اول دهه ۱۹۶۰ در کوبا به «بحث انگیزه های مادی یا اخلاقی» معروف شده و اگرچه طرفین این بحث از کارهای جنبش ۲۶ ژوئیه بودند، جای شکی نر مورد ابعاد بین المللی مسئله وجود نداشت. اهمیت گوارا در این بود که در مقام ریاست بانک مرکزی کوبا و وزارت صنایع آن کشور کوشید تا استراتژی رشد دهنده آگاهی سوسیالیستی را با فعالیت اقتصادی توده کارگر تلفیق کند. بررسی عقاید چه گوارا در این زمینه- که غنی ترین تعیم استراتژی کمونیستی : دوره بعد از انقلاب روسیه می تواند تلقی شود- برای همه علممندان به مسایل سوسیالیسم آموزنده خواهد بود (۱۱) آنچه در اینجا باید گفت اینست که استراتژی پیوندهای گوارا که در سالهای اول دهه ۱۹۶۰ تا حدی بکار گرفته شد هرگز در کوبا غالب نشد. کشته شدن گوارا در بولیوی، در سال ۱۹۶۷، تداوم بازگشت به مارکس را بهم زد. فیدل کاسترو و سایر رهبران انقلاب کوبا که برای ارزشهای اخلاقی پیشنهادی گوارا مبارزه کردند، استراتژی وی را برای مدیریت و کنترل اقتصادی دنبال نکردند. در نتیجه شکافی بین اهداف سیاسی والای انقلاب و شرایط اقتصادی بوجود آمد که به اشتباهات ماورا چپ رهبری و نتایج ناطلوب اقتصادی در اواخر دهه ۱۹۶۰ انجامید. بدنبال شکست طرح کشت نیشکر در سال ۱۹۷۰، که محصول اندکی بدست داد، رهبری انقلاب کوبا پذیرفت که به پیروی از مدل توسعه اقتصادی اتحاد شوروی تن دردهد و به نظام تقسیم کار کومکون (شورای همکاریهای متقابل اقتصادی) بپیوندد. در این دوره اقتصاد کوبا در زمینه های متعدد چون نیشکر، نیکل، تنباکو، مرکبات مواد غذایی دریائی و صنایع بیولوژیک پیشرفتهای مهمی داشت. اما در همین دوره کوبا از نظر رفع احتیاجات اساسی اش چون غذا، مواد اولیه، سوخت و تکنولوژی به کومکون وابسته شد. درعین حال مدل جدید توسعه که براساس ارزشهای مادی استوار بود، روحیه خودمحموی را بین کارگران و زحمتکشان دامن زد، به گسترش بوروکراسی کمک کرد و

اجازه لغو محاصره اقتصادی را خواهد داشت که ۸ درخواست دولت آمریکا در تقسیم انتقال قدرت به یک حکومت انتقالی، برآورده شده باشد. به عبارت دیگر سیاستمداران آمریکا در آستانه قرن بیست و یکم ادعا دارند که حق دارند و می توانند حکومت مطلوب خویش را در هرکشوری که صلاح دیدند به سر کار بیاورند! علیرغم شعارهای عوام فریبانه که در متن این قانون چشم می خورد، مانند «آزادی همه نوع فعالیت سیاسی»، «آزادی همه زندانیان سیاسی»، «برگزاری انتخابات آزاد» و «استقرار اتحادیه ای کارگری مستقل» محتوی این قانون چیزی کمتر از انجام یک ضد انقلاب اجتماعی در کوبا نیست. خواست های اساسی مطرح شده در این قانون «احترام به مالکیت خصوصی»، «حق ایجاد شرکت های خصوصی و وسایل ارتباط جمعی خصوصی»، «بازگشت و تابعیت مجدد کسانی که در کوبا متولد شده اند»، «بازگشت اموال مصادره شده توسط دولت کوبا به اتباع و شرکتهای آمریکائی» و یا «پرداخت غرامت به آنها» ست تا ضد انقلاب اجتماعی تضمین شود. قانون جدید خواهان انحلال دایره امنیت وزارت کشور کوبا، انحلال «کمیت ها برای دفاع از انقلاب» و «برگاندیهای عکس العمل سریع» و عدم جلوگیری از رسیدن امواج رادیو و تلویزیون، بنگاه تبلیغاتی ای که واشنگتن در فلوریدا علیه انقلاب کوبا براه انداخته است شده است. خصوصیت امپریالیستی این قانون تا آن حد است که حتی حقوق شرکتهای کشورهای ثالثی را که در سالهای اخیر در کوبا سرمایه گذاری کرده اند به زیر سوال می کشد. دارائی های این شرکتها می تواند در دادگاههای آمریکا مورد ادعای شهروندان و شرکتهای آمریکائی که اموالشان در کوبا مصادره شده است قرار بگیرد. رزسای اینگونه شرکتها و اقوامشان از دریافت ویزای آمریکائی منع می شوند. از این رو کشورهای کانادا، مکزیک و اتحادیه اروپا از این قانون به مراجع بین المللی، منجمله «سازمان تجارت جهانی» شکایت برده اند.

ج: انقلاب و ضد انقلاب در کوبا: استالینیسم
سرچشمه بحران عمیق اقتصادی سالهای اخیر اما چرخش نادرست رهبری انقلاب کوبا در جهت اتخاذ مدل توسعه حاکم بر اتحاد شوروی و اروپای شرقی بود که از اوایل دهه ۱۹۷۰ رخ داد. فیدل کاسترو طی تلفیقی در کنگره «اتحادیه نویسندگان، هنرمندان کوبا» در نوامبر ۱۹۹۲ با اشاره به فروپاشی رژیمهای حاکم بر اتحاد شوروی و اروپای شرقی می گوید: «همه، انقلابیون و غیرانقلابیون، انتظار داشتند که اروپا، سوسیالیست و اتحاد شوروی همچنان پایدار بمانند، همانگونه که همه انتظار دارند خورشید هر روز طلوع کند، آنچه که بر ما رفت این بود که یک روز دیگر خورشید طلوع نکرد: نه ساعت ۶ بامداد، نه ساعت ۷، نه ساعت ۸، نه حتی در رأس ظهر و ما در میان این تاریکی است که باید بدنبال راه حل بگیریم. این ارزیابی سیاسی نادرست، مترادف شمردن انقلاب روسیه با رژیمهای ضد کارگری و بوروکراتیک حاکم بر اتحاد شوروی و اروپای شرقی، عامل آنکه بر روابط با این رژیمها و باعث ایجاد بحران عمیق سالهای اخیر شد.

درحالیکه جنبش ۲۶ ژوئیه کوبا (۹) جدا از سنت استالینیستی حاکم بر بین الملل کمونیست بعد از لنین و حزب سوسیالیست خلق کوبا (که پیش از ۱۹۴۲ حزب کمونیست نام داشت) شکل گرفت، همین امر نیز ضامن استراتژی انقلابی این جنبش و موفقیت آن در سرنگونی انقلابی دیکتاتوری پاتیستا شد. چرخش رهبری جنبش ۲۶ ژوئیه بعد از پیروزی انقلاب بسوی اتحاد شوروی نه از روی تقارب نظری، برنامهای یا خط مشی سیاسی که براساس نیازهای عینی انقلاب کوبا در شرایط دیوارویی با امپریالیسم و سرمایه داری بومی بود. در این شرایط همکاری با حکومتهایی که خود را وارث انقلاب روسیه، انقلاب چین و انقلاب در اروپای شرقی، خصوصاً در یوگسلاوی، معرفی می کردند نه تنها امری طبیعی که لازم بود، درعین حال رهبری جنبش ۲۶ ژوئیه ارزیابی



در چنگ زدن به نوعی دورنمای «سرمایه داری تخیلی» شباهت داشت. يك اقتصاددان کوبانی اصرار داشت که محاصره اقتصادی کوبا توسط آمریکا به ضرر واشنگتن است. پیشنهاد او این بود که دولت آمریکا برای ایجاد يك بلوک اقتصادی مشابه قرارداد «نفتا» (قرارداد تجارت آزاد آمریکای شمالی) (NAFTA) که بین کانادا، ایالات متحده و مکزیک عملی شده است، با دولت کوبا وارد مذاکره شود؛ اقتصاددان دیگری استدلال می کرد که برخلاف نظر گوارا، انسان تنها از طریق انگیزه های مادی عمل می کند. نتیجه مستتر البته غیرعملی بودن سوسیالیسم است. عده بیشتری طرفدار سیاستهای اقتصادی حزب کمونیست چین بودند و استدلال می کردند که تنها از طریق سرمایه گذاریهای خارجی در کوبا و براه انداختن بازار آزاد می توان بحران اقتصادی را حل کرد.

از سری دیگر در همین کنفرانس بحث مهمی درمورد نیاز به بازگشت به افکار و پیشنهادات گوارا مطرح بود. برای اولین بار در سطح وسیعی تاریخ سیاسی اتحاد شوروی مورد يك بررسی منظم و جدی قرار گرفته است. در کوبا کتابهای راهنمای گوناگون چاپ مسکو که برای سالیان زیادی در دانشگاه ها استفاده می شد به کناری گذاشته شده اند و بازگشتی به تفکر مستقل براساس تجربه انقلاب و بررسی متون کلاسیک سوسیالیستی و نقد انحطاط انقلاب روسیه صورت می گیرد. در دیدارمان از دانشگاه پلی تکنیک و انستیتی تربیت معلم و در ملاقات با نمایندگان سازمان دانشجویان دانشگاه هاوانا و اتحادیه جوانان کمونیست این چرخش بوضوح دیده می شد. برعین حال در همه جا به اتحاد شوروی و اروپای شرقی هنوز به عنوان «اروپا سوسیالیستی» اشاره می شد. اما بخش وسیعی مشغول تحلیل علل «ناپدید شدن» یکباره این «اروپا» هستند.

۴ - پارلمان های کارگری

همزمان، کارگران و زحمتکشان کوبانی در جوش و خروش هستند تا با بحران موجود روبرو شوند و بر آن فائق آیند. و این مهمترین ویژگی دوره حاضر است که در مقاله ارژن از آن اثری نیست. من به دو جنبه اساسی تحولات سالهای اخیر اشاره می کنم: تشکیل «پارلمان های کارگران» و ایجاد تعاونی های کشاورزی.

مجلس ملی کوبا طی جلساتی در دسامبر ۱۹۹۲ به بررسی راه حل خروج از بحران عمیق اقتصادی مشغول شد. طی این جلسات وزیر امور مالی کوبا، خوزه لوئیس رودریگز، پیشنهاد وضع يك قانون مالیاتی برای کشور را عرضه کرد: او استدلال کرد که نیاز به ایجاد يك آگاهی مالی در بین مردم کوبا احساس می شود. رودریگز ادعا کرد که چنین آگاهی وجود داشته اما ازبین رفته است. مدتهاست که اقتصاددانان طرفدار نظام بازار در کوبا و بوروکراتهای همراه با حکومتهای «دوست» چون حکومت اسپانیا، و مؤسسات بین المللی که از جانب قدرتهای امپریالیستی هدایت می شوند، چون صندوق جهانی پول، از کوبا خواسته اند که دست به ایجاد يك نظام مالیاتی بزند. در ضمن بحث، فیدل کاسترو در جواب رودریگز گفت: «نه، نه، نه! ما هرگز چنین آگاهی را نداشته ایم [تا از دست بدهیم]. آن نظام مالیاتی که از بین رفت، نظام بورژوازی مالیات بود، او یادآور شد که لغو آن نظام از دستاوردهای انقلاب و قدمی در جهت تحکیم مواضع پرولتری بوده است. انقلاب کوبا نظام کوپنی را جایگزین مالیات کرد. نظام مالیاتی همراهی با مالکیت خصوصی و بازار دارد و نظام کوپنی همسویی با مالکیت اشتراکی بر ابزار تولید اجتماعی و برنامه ریزی متمرکز اقتصادی. انقلاب از طریق مالکیت اشتراکی و نظام کوپنی بود که توانست دستاوردهای اجتماعی و برنامه توسعه را هزینه کند. کاسترو ادامه داد: «ما هزاران مدرسه، صدها و صدها بیمارستان و بسیار چیزهای دیگر [از این طریق] ایجاد کردیم، بدون اینکه قیمت شیر يك سنت بالا برود» او توضیح داد که توزیع عادلانه غذا، لباس و سایر مایحتاج مردم تنها براساس نظام کوپنی میسر بوده است و افزوده:

«اقتصاددانان مرا به رخصت می اندازند... من معتقدم که امروز را باید از زاویه سیاسی بررسی کرد. عقایدی که از طریق متخصصین عرضه می شود باید از دیدگاه سیاسی تحلیل شود... يك برخورد تکنوکراتیک را نمی توان برای حل این مشکلات بکار گرفت». پیشنهاد او به مجلس ملی این بود که کل طرحهای پیشنهادی در آن مجلس به بحث کارگران کوبا سپرده شود.

در فاصله ژانویه تا اول ماه مه ۱۹۹۲، زمانی که قرار شد مجلس ملی دوباره برای تعیین سیاستهای مبارزه با بحران اقتصادی به بحث بنشیند، هشتاد هزار «پارلمان کارگران» با شرکت ۲ میلیون کارگر کوبانی برگزار شدند. این جلسات ته تنها به بررسی پیشنهادها مطرح شده در مجلس ملی نشستند بلکه عقاید دیگری را که کارگران مهم می دانستند به بحث گذاشتند. حاصل این جلسات بحث توسط «تشکیلات مرکزی کارگران کوبا» که سازمان فراگیر همه اتحادیه ای کارگری در این کشور است، جمع بندی شد و در اختیار مجلس ملی قرار گرفت. در جلسه ماه مه مجلس ملی، خوزه لوئیس رودریگز گزارش داد که «کارگران در گردهمائی و بحث خود موضعی روشن علیه مالیات بر دستمزد اتخاذ کرده اند». مجلس ملی سرانجام رای به وضع مالیات بر درآمد ملی نه بر دستمزدها داد. این تصمیم مبتنی بر واقعیت اخیر در جامعه کوبا بود.

در سپتامبر ۱۹۹۲ دولت مشاغل فردی (خود کار) را در ۱۲۰ رشته آزاد اعلام کرد و تا ژوئیه ۱۹۹۲ بیش از ۱۶۷۰۰۰ جواز کسب صادر نمود. در شرایط بحران اقتصادی، این حرفه ها درآمدی یراتب بیشتر از دستمزد کارگران دارند. برخی از این کسبه روزی ۱۰۰۰ پیرو درآمد داشتند درحالیکه دستمزد متوسط ماهانه کارگران حدود ۱۵۰ پیرو بود. از این رو مجلس ملی رای به اخذ مالیات از این کسبه را داد چرا که این افراد کمابیش از خدمات اجتماعی دولتی بدون پرداخت وجهی استفاده می کنند. مجلس ملی همینطور به پیشنهاد کارگران مجازات سنگین تری برای جرائم اقتصادی تصویب کرد. در شرایط بحران اقتصادی و گسترش بازار سیاه، حیف و میل و دزدی از مراکز تولیدی افزایش شدیدی یافته است.

«تشکیلات مرکزی کارگران کوبا» به ابتکار پدرو لیل راس (Pedro Leal Ross)، منشی کل تشکیلات و عضو کابینه، درصدد برگزاری دور دومی از «پارلمان های کارگران» درآمد. این جلسات تا آخر سال ۱۹۹۲ در سراسر کشور برگزار شدند و هدف آنها نقد نقش مدیریت و طرح نیاز به درگیری کارگران در هدایت تولید بود.

دوره سوم جلسات بحث کارگران درسال ۱۹۹۵ بدور

مسئله بالابرن بارآوری کار- که مسئله مرکزی اقتصاد است- سازمان یافت. در ماههای اول سال جاری دور جدیدی از جلسات کارگری در سراسر کوبا برقرار شد تا سند مرکزی کنگره هفدهم «تشکیلات مرکزی کارگران کوبا» را که در آخر ماه آوریل با نظارت نمایندگان کارگری از سراسر جهان و شرکت ۱۹۰۰ نماینده منتخب کارگران در هاوانا برگزار شد، به بحث بگذارند. این سند بعنوان ضمیمه نشریه تراباجادرس (Trabajadores کارگران) در ماه نوامبر ۱۹۹۵ چاپ شده و در اختیار کارگران همه کشورها قرار گرفته بود. محتوی سند ناشی از تجربه و بحث های کارگران در سه دوره از جلسات کارگران است. در بحث برسر این سند امکان ارات پیشنهادات متقابل و تکمیلی بر آن فراهم بود و نمایندگان کنگره در همین جلسات از میان کارگران انتخاب شدند.

۵ - «واحدهای اساسی تولید تعاونی»

تجدید سازمان تولید کشاورزی که از سپتامبر ۱۹۹۲ آغاز شد و در جلسه دسامبر مجلس ملی به تصویب رسید حائز اهمیت فراوان است. هشتاد درصد زمین زیر کشت در کوبا به مزارع دولتی تعلق داشت. در این دوره مزارع دولتی نیشکر، مرکبات، تنباکو، سبزیجات و سایر مواد خوراکی و سرانجام دامداریها و تولید لبنی به ترتیب به تعاونی کشاورزی تبدیل شدند. تا اواسط ۱۹۹۲ حدود ۱۶۰۰ تعاونی نیشکر و ۱۱۰۰ تعاونی دیگر بوجود آمده بود. نیروی کار متوسط در این مزارع، که به واحدهای اساسی تولید تعاونی مشهور هستند، متشکل از حدود صد کارگر است.

تعاونی ها صاحب محصولات خود هستند که با نرخ معینی به دولت فروخته می شود. ماشین آلات مزارع دولتی با اقساط درازمدت و بهره کم به تعاونیها واگذار شده است. ابزار و وسایل برای تولید از محل درآمد تعاونیها خریداری می شود تفاوت درآمد و هزینه هر تعاونی بین اعضاء آن- که عمدتاً کارگران مزارع دولتی سابق هستند- براساس نقش آنها در تعاونی و بارآوری کاریشان تقسیم می شود. تعاونیها در سطح بالائی از نظر مواد غذایی خودکفا هستند. زمین کشاورزی اما همچنان ملی باقی مانده است: نمی توان آنرا فروخت، اجاره داد، به ارث سپرد، به رهن داد و یا به ودیعه گذاشت. مدیریت تعاونیها در سه سال اول تأسیس از مدیریت مزارع دولتی سابق برگزیده شده اند. بعد از این مهلت، تعاونیها مدیریت خویش را انتخاب خواهند کرد. عضویت در تعاونیها داوطلبانه است.

بعد از دومین مرحله اصلاحات ارضی در کوبا درسال ۱۹۶۲، این تغییرات مهمترین تجدید سازمان در

برای دفاع از انگولا در برابر تهاجم آفریقای جنوبی، انترناسیونالیست بوده اند. پیروزی قطعی انقلاب کوبا در گرو گسترش انقلاب سوسیالیستی، خصوصاً به کشورهای صنعتی سرمایه داری است. در آغاز قرن بیست و یکم مرزی مهمتر از خط طبقاتی نیست.

8- S. Greenhouse, "President Considers a Cuban Blockade". The New York Times, August 22, 1994.

۹- فیدل کاسترو که از رهبران دانشجویی بود، در ۲۶ ژوئیه ۱۹۵۲ همراه با ۱۲۵ مبارز دیگر دست به حمله مسلحانه بی علیه پایگاه نظامی مرنکادا در شهر سانتیاگو در کوبا زد. این خیزش نظامی اگرچه قویاً با شکست مواجه شد و تلفات سنگینی داد اما به زودی از طریق ایجاد و گسترش رابطه در شهرها و عشایری از دهقانان، صفوفش تقویت شد و حماسه ی جنگ انقلابی بی را که دو سال به طول انجامید، پایه ریخت که سرشار از درسهای غنی برای مبارزان است. درسهایی که توسط گوارا ثبت شده و خواننده ی علاقمند می تواند به آن رجوع کند.

Ernesto Che Guevara, Episodes of The Cuban Revolutionary War: 1954-58. New York: Pathfinder Press, 1996.

10- J.V. Stalin, Economic Problems of Socialism in The U.S.S.R (Peking. Foreign Languages Press, 1972), P.8

۱۱- برای نقد چه گوارا از نظامهای مستقر در اروپای شرقی و اتحاد شوروی نگاه کنید به مسامحه او با الظلمه ی Che: SELECTED works of ER- Nesto Guevara, Nelson P. Valdes and Rolande E. Bonacha, Editors Cambridge: MIT Press, P. 969.

مسیخو نگاه کنید به: Carlos Tablada, CHEGUE VARA: Economics and Politics of Transition To Socialism, Sydney: Pathfinder Pacific and Asia

۱۲- کتاب تابلادا نتیجه ۲۰ سال تحقیق او در مورد نظرات گوارا در زمینه گذار به سوسیالیسم است و نقد چه را از الگوهای اتحاد شوروی و اروپای شرقی را در بطن طرح نظرات وی مطرح می کند.

۱۳- کتاب تابلادا که در یادداشت شماره ۱۲ بهترین راههای رجوع به آثار چه گوارا در این زمینه است که البته نباید جایگزین مطالعه آثار چه بشود. چندین مجموعه آثار از گوارا به زبان اسپانیولی وجود دارد. اما کلیات آثار چه گوارا در دست نیست. بزبان انگلیسی کتاب The Cuban Revolution and CHE چاپ پات فایندر مقالات اساسی وی را دربر دارد.

۱۴- نگاه کنید به سخنرانیهای فیدل کاسترو در دسامبر ۱۹۸۶ در گامانه نیوانترناشنال چاپ نیویورک. New International, No. 6, 1987, pp. a00-255.

15- Argiris Malapanis and Brian Taylor, "Millions March in Cuba. To Defend the Revolution, workers celebrate Start of Economic Recovery." The Militant, May 13, 1996.

۱۵- سخنرانی فیدل کاسترو بمناسبت سی و پنجمین سالگرد پیروزی انقلابیون کوبانی در تهاجم مرزبانان آمریکا به خلیج خوکها، «گوانما»، مکزیک، شماره اول ماه مه ۱۹۹۶. در بهار، تابستان و پائیز ۱۹۹۲ ایالات متحده یکسری مانورهای نظامی وسیع با نیت آمادگی برای اشغال کوبا انجام داد. در این شرایط کوبا و اتحاد شوروی قرارداد نظامی ای امضا کردند. رهبران کوبا مایل بودند قرارداد علنی باشد ولی خروشچف مخالفت کرد و با پیشنهاد او شوروی ۲۲ موشک با برد میان در کوبا مستقر نمود. در ۲۲ اکتبر ۱۹۶۲ کندی کوبا را متهم به داشتن موشکهای اتمی بقتل تهدید آمریکا کرد و دست به محاصره دریائی کوبا زد و تهدید به جنگ علیه این کشور و اتحاد شوروی نمود. خروشچف در ۲۸ اکتبر، بعد از توافق با کندی، موشکها را از کوبا خارج کرد. در این بین شوروی هیچ گونه مشورتی با دولت کوبا انجام نداد. در مسامحه ای با شبکه تلویزیونی ان. بی. سی. یکی از سه شبکه سراسری در آمریکا، در اکتبر ۱۹۹۲، کاسترو گفت که اگر رهبری کوبا در ۱۹۶۲ در مورد مشی سیاسی رهبری شوروی بیشتر می دانستند مرکز استقرار موشکها در کوبا را قبیل نمی کردند. ●

خرداد ۱۳۷۵ نیویورک

بازارهای مخصوص عرضه می شود، اگرچه هنوز قیمت ها بالاست. قطع برق به چند ساعت در هفته تقلیل یافته و وسایل نقلیه عمومی مرتب تر رفت و آمد دارند. فیدل کاسترو در سخنرانش خطاب به نمایندگان حاضر در هفدهمین کنگره «تشکیلات مرکزی کارگران کوبا» که در اواخر ماه آوریل برگزار شد، ضمن برشمردن این موفقیت ها، گفت: «آنچه که بیش از همه توجه مرا جلب کرده است، چگونگی ترقی نحوه برخورد مردم [با این مشکلات] است... تا این حد که ایده ی کارائی اقتصادی در بین مردم ما ریشه نواندیده است و این یکی از مهمترین و تمیز کننده ترین نتایج این کنگره است.» واقعیت نیز اینست که کارگران نقش مستقیم تر در بهبود تولید، بارآوری، شرایط کار، کاهش هدر رفتن منابع در مؤسسات تولیدی دولتی دارند.

این پیشرفت محسوس، در صحنه اقتصاد و سیاست، روحیه مبارزه جوتری در کارگران کوبانی ایجاد کرده است. امسال پس از ۲ سال کوبانی ها مراسم اول ماه مه را جشن گرفتند. بحران اقتصادی در سالهای قبل مانع برگزاری این مراسم شده بود. جشن امسال یکی از بزرگترین مراسم بزرگداشت ریز جهانی کارگر در کوبا بود و ۴۵ میلیون نیز در سراسر کشور در آن شرکت کردند (جمعیت کوبا قدری بیشتر از ۱۱ میلیون نفر است). هاوانا که مراسم اصلی در آنجا برگزار شد خاتمه موفقیت آمیز هفدهمین کنگره «تشکیلات مرکزی کارگران کوبا» را جشن گرفت. سخنران اصلی این مراسم ویکتوریا ولاسکز (Victoria Velasquez) منشی اول اتحادیه جوانان کمونیست در سخنانش اشاره کرد: «فردا ما از نحوه برگزاری ریز جهانی کارگر در سراسر دنیا مطلع خواهیم شد. در شرایطی که بسیاری از کارگران یا آینده ای ندارند و یا با آینده ای ناروشن مواجه اند. امروز مردم کوبا متحداً برای همه کارگرانی که قادر به تظاهرات نیستند، برای همه پروتستانی که نمی توانند جدایشان را بگوش جهانیان برسانند، رژه خواهند رفت، (۱۲)».

همانطور که فیدل کاسترو در سخنرانش خطاب به کنگره «تشکیلات مرکزی کارگران کوبا» یادآور شد، واشنگتن و سایر مراکز قدرت سرمایه داری جهانی دیگر در اوج امید و شادی سالهای ۹۱-۱۹۸۹ نیستند. آنها میلیاردها دلار به صورت وام و هدیه در اختیار رژیمهای حاکم بر کشورهای اتحاد شوروی سابق و اروپای شرقی گذاشته اند تا ضد انقلاب سرمایه داری را بسرانجام برسانند. اما بحران اقتصادی در این کشورها عمیق شده است. در کوبا علیرغم بسیجیات و کارشکنی های آشکار و پنهان امپریالیسم، کارگران و دهقانان نشان داده اند که می توان بروی پای خود ایستاد و پیشرفت کرد. این بررسی اساسی است برای کارگران و زحمتکشان سراسر جهان. فیدل کاسترو در سخنرانی ۱۷ آوریل گذشته که بمناسبت پیروزی انقلابیون کوبا بر نیروهای اجیر آمریکائی در خلیج خوکها در ۲۵ سال پیش ایراد شد، جمع بندی این تجارب را اینگونه ارائه داد:

«امروز مبارزه ما می توان گفت حتی بیشتر [از جنگ خلیج خوکها] به حق است، چراکه ما تنها براساس نیروی خود می جنگیم، سابقاً، زمانی بود که ما تنها بودیم ولی باور داشتیم که همراهانی داریم. برخی وقایع، منجمله بحران موشکها [مستقر شده در کوبا توسط اتحاد شوروی]، به ما خلاف این باور را اثبات کرد. مدت مدیدی است که ما می دانیم که این کوبانی ها و تنها کوبانی ها هستند که از کشور دفاع خواهند کرد، و البته با متدهای درست، نه با تاکتیک های کلانزیتز (Clausewitz)، بلکه با جنگ توده ای مردم. و این ها همه حقیقت است.»

«به این طریق بود که ما انقلاب کردیم، به این طریق بود که ما از انقلاب دفاع کردیم. و به این طریق نیز می توانیم به دفاع از انقلاب ادامه بدهیم.» (۱۵)

انقلابیون کوبا، از زمان خیزه مارتنی تا جنبش ۲۶ ژوئیه، از پیوستن ارنستو چه گوارا به آزادخواهان در کنگو و دهقانان در بلوی، تا اعزام ۲۰۰۰۰ داوطلب

وضع تولید و کار در بخش کشاورزی است. اصلاحات ارضی نقشی کلیدی در تقویت اتحاد بین کارگران و دهقانان ایفا کرد. برخلاف اکثر کشورهای آمریکای لاتین، اکثریت بزرگی از زحمتکشان روستا در زمان انقلاب ۱۹۵۹ کارگر مزدبگیر بودند. اما میل به داشتن زمین در بین این زحمتکشان بالا بود و جنبش ۲۶ ژوئیه حتی قبل از پیروزی انقلاب دست به تقسیم اراضی بین کسانی که بر روی زمین کار می کردند، زد. این امر طیف وسیعی از دهقانان خوبکار را بوجود آورد. از سوی دیگر مزارع مکانیزه سرمایه داران بزرگ به تعاونی کشاورزی تبدیل شدند. در هر صورت زمین در کوبا ملی اعلام شد. در سال ۱۹۶۲ بخش مهمی از این تعاونیها داوطلبانه به مزارع دولتی تبدیل شدند و این امر قدم مهمی در پیوند کارگران شهر و روستا شد. در نتیجه تصمیم اخیر در بازگشت مزارع دولتی به تعاونیهای کشاورزی در وهله اول مظهر تصمیم موضع کارگران و انقلاب است.

بحران عمیق واحدهای دولتی کشاورزی ناشی از کاربرد مدل بوروکراتیک وارداتی از اتحاد شوروی و اروپای شرقی است. گزارشات متعدد در مطبوعات کوبا حکایت از آن دارد که تا ۵۰ درصد از افراد شاغل در مزارع دولتی در کار تولید نقش مستقیمی نداشتند. این امر از یک طرف به افت بارآوری کار در این واحدها انجامید و از طرف دیگر مانع شرکت کارگران در تصمیمات مربوط به آنها شد و به پاس سیاسی بخشی از آنها انجامد.

فیدل کاسترو در سخنرانی ۷ نوامبر ۱۹۹۲ خطاب به واحد حزب کمونیست درایالت هاوانا گفت: «واقعیت این است که آنچه در مزارع دولتی اتفاق افتاد، در بسیاری از کارخانجات و صنایع نیز بوقوع پیوسته بود. همه آنها کار اداری بیش از حد بزرگی داشتند. در استخدام افراط شد. رفتار پدرمآبانه (Paternalism) و سطح نازل توقع در تولید رایج بود. باید صریح بود: این مسایلی است که انقلاب ما بوجود آورده است.»

تفاوت کوبا با اتحاد شوروی و اروپای شرقی دقیقاً در این جا روشن می شود. در مورد کوبا اتخاذ این سیاستها که به رواج بوروکراسی انجامید ناشی از اشتباهات بوده است. در نتیجه در کوبا در هر مقطع بحرانی قدمهای اساسی برای مقابله با این مشکلات در جهت درگیر شدن تولیدکنندگان مستقیم- کارگران و دهقانان- در همه زمینه ها برداشته شده است. در اتحاد شوروی و اروپای شرقی این دست سیاستها آگاهانه به منظور بیرون راندن کارگران از عرصه سیاست و وظائف کنترل و مدیریت تولید اتخاذ می شدند. صاحبان قدرت در این کشورها به هنگام بحران نیز ترجیح دادند تا سر بر محراب امپریالیستها و سرمایه داری جهانی بگذارند ولی هرگز دست به بسیج کارگران و زحمتکشان نزنند و جلوی هر قدم مستقل آنها را بگیرند.

در نتیجه عقب نشینی انقلاب کوبا در بخش کشاورزی و ایجاد تعاونیهای کشاورزی با واقعیت بحران کنونی بیشتر مطابقت است و امکان حرکت در جهت تقویت قدرت کارگران شهر و روستا را ایجاد نموده است.

انقلاب و کارگران تقویت شده اند

نتیجه این اقدامات تقویت موقعیت انقلاب و کارگران بوده است. تولید ناخالص داخلی در سال ۱۹۹۵ (پونیم درصد رشد داشت و این وضع امسال نیز ادامه دارد. کسری بوجه دولت که در سال ۱۹۹۲ سی و چهار درصد بود در سال ۱۹۹۵ به ۵ درصد تقلیل یافت. نرخ تبدیل پزو به دلار از ۱۵۰ به ۱ در سال ۱۹۹۴ به ۲۲ به ۱ در اوائل سال جاری رسیده است. تولید نیکل، ماشین آلات و نیشکر رو به افزایش گذاشته است. تولید نیشکر، که مهمترین محصول کوبا است به ۲٫۳ میلیون تن، پائین ترین میزان در ۵۰ سال اخیر، تنزل یافته بود. امسال کارگران کوبانی توانستند از میزان تعیین شده ۴ میلیون تن شکر تصفیه شده فراتر روند. تولیدات میوه و سبزیجات بهبود آشکار داشته اند و مواد غذایی در سطح بالاتری در

داستانی از کردستان

با تاریک شدن هوا سایه سیاهی «هیواش» به آبادی نزدیک می‌شد. مدت چندین ساعت بود که راهپیمایی می‌کرد و خسته کوفته می‌خواست که هر طور شده خود را به آبادی برساند. برای چند لحظه به درخت توت کهنه‌ای که سالیانی درازی با او مونس بود تکیه داده تا دمی چند استراحت کرده و عرق جبین را پاک کند. خیلی وقت بود که از زادگاهش دور بود. برای همه دل‌تنگ شده بود. و دلش هوای آنها را کرده بود. با تمام قدرت هورا را بلعید و در سینه برای مدتی حبس کرد. به دوران بچه‌گی‌های برگشت و هم دوران بچه‌های محله‌شان که هجدر ساده و بی‌آلایش بودند و در کنار هم در کمال آسایش و راحتی زندگی کرده و بدور از هرگونه تزویر و ریا بودند. حال خیلی از آن وقت‌ها گذشته و بیاد آوردن آنها مانند شبی بی‌درد در تاریکی.

بعد از مدتی دوباره به راه افتاد. تا اینکه به نزدیکی آبادی رسید. احساس ترس و دلهره از یک طرف و در آغوش گرفتن عزیزان و جگر گوشه‌هایش از طرف دیگر انقلاب عظیمی در او بوجود آورده بودند. مدت چندین ماه بود که نه از پدر و مادر و نه از زن و سه فرزندش خبری نداشت. آخر او یک پیشمرگ بود و از اولین روزهای یورش دژخیمان جمهوری اسلامی دوشادوش دیگر پیشمرگان مبارزه می‌کرد. چندین ماه پیش مزدوران زادگاه او همراه با چند روستایی دیگر را به اصطلاح خودشان پاکسازی کرده و او بعد از این مدت برای اولین بار برگشته بود که چند لحظه آنها را ببیند و دوباره به کوه‌ها برگردد تا به هم‌زمانش بپیوندد. از یکی دو کوچه که گذشت احساس عجیبی به او دست داد. فکر کرد یکی او را تعقیب می‌کند. برگشت ولی کسی را ندید. بر شیطان لعنت فرستاد، سپس به جلوی خانه رسید. سگ پیری جلوی خانه‌شان لمیده بود. با نزدیک شدن او بلند شد با بوکشیدن، صاحبش را که مدتی بود گم کرده بوده بازشناخت. جلوی پای او خودش را به زمین می‌زد و با زبان بی‌زبانی به او خوش آمد می‌گفت.

هیواش چند ضربه به در زد. پدر پیرش بیدار بود. پشت در آمد و گفت کیست. پرسش جواب داد. پدر برای چند لحظه باور نمی‌کرد. فکر کرد که خواب می‌بیند. آخر چندین ماه بود که از او خبری نداشت و تازه گه‌ها رژیم جنایتکار پشت آبادی آنها پایگاه درست کرده بود. با شنیدن صدای دوباره پرسش در را باز کرد. و عزیزترین موجود زندگیش را در آغوش کشید. و برای چند لحظه ترس از دژخیمان را فراموش کرد. او را به درون خانه برد. و در را پشت سرشان محکم جفت کرد. همه اهل خانه بیدار شدند. بچه‌هایش با سرعت خودشان را به پای پدرشان چسبانند و شروع به بوسیدن او کردند.

بچه‌هایش را یکی یکی بلند کرده و می‌بوسید. مادرش او را بغل گرفت و بدن عرق کرده‌اش را می‌بوید. زنش، شوهرش را نزدیک به خود می‌دید. از خجالت پدر و مادر شوهرش فقط به گفتن «خوش آمدی» اکتفا کرد. و زود شروع به درست کردن غذا شد. او دوست داشت بعد از این همه مدت شریک زندگیش را در بغل بگیرد. و به هیچ عنوان از او جدا نشود. و از او بخواهد که هرگز نرود یا اگر هم می‌رود او و فرزندانش را با خود ببرد. چرا که دیگر طاقت دوری او را نداشت. هم‌اکنون و هم بچه‌هایش به او احتیاج داشتند. بعد از چند لحظه استراحت برای خانواده‌اش از جنگ‌ها و فعالیت‌های صحبت می‌کرد. از نیروهای جوان که هرروز به آنها می‌پیوستند حرف می‌زد. از زبونی و پوشالی بودن دشمن و مزدوران می‌گفت. پدرش را نگاه می‌کرد. و برای یک لحظه هم پلک‌هایش را روی هم نمی‌گذاشت و می‌خواست شش‌دنگ حواسش با پسرش باشد. چرا که او فقط همان پسر را داشت. و او تنها ثمره شصت سال زندگی او به حساب می‌آمد. پدرش چند بار از او خواسته بود که اسلحه‌اش را کنار بگذارد و به کانون خانواده برگردد. ولی او به پدرش گفت که این اسلحه را برای کشتن انسان‌ها بر نداشته بلکه آن را بر ضد کسانی برداشته که ضدیت با انسان دارند و می‌گفت که «فرق ما با آنها در این است که اسلحه آنها در جهت نسل‌کشی و دیکتاتوریست و فکرای کهنه‌پرستی به کار می‌رود ولی اسلحه من برای دفاع از حقیقت و بر ضد آنها و فکرای کهنه‌پرستی بکار می‌رود».

در مدتی که آمده بود چندین بار بچه‌هایش را بوسیده و از زنش درباره بچه‌هایش سؤال می‌کرد. در این لحظه سگ پیرشان پارس کرد. آنها همگی سکوت کردند. و هر لحظه سکوت بمنزله هزار بار مردن بود. چرا که تا حال چندین بار پیشمرگان را شناسایی و آنها را همراه خانواده‌شان به آتش کشیده بودند. پدر پیرش به جلوی پنجره رفت و گوشه‌هایش را تیز کرد تا بلکه شاید سوای پارس سگ چیز دیگری بشنود. و هیواش پرده را کنار زد. ولی نه چیزی شنید و نه چیزی دید. دوباره برگشت و در مقابل پسرش که مشغول غذا خوردن بود نشست.

او برای خانواده‌اش تعریف می‌کرد. که چند روز پیش مزدوران و جنایتکاران جمهوری اسلامی به یک آبادی حمله کرده و تمام اهل آبادی را قتل و عام کرده‌اند. حتی به زن حامله‌ای نیز رحم نکرده و او را نیز کشته‌اند. تمام خانواده از شنیدن این خبر ترس سرپای آنها را فرا گرفت. و از ترس اینکه در آینده چنین بلایی بر سر آبادی آنها بیاید، سرا پا غرق عرق شدند. او دوباره از جنایات و اعدام‌های دسته جمعی برای آنها صحبت می‌کرد. که چطور دسته دسته فرزندان انقلابی را به جوخه‌های اعدام می‌بردند. و دیگر کسی حتی جنازه‌های آنها را هم

نمی‌بیند. مدت چند ساعت بود که پیش آنها بود و باید زود آبادی را ترک کرده و به دوستانش می‌پیوست. دوباره به زنش توصیه کرد که حتماً باید مواظب بچه‌ها باشد. چرا که هر کجا مزدوران هستند تمام اطرافشان را «مین» گذاری کرده و تا حال چندین کودک در آبادیهای دیگر بر اثر انفجار مین پاهایشان را از دست داده و یا کشته شده‌اند. و به همین خاطر به پدر و مادرش نیز توصیه کرد که به هیچ عنوان به نزدیکی پایگاه رژیم نرفته و نهایت احتیاط را بکنند. در همین موقع صدای چند رگبار پشت سرهم در آبادی به گوش آنها خورد. او گفت که این تیراندازی مال پایگاه است که از ترس خودشان هر چند لحظه تیراندازی می‌کنند. با دلی گرفته و افسرده بلند شد. تک تک آنها را در بغل گرفت و بوسید. وقتی نوبت به زنش رسید با ردوبدل کردن نگاهها معصومانه از همدیگر خداحافظی کردند. در همین موقع زنش با گریه چیزی در دست او گذاشت و از ناراحتی و غصه می‌خواست گریه کند. چرا که بغض گلویش را گرفته بود و می‌خواست خودش را در بغل او بیندازد. و هرگز از او جدا نشود. ولی او باید می‌ساخت و می‌سوخت. هیواش از در بیرون آمد. جلوی نور ماه دستش را باز کرد و یک لحظه در جاییش می‌خکوب شد. چرا که در اولین روز ازدواجش یک دستمال گلداز زیبا را که در شهر خریده بود به زنش به عنوان هدیه داده بود. و حال زنش هدیه را که چند سال مثل چشماتش مواظبت کرده بود، به او دوباره تحویل داد. چندین بار آن را بو کرد و بوسید. اشک در گوشه چشماتش جمع شده بود. چه می‌شود کرد تنها او نبود که به این شکل زندگی می‌کرد. بلکه بیشتر جوانان این ملت در حال حاضر با زن و یا نامزد و یا خانواده‌شان را رها کرده و برای نابودی این رژیم و استقرار نظام نوین در حال مبارزه هستند. تا این شغال‌ها روی آریکه قدرت باشند، وضع به همین منوال باقی خواهد ماند. از خانه‌اش به مقصدی که قرار بود به رفقایش بپیوندند، شروع به حرکت کرد.

پدر و مادرش جلوی خانه‌شان نشسته و برای یگانه فرزندشان دعا می‌کردند. زنش بچه کوچک را گریه می‌کرد و آب می‌خواست را در بغل گرفته و او را می‌بوسید. آخر ثمره ازدواجش فقط همین سه بچه قد و نیم قد بودند. در همین لحظه صدای چند رگبار دیگر به گوش رسید.

پیر مرد بلند شد و فانوس را خاموش کرد، تا بلکه بتواند چند صباخی را استراحت کند و بخوابد. چندین بار صدای خروس آنها را مجبور کرد که از خواب برخیزند. پیر مرد دست نماز راهی مسجد شد. وقتی از در بیرون آمد، چند نفس عمیق کشید. و دوباره شب گذشته را به یاد آورد. او احساس عجیبی نسبت به پسرش داشت و بی‌اندازه دل به او بسته بود. او در فکر این بود که باید برای آینده،

مارکسیزم دوران ما

لئون تروتسکی

بخش پنجم

فاشیسم و آلترناتیو نوین

اگر از ۱۹۳۳ شروع کنیم، یعنی، در طول ۶ سال گذشته، حکومت فدرال و ایالات و نهادهای شهری، به بیکاران چیزی در حدود ۵۰ میلیارد دلار کمک کرده‌اند. مبلغی کاملاً ناکافی که نمایانگر بخش کوچکی از دستمزدهای از دست رفته است. اما در عین حال، با توجه به تنزل درآمد ملی، مبلغی بسیار زیاد به حساب می‌آید. در طول ۱۹۳۳، که نسبتاً سال احیاء اقتصادی به شمار می‌آید، بدهکاری دولت ایالات متحده دو میلیارد دلار افزایش پیدا کرد و از مرز ۳۸ میلیارد گذشت؛ و یا ۱۲ میلیارد دلار بیش از بالاترین سطح در پایان جنگ جهانی. در ابتدای ۱۹۳۹ این مبلغ از مرز ۴۰ میلیارد دلار هم عبور کرد. و پس از آن چه؟ بدهکاری ملی البته بار سنگینی خواهد بود بر دوش نسل آینده. اما معامله نوین امکان‌پذیر گشت، تنها به این علت که ثروت عظیمی توسط نسل‌های پیش انباشت شده بود. تنها یک ملت بسیار ثروتمند می‌توانست خود را درگیر چنین سیاست غیر معقولی کند. اما حتی چنین ملت ثروتمندی هم نمی‌تواند تا ابد به خرج نسل‌های گذشته زندگی کند. سیاست آلترناتیو نوین با تمام دستاوردهای موهوم آن و تمام افزایش واقعی قروض ملی که ببار آورده است، بطور اجتناب‌ناپذیری به عکس‌العمل وحشیانه سرمایه‌داری و انفجار ویران‌کننده‌ای در دنیای امپریالیزم منجر خواهد شد.

ترجمه: م. سهرابی

چند بحث باقی‌مانده «مارکسیزم دوران ما» همراه با فصل‌های انتشار یافته در شماره‌های گذشته «کارگر سوسیالیست»، در جزوه جداگانه‌ای توسط «نشر کارگری سوسیالیستی» در آینده انتشار خواهد یافت.



امروز دو متد برای نجات سرمایه‌داری‌ای که تاریخاً محکوم به نابودی‌ست، در سطح دنیا در مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند. فاشیسم و آلترناتیو نوین. فاشیسم خود را بر مبنای نابودی سازمانهای کارگری، نابودی رفهرهای اجتماعی و نابودی کامل حقوق دمکراتیک، در جهت ممانعت ورزیدن از یک رستاخیز مبارزه طبقاتی طبقه کارگر، بنا نهاده است. دولت فاشیستی رسماً تنزل کارگران و به فقر کشاندن طبقه متوسط را در دستور کار خود قرار داده است. این عمل بنام نجات «ملت» و «نژاد» - واژه‌های غرور انگیزی که تحت لوای آنها سرمایه‌داری در حال گزندگی خود را نمایان می‌گرداند.

سیاست آلترناتیو نوین که در صدد نجات دادن دمکراسی امپریالیستی، از طریق ارضاء کردن اشرافیت کارگری و دهقانان است، در شکل کلی خود تنها در دسترس ملت‌های بسیار ثروتمند قرار می‌گیرد. و بنابراین، از این بابت عالی‌ترین سیاست آمریکایی است. حکومت تلاش کرده است که بخشی از هزینه این سیاست را به گردن انحصارات انداخته و از این طریق آنها را تشویق و ترغیب به بالا بردن دستمزدها و کم کردن ساعات کار کند، تا قدرت خرید مردم بالا رفته و تولید گسترش یابد. «لئون بلوم» کوشش کرد تا این اندرز را در قالب مدرسه ابتدایی فرانسوی ترجمه کند. چه تلاش بیهوده‌ای! سرمایه‌دار فرانسوی، همچون سرمایه‌دار آمریکایی، محض رضای تولید، تولید نمی‌کند، بلکه برای بدست آوردن سود به این کار دست می‌زند. او برای بالا بردن سهم خود از تولید ملی، حاضر است هر آن تولید را محدود سازد و حتی محصولات را از میان ببرد.

برنامه آلترناتیو نوین متناقض است، زیرا در حالی که برای نجیب‌زادگان سرمایه‌داری پند و اندرز در مورد مزایای وفور و فراوانی، بر کمیابی را موعظه می‌کند، حکومت به تولیدکنندگان سوبسید می‌دهد تا تولیدات خود را کاهش دهند. آیا اغتشاش از این بیشتر ممکن است؟ حکومت منتقدین خود را چنین مجاب می‌کند: آیا شما بهتر می‌توانید مسائل را به پیش ببرید؟ اما این همه تنها به این معنی‌ست که تحت سیستم سرمایه‌داری وضعیت (مردم) نومیدانه است.

فکری برای او کرد. و اگر او راضی باشد، همگی به دیار دیگری خواهند رفت و زندگی ساده و آرامی را دوباره از نو شروع خواهند کرد. زود به خود آمد و دوباره به راه افتاد. چند قدمی ترفته بود که از دور تعدادی از اهالی آبادی را دید که جلوی در مسجد جمع شده‌اند. و چند پاسدار مسلح برای آنها صحبت می‌کنند. احساس ترس عجیبی به او دست داد. فکر کرد که حتماً آنها از آمدن پیشمرگان و مخصوصاً پسرش با خبر شده‌اند. دو باره به خود آمد و گفت اگر چنین منظوری داشتند، پیش از هرکس دیگری خانه او را محاصره کرده و از او بازجویی به عمل می‌آوردند. به خود جرأت داد و دوباره حرکت کرد. احساس کرد که پاهایش قدرت راه رفتن را ندارند. زور می‌زد و پاهایش را دنبال



خود می‌کشید. نزدیکتر که شد مردم متوجه او شدند و چیزهایی بین خودشان رد و بدل کردند. زیاد که نزدیک شد، مردم راه را باز کردند و گذاشتند که از میان آنها بگذرد. وقتی وسط آنها رسید، یک دفعه دنیا جلوی چشمش سیاه شد. دیگر چیزی نفهمید. مردم بدن بی‌هوش پیر مرد را بلند کرده و به مسجد بردند. آنها به جنازه پیشمرگی نگاه می‌کردند که شب قبل توسط مزدوران کشته شده بود. جیب فرمانده پایگاه از دور نمایان شد. مردم راه را برای او باز کردند. یک پاسدار ریشو که معلوم بود از همه آنها بزرگتر و به حساب خودشان حزب‌اللهی‌تر بود از جیب پائین آمد. و مردم را زیر چشمی نگاه می‌کرد. و با لبخند به افراد مسلح خود دید می‌زد. به جنازه پیشمرگ نزدیک شد. با پوتین بدن او را برگرداند، دید چیزی در دست اوست. دست او را بازور باز کرد. دید که یک دستمال بیشتر نیست. دستمال را باز کرد، ولی به غیر از بوی خوشی که از آن می‌آمد چیز دیگری نبود. با نفرت دستمال را به طرف جنازه پرت کرد، و روی صورت معصوم و رنگ پریده پیشمرگ افتاد. دستمال با شروع نسیم صبحگاهی به هوارفت و برای همیشه آزاد شد. آنروز تشیع جنازه دو نفر بود. پیشمرگی که به خاطر آرمانش جاناش را فدا کرد، و پیر مردی که بخاطر از دست دادن عزیزترین موجود زندگیش.

مارس ۱۹۹۷

ن. ف.

پناهجویان متحصن در ترکیه را فراموش نکنیم!

بخش دوم

مطلب ذیل گوشه‌هایی از بخش دوم نامه یکی از پناهجویان متحصن در ترکیه، رفیق کد. م. است که برای «کارگر سوسیالیست» ارسال کرده است. این نامه، به عنوان تجربه شخصی یک پناهجو، حاوی نکات باارزشی است. با انتشار آن، امیدواریم بتوانیم این تجربه را به دیگر پناهجویان ایرانی در کشورهای دیگر انتقال دهیم. بویژه اینکه در چند ماه گذشته دولت ترکیه با همکاری UNHCR تعداد زیادی از پناهجویان و پناهندگان را از خاک ترکیه اخراج کرده است.

لازم به تذکر است که سازمانی که من سالها همدوش آن و در راستای اهداف آن مبارزه و تلاش کردم، پس از آمدن به ترکیه هیچگونه حمایتی از من نکرده است و با وجود امکانات فراوان در نجات من و خانواده‌ام از این وضعیت هیچ مسئولیتی نسبت به ما احساس نمی‌کند. من نیز با اینکه هنوز دوستدار اهداف انسانی و ایجاد یک جامعه نوین که طبقات اجتماعی خاص حاکم بر سرنوشت انسانها نباشند هستم، خود و خانواده‌ام حاضریم در این راه نهایت سعی و تلاش خود را انجام دهیم. من و خانواده‌ام از طبقه ستمدیده کارگر بوده و هستیم و با درد جامعه امروز آشنائیم و به عنوان اعضای جامعه امروز خواهیم توانست با تلاش و همفکری جامعه نوین و بی طبقه آینده را بسازیم. جامعه‌ای که در آن قوانین سرمایه‌داری و استثمار، حاکم بر سرنوشت و آزادی انسان و انسانیت نباشد.

اگر چه در حال حاضر در بلامتکلیفی و موقعیت دشواری هستیم، اما این افکار را به فرزندانم منتقل خواهم کرد تا نسل آینده در آزادی زندگی کند و به مقام انسانی فراموش شده‌اش باز گردد. کودکان دو سال است که به همراه والدینشان آواره‌اند و از نزدیک شاهد عملکرد سازمان اسنادوست و مدافع حقوق بشری هستند که جز شعار دادن کار دیگری ندارد و شاهدند که اثرات سرمایه‌داری حتی در قوانین حمایت از آوارگان نیز رسوخ کرده و این تأثیرات هر روز در حال قربانی گرفتن است. ما نمونه‌ای از قربانیان سیاستهای این کمیساریا هستیم که گناهان پناه آوردن و اعتماد به بزرگترین سازمان مدافع حقوق بشر بود و اینکه دو سال است زیر سایه قوانین این کمیساریا آواره‌ایم و روز بروز خطرات بیشتری ما را تهدید می‌کند.

... تشخیص پناهندگان را اینک نیز سیاستهای سرمایه‌داری تأمین می‌کند و بی شک ملاک ارزشگذاری بر مقام انسانی را نیز سیاستهای سرمایه‌داری حاکم تأمین خواهد کرد. امروزه اگر آواره‌ای برای حمایت به مرجعی به عنوان

کمیساریای پناهندگان و آوارگان مراجعه کند، در اصل سرنوشت خود را بار دیگر به خطر می‌اندازد! زیرا معلوم نیست که آیا شرایط آوارگی او با خواسته‌ها و منافع این کمیساریا و کشور ثالث مطابقت می‌کند یا خیر؟ آیا با وجود چنین برنامه‌های ضد بشری دیگر می‌توان به پذیرش ارزشهای انسانی در جهان امروز اعتماد داشت؟ این وظیفه بر دوش همه انسانهاییست که در وجودشان هنوز غرور مقام انسانی و نوع دوستی در مقابل یکدیگر بیدار است و خواهان از بین بردن حکومت سرمایه‌داری جهانی هستند.

وظیفه خود می‌دانم برای آگاهی دیگران گوشه‌ای از مسائل پناهندگی در ترکیه و مطالبی که کمیساریای پناهندگان، تحت عنوان حمایت از آوارگان به انسانهای بی‌پناه که فریادشان به جایی نمی‌رسد روا می‌دارد، را بنویسم.

قبل از اتمام جنگ سرد میان دو بلوک شرق و غرب و به عبارتی قدرتهای بزرگ شرق و غرب، بدلیل سیاستها و منافع خاص این دو بلوک بازار پذیرش پناهنده در برخی کشورها، از جمله ترکیه، گرم بود. اشخاصی یا با مشکل یا بدون مشکل خاصی پس از معرفی خود به دفتر این کمیساریا به عنوان پناهنده شناخته شده و در فرصت کمتر از دو ماه به کشور ثالث منتقل می‌شدند. حتی این کمیساریا برای جذب پناهجو شیوه‌های خاصی مثل دعوت افراد به معرفی خود و دوستانشان را بکار می‌گرفت. تا اینکه پس از پایان جنگ سرد میان این دو قدرت بزرگ شرق و غرب و تغییر در برخی خط مشی‌هایشان، پذیرش پناهنده نیز مانند سابق نیست و بتدریج تغییراتی در نحوه پذیرش پناهجو بوجود آمد و روز به روز شرایط پذیرش پناهجو تغییر یافت. اما آیا دلایل یک آواره که برای حمایت مراجعه می‌کند هم در راستای تغییر ملاکهای این کمیساریا تغییر می‌کند؟ حتماً با قوانین تصویب شده ژنو در مورد پناهندگی آشنا هستید و می‌دانید که مطابق قوانین ژنو هر شخصی که حتی بدلیل مسائل اقتصادی از کشورش به قصد پناهندگی خارج شود، کمیساریای پناهندگان موظف است در مقابل شخص احساس مسئولیت کرده و از او حمایت نماید. این در حالی است که امروزه حتی اشخاصی که با دلایل محکم و کافی عدم امنیت جانی‌شان را در ایران به اثبات رسانده‌اند هنوز هم به عنوان پناهنده شناخته نمی‌شوند. از طرفی همین سازمان ملل متحد و دیگر کشورها بارها و بارها ایران را به نقض موارد حقوق بشر محکوم کرده‌اند و حتی ایران بی تفاوت نسبت به این محکومیتها

سالهاست که هر روز به موارد نقض حقوق بشر نسبت به تک تک مردم ایران می‌افزاید و هر ایرانی، با هر شرایطی، فقط بدلیل محکومیتهای جهانی دولت اسلامی از سوی بزرگترین سازمان حقوق بشر و دیگر کشورها در سطح جهان دارای شرایط پناهندگی است، چه رسد به اینکه بدلیل خطر جدی و تعقیب از سوی مراجع قانونی و عوامل حکومتی برای نجات جانش به این کمیساریا مراجعه کند.

جای بسی شگفتی است که وقتی شخصی از ایران موفق به فرار می‌شود علاوه بر خطرات و تهدیدات جانی که متوجه او می‌شود، وقتی به این کمیساریا مراجعه می‌کند، بجای دریافت کمک و حمایت باید تحت بازجویی‌های سنگین قرار گیرد و ماهها در انتظار تصمیمات مسئولین این سازمان قرار گیرد و این تازه ابتدای داستان پناهندگی در ترکیه است.

پناهجویی که ستم و مظالم حکومت اسلامی از حد تحمل او خارج شده، یا تحت تعقیب عوامل حکومتی قرار می‌گیرد و امنیت جانی او در کشورش به خطر می‌افتد، بعد از طی مراحل خطرناکی برای ترک وطنش و عبور از مرز، چه بصورت قانونی، و چه بصورت غیرقانونی، حقیقتاً ریسک بزرگی می‌کند. عبور غیر قانونی همیشه همراه با خطر تیراندازی از سوی مأمورین مرزی است. همچنین خطرات طبیعی مربوط به عبور از راههای صعب‌العبور در شب و کوهستانهاست. عبور غیر قانونی نیز چندان آسان نخواهد بود، زیرا مأمورین مرزی در ایران قبل از رسیدن به مرز زمینی بارها و بارها مسافرین را تحت بازجویی قرار می‌دهند و حتی ممکن است بدون هیچ علتی او را از ادامه سفر باز دارند. بطور کلی مسافرین کشور ترکیه برای مأمورین دولتی حساسیت زیادی دارند و بشدت مسافرین کشور ترکیه تحت کنترل مأمورین مرزی قرار می‌گیرند. بارها در طول عبور از شهر مرزی و مرز توسط مأمورین گشت مورد سؤال در شرح علل سفرشان به ترکیه قرار می‌گیرند. پس از عبور از مرز و ورود به ترکیه شخص پناهجو به آنکارا و دفتر UN مراجعه می‌کند و خود را به عنوان پناهجوی جدید معرفی می‌کند. امکان دارد که همان روز از او مصاحبه به عمل آید و یا ممکن است برای او تاریخ مصاحبه تعیین کنند. البته همانطور که قبلاً توضیح دادم پناهندگی در ترکیه دو مرحله دارد و بنا به قانون جدید پلیس ترکیه شخص پناهجو باید تا قبل از پنج روز از تاریخ ورود به ترکیه خود را به پلیس معرفی کند تا از او مصاحبه به عمل آمده و انگشت‌نگاری شده و در وزارت کشور تشکیل پرونده دهد و در

همه رسانه‌ها و تلویزیونهای بوژوایی شادی کردند موضع‌گیریتان بجا بود دستتان درد نکند...

کمکهای مالی و حق اشتراک‌های رسیده با تشکر از کلیه رفقا و دوستانی که با ارسال کمکهای مالی و حق اشتراک‌ها، نشریه را در تداوم راهش یاری رساندند، لیست کمکهای دریافتی را درج می‌کنیم:

● رفیق ل.م از نروژ مبلغ ۲۰ دلار شما رسید. اقدامات لازم برای دریافت نشریه کردی «گاورباخی» صورت گرفت.

● رفیق رسول از آمریکا، مبلغ ۱۰۰۰ پوند کمک مالی شما رسید، متشکریم.

● رفیق ن. از استرالیا مبلغ ۲۰ دلار شما رسید. رفیق عزیز با کد «توپاک آمارو» از آلمان مبلغ ۲۰ مارک ارسال نمود.

● رفیق م. از سوئد مبلغ ۱۲۰ کرون شما رسید. رفیق الف از فنلاند مبلغ ۵۰ مارک شما رسید.

● کتابخانه اشتوتگارت مبلغ ۲۵ مارک شما رسید.

● رفیق ع. از بلژیک ۱۰ پوند شما رسید.

● رفیق الف از لندن ۱۰ پوند شما رسید.

● رفیق از فنلاند، پیام تلفنی شما را در مورد پرداخت حق اشتراک را دریافت کردیم.

معرفی یک کتاب

● کتاب ارزنده «کمیته‌های کارخانه در انقلاب روسیه» به دستمان رسید. این کتاب در یازده فصل، با به تصویر کشیدن حوادث و رویدادهای انقلاب روسیه، به دور از تحاریف استالینیستی، بازگو کننده واقعیات تاریخی برای کارگران پیشرو می‌باشد.

در قسمتی از ایسن کتاب می‌خوانیم: «تاریخ‌نگاری دوره استالین خصلت فرمایشی و کلیشه‌ای پیدا کرد. بحث و استدلال جای خود را به نوعی تبلیغ و افشاگری سیاسی، توأم با توهین و بهتان به به گرایش مخالف داد. دستکاری تاریخ انقلاب وسیله‌ای شد برای معرفی کردن حزب بلشویک به عنوان رهبر بی چون و چرای طبقه کارگر؛ ابزاری شد در خدمت دروغ‌پردازی پیرامون نقش استالین و تحریف نقش مخالفین سیاسی او در درون حزب بلشویک. تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی - دوره مختصر که زیر نظر مستقیم استالین نوشته شده، نمونه آشنای این نوع تاریخ نویسی است. این اثر در سال ۱۹۳۸ چاپ شد و به زبان‌های مختلف ترجمه گردید.»

«شکوفادشتستانی»، «شواره گرامی» و «کهزاد معین»، مؤلفان این کتاب هستند.

برای تهیه این کتاب می‌توانید با آدرس زیر تماس بگیرید:

Postfact 5311-30053 Hannover-Germany

و متضاد ستودنی است. اما باید توجه داشت که برپایی «جنگ حیدری - نعمتی» برای تنازع بقاء - نشریه (۱۹) جهت باز تولید ژورنالیسمی که بیمارگونه برای پر کردن صفحات خود دست به چنین کارهایی می‌زنند، نگرده.

۳- مسئله‌ای که سالهاست همواره انسان را رنج می‌دهد، این شیوه برخوردی است که همواره (خواسته یا ناخواسته) می‌کوشند در نشریات خود این پدیده را برجسته نمایند، که گویا حتماً می‌بایست خود را مقلد مرجع تقلید فردی به سان مذهبیهون قلمداد نمود. دو گروه شما این پدیده غیر سوسیالیستی را می‌توان در ارتباط با «لئون تروتسکی» حس کرد! گویا فقط شما از آسمان الهیات کمونیستی (۱۹) نازل شده‌اید که هر جا نام استالین به گوش رسید و یا دیده شده، باید صدای تظلم خواهی‌تان بلند شود و خوانندگان بدون مرجع تقلید چپ خود را نیز مستقیم و یا غیر مستقیم فرا می‌خوانید که باید یکی از این دو را درست بدانند و نمی‌توان مقلد هر دو شد! دوستان بیاید یکبار هم شده خود را از شر این ایسم‌هایی که به غلط در انتهای نامه‌های بعضی‌ها وصل می‌کنند، برهانیم! و آن واژه‌های را که در مانیفست کمونیست به صراحت و روشنی از آن یاد شده یعنی «سوسیالیست علمی» وفادار بمانیم و قرار هم گذاشته شده بود که این سوسیالیسم علمی مورد نظر ما شریعت جامد نیست! اطمینان داشته باشید که نویسنده این سطور را نمی‌توان سانسریست نامید!

۴- این خیلی خوب است که خوانندگان ناآشنا و جوان خود را با نظریات لئون تروتسکی عزیز آشنا نمایند ولی نه به آن شوه که م. رازی - علی خ گرامی به نظرات جالب و عینی و صادقاته ع - ناصر برخورد نموده‌اند و یک بخش را پیراهن عثمان کرده و به صحرای کربلای انقلاب روسیه زدند و انسان به یاد امام حسین و یزید و معاویه چپ یعنی تروتسکی و استالین و بریا می‌افتد؟! می‌دانم این مقایسه قدری تحریک‌کننده و شاید زیاد مناسب برای انتقاد شوندگان نباشد، ولی امیدوارم که بحث من درست برداشت شود و از اینکه اینگونه عریان مقایسه شد، دلیل عینی دارد و براین عقیده‌ام که این روانشناسی حاکم در تعلیم و تربیت‌مان از دوران کودکی را نمی‌توان همواره به دیده اغماض و چشم پوشی نگریست و از آن فرار کرد و به اشکال مختلف توجه نمود. غرض از این توضیح اینکه انتقاد من فردی نیست بلکه متدولوزیک می‌باشد.

● در مورد نکات اول و دوم از حسن توجه و دقتان در مطالعه نشریه سپاسگذاریم.

در مورد نکته سوم نامه شما به نویسندگان داده شد و در شماره بعدی نشریه پاسخ خواهند داد.

● رفیق الف از فنلاند در بخشی از نامه خود می‌نویسد: «...از آخرین شماره «کارگر سوسیالیست» خیلی خوشم آمد، بخصوص موضعگیری در قبال پرو و «توپاک آمارو»، چون

صورت موافقت وزارت کشور به پناهجو پس از یک تا یک ماه و نیم اجازه اقامت و پناهندگی موقت از دولت ترکیه داده می‌شود. در صورتی که قبولی پناهنده در کمیساریای پناهندگان تحت عنوان پناهنده، این اقامت هر سه ماه یکبار تمدید خواهد شد. اگر پناهجویی بدون پاسپورت و به عبارتی بصورت غیر قانونی (قاچاق) وارد ترکیه شده باشد، باید برای معرفی به پلیس خود را به اولین شهر مرزی ترکیه معرفی کند و پس از مراحل مختلف، در انتظار هیئت از سوی کمیساریا برای انجام مصاحبه بماند. زمانی که پناهجو برای مصاحبه به دفتر کمیساریای پناهندگان مراجعه می‌کند او را به اتاق کوچکی که بی شباهت به اتاق بازجویی نیست برده و توسط یک شخص به عنوان وکیل و یک مترجم مصاحبه به عمل می‌آید. متأسفانه سؤالات بصورتی انجام می‌شود که پناهجو در حالت متشنج عصبی قرار گیرد. زیرا به یک بازجویی بیشتر شبیه است تا طرح مشکلات یک پناهجو.

پژواک نظرات شما

● قسمت انعکاس نظرات شما را با نامه‌ای از رفیق «عدالت جو» از آلمان آغاز می‌کنیم. این رفیق می‌نویسد: «پس از دریافت نشریه «کارگر سوسیالیست»، شماره‌های ۲۹، ۳۹، ۴۰، ۴۱ و مطالعه جدی و بیطرفانه ولی دلسوزانه و مسئولانه اکنون نظر کلی خود را می‌توانم اینگونه فرموله کنم: ۱- پس از آنکه از طریق مطالب مندرج در نشریه شماره ۲۹ روند شکل‌گیری گروه‌تان را تا «اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی» تجربه کردم، این پدیده را مثبت دیدم. مثبت از این نظر که بالاخره این طیف هم تقریباً یارگیری‌هایش را در حیطه خود انجام داده است و امیدوارم که کمکی به انقلاب جهانی ضد سرمایه بنماید! و در عمل انقلابی به دانش درست و انقلابی مسلح شود.

۲- از اینکه صفحات نشریه‌تان را به روی «مبارزان سوسیالیست جنبش کارگری» باز گذاشته‌اید، نیز خود گام مثبت دیگری است! در همین راستا باید بگویم دیدن مقالاتی چون «آناشیم چیست» (شماره ۳۹)، درباره آلترناتیو سوسیالیستی (شماره ۴۰)، دولت در تبعید (شماره ۴۱)، با اینکه می‌توان استنتاجات متفاوت و گاه متضادی در بخشهای مختلف مذکور داشت، اما شیوه‌ای که در نوشتن و نشر این مقالات وجود دارد جالب و متنوع است و در ادبیات چپ که خود را کارگری و کمونیست و انقلابی نامیده، به زحمت می‌توان چنین چیزی را دید. و این داشتن ظرفیت چاپ و نشر مقالات با شیوه نگرش هر چند متفاوت

دنیائی در کنار شهر شما بنام کمپ

طول اقامت بالای دو سال است. اقامت طولانی آنهم در چنین وضعیتی موجبات صدمات روحی و افسردگی را فراهم می آورد تا جاییکه ۷ تا ۸٪ افراد به مراکز روانی "ریاخ" اعزام می گردند و درصد بالائی هم از مصرف کنندگان دائم انواع قرصهای خواب آور و ضد افسردگی هستند. این در حالی است که تعداد واقعی بیماران عصبی بیش از ۷۰٪ است و عدم استفاده همگانی از چنین مراکزی ۲ علت عمده دارد: یک، محدودیت امکانات پزشکی. دوم: بافت فرهنگی اشخاص که ریشه در قومیت ملی آنها دارد و بعنوان مثال در مورد ایرانیان باید گفت که اکثر آنها مراجعه به روانپزشک را تنها مختص به دیوانگان می دانند و فرهنگ استفاده از یک روانپزشک در چنین مواقعی هنوز برایشان جا نیافتاده و این مشکل فرهنگی باعث تشدید مسائل روحیشان می گردد. و موجبات اختلافات عمیق خانوادگی و اجتماعی را فراهم می سازد. فشارهای روحی بزرگسالان بر کودکانشان انتقال یافته و آنها را عصبی و پرخاشگر نموده است و باعث افت تحصیلی آنها گردیده، معلمانی که با اینگونه شاگردان روبرو هستند می توانند شاهدان خوبی بر این امر باشند. کابوسهای وحشتناک شبانه از کابوسهای سخت گذشته در زندان و یا در طول زمان جنگ وقتی شدت می یابد که روزه به روز از ضریب اطمینان افراد نسبت به اقامت دائم کاسته می شود. و بدینی و ترس از دیپورت به حساسیت های موجود دامن می زند. اکثر پزشکان خوب می دانند که علت اصلی این گونه بیماریها از چیست اما کاری از دستشان بر نمی آید، کلیه روانشناسان متفق القول بر این عقیده اند که اقامتهای طولانی در چنین شرایط دشواری می تواند علت اصلی بروز استرس های عصبی گردد. و از کارهای خوبی که این پزشکان در مراکز "ریاخ" توانسته اند انجام دهند تشکیل تیمهای ده نفره از این بیماران است که در محیطی خارج از کمپ و آنهم حداکثر سه روز در هفته آنها را وادار به ورزش، نقاشی، موزیک و حرف درمانی نموده و بدین روش سعی در بازیابی شخصیت اولیه بیمار دارند و صد البته که محدودیتهای مالی و مکانی امکان گسترش را از آنها سلب نموده است. بیکاری عدم، عدم استقلال، کمبود امکانات

خود را از دست می دهد. کمپ پناهندگی محلی ناشناخته است و همه تجربه آن را ندارند، و ما در اینجا سعی بر آن داریم تا شما را به داخل یکی از آنها بکشانیم تا گوشه هایی از حقایق تلخ درون آن را ترسیم کنیم.

ایسنا A.Z.C VUGHT است، پادگان متروکه ای در نزدیکی شهر "دن بوش" که یکی از مراکز پناهندگی هلند می باشد با جمعیتی در حدود ۶۰۰ نفر از ملیتهای مختلف: ایران، افغان، الجزایر، سومالی، بوسنی، کرد، آنگولا، زئیر، اتیوپی، روس، چین، کرواسی، آلبانی، ارمنستان، اوکراین و غیره. و اگر چه از نظر زبان، نژاد، ملیت، رنگ و فرهنگ تفاوت عمده ای مابین آنها وجود دارد ولیکن همگی دارای یک درد مشترک هستند زیر اسم پناهنده اینجا اسکان یافته اند.

چهار ساختمان بزرگ دو طبقه با اتاقهایی به مساحت ۱۵ متر که داخل هر کدام دست کم سه نفر زندگی می کنند محل اصلی سکونت را تشکیل می دهند و برای هر ۱۴ نفر هم یک دوش و توالت وجود دارد! پتوهای سرپازی کهنه ای که پناهجویان در بدو ورود تحویل می گیرند دوران جنگ دوم جهانی را برایشان تداعی می کند، و البته خود محل هم پادگانی است یادگار همان دوران. دریافتی هر پناهجو هفته ای ۳۰ گیلدن است که باید نیازهای ضروری خود را از قبیل لباس، کفش، صابون، خمیر دندان، مسواک، هزینه های پستی، کارت تلفن، کاغذ و قلم، وسایل اصلاح صورت، آرایشگاه و همچنین وسایل بهداشتی و آرایشی ویژه بانوان با همین پول تأمین کنند. البته سیگار، روزنامه، مسافرت بین شهری و یا احیاناً نوشیدن یک فنجان چای و یا قهوه در بیرون از کمپ جزء ضروریات نیست! و استفاده از سینما، تئاتر، کنسرت و یا دیسکو هم برای یک پناهنده ممنوع است. و حتی بچه ها هم حق ندارند که در شهر هوس یک شکلات و یا بستنی داشته باشند! و از همه مهمتر باید پس انداز هم داشته باشیم!!

در عوض این را هم اضافه کنیم که در اینجا به ما غذا و جای سکونت و استفاده از آب و برق، تلویزیون و خدمات پزشکی مجانی تعلق می گیرد. و امکانات تحصیلی کمی هم، البته نه برای همه، وجود دارد. ولی سؤال اصلی اینجا است که چرا بما اجازه کار نمی دهند؟ و باید همه نیرو و توان کاری و استعداد های ذاتی، هنری، فنی ما در اینجا تلف شود. مگر عمر مفید کاری انسان چند سال است؟ و آیا یک ثانیه از آنهم قابل برگشت است؟

حداقل ۸۰٪ افراد بیش از ۱۸ ماه و میانگین

چندین کاروان تفریحی در یک منطقه خوش آب و هوا که همه ای در آن تعطیلات خود را می گذرانند، تصویر اولیه انسان از کلمه کمپ است. البته چنین کمپینگ هایی هم وجود دارد ولی قدر مسلم به آن کمپ پناهندگی نمی گویند. برای مردمی که در خارج از این محل زندگی می کنند لمس واقعیهای درونی میسر نیست و تا شخصی تحت عنوان پناهجو ساکن یکی از این مراکز نباشد نمی تواند تجسم درستی از جو حاکمه بر فضای موجود را داشته باشد.

از نظر بعضی ها پناهنده یک مزاحم تلقی می شود. و از شانس بد اگر از بین هزاران پناهنده یکی هم مرتکب جرمی هرچند کوچک گردد رسانه های عمومی از قبیل روزنامه ها، رادیو و تلویزیون ضمن نقل خبر مربوط با آب و تاب فراوان سعی بر ترور شخصیتی کل آرمان پناهندگی را دارند و متأسفانه با این عمل ذهن عموم را نسبت به همه مسموم میکنند.

زندان، بیمارستان، پرورشگاه، سربازخانه، آسایشگاههای سالمندان و بیماران روانی و حتی اردوگاههای اسرای جنگی هر کدام معنی و مفهوم خاصی دارند که این معنا از اسم آنها کاملاً پیداست و انسان بدون آنکه یک زندانی و یا بیمار باشد دقیقاً می تواند حدس بزند که در داخل اینگونه مراکز چه می گذرد.

به عنوان مثال یک زندانی جرمی مرتکب شده که تا پایان دوره محکومیتش را باید در آنجا به سر برد و یا یک بیمار خوب می داند برای چه بستری است و همچنین بقیه هم به نوعی کمابیش از روند پروسه خود در چنین مراکزی آگاهی کامل دارند. و خلاصه آنکه نمای بیرونی با آنچه که در درون می گذرد تقریباً مطابقت دارد.

در فیلم معروف پایون^(۱) اثر: هنری چاریز بازیگر نقش اول روزنه ای به عنوان قرار در ذهن خود دارد که همیشه به آن می اندیشد و همه آن شرایط سخت و دشوار را به امید قرار به دنیای آزاد تحمل می کند. تا سرانجام موفق می شود. بسیاری از زندانیانی که محکومیهتهای طولیل المدت دارند نقشه فرار را در سر خود می پروراند و با رویای آن زنده می مانند اگر چه حتی جرأت اجرای آن را ندارند و یا اینکه به امید عفو و بخشش روزگار می گذرانند. اما در مورد پناهنده اینطور نیست زیرا او فرارش را قبلاً انجام داده و به خیال خود پا به یک دنیای آزاد و دموکراتیک نهاده. حال تصورش را بکنید وقتی با وضع موجود روبرو می گردد چه ضربه روحی بر پیکرش وارد می آید تا جایی که تمام تعادل فکری

۱- پایون فیلمی از هنری چاریه است که مربوط به حدود بیست سال پیش می باشد که در آن بازیگران معروفی همچون استیو مک کوئین و داستین هوفمن ایفای نقش داشتند.

در خواست کمک مالی

نشریه «کارگر سوسیالیست» طی هفت سال گذشته کوشش کرده که به عنوان صدای «سوسیالیست‌های انقلابی» ضمن انعکاس مهم‌ترین وقایع ایران و جهان، مواضع انقلابی کارگران پیشروی ایران را منعکس کند. در این نشریه مبارزه نظری علیه انحراف‌های درون جنبش کارگری پیگیرانه دنبال شده است. مبارزه با انحراف‌های استالینیستی، ساترینیستی، آنارشینیستی و سوسیال دموکراسی در خطوط عمومی مقالات نشریه به وضوح مشاهده شده است. ضمن اینکه در «بحث آزاد» نظریات کسانی که الزاماً توافق برنامه‌ای و یا تاکتیکی با ما ندارند، نیز منتشر شده است. همچنین در سطح عملی طی چند سال گذشته، ما فعالیت‌های دفاع از پناهجویان به ویژه در ترکیه و هلند را مصراغه همراه با متحدان بین‌المللی خود ادامه داده‌ایم.

مبارزه عملی ما علیه رژیم سرمایه‌داری و مبارزه نظری ما علیه انحراف‌ها در درون جنبش کارگری به هفت سال گذشته محدود نمی‌شود. بنیانگزاران این گروه از اوایل ۱۳۵۰، ۲۶ سال پیش با انتشار نشریه «کندو کاو» فعالیت متشکل خود را آغاز کردند. در انقلاب ۱۳۵۷، نشریات «چه باید کرد»، «کارگران سوسیالیست» و جوه تمایز ما را از نظریات انحرافی نشان داد. پس از آن نشریه کارگری «نظم کارگر» و نشریه تئوریک «سوسیالیسم و انقلاب» ادامه‌دهنده همان روش از کار بودند.

به اعتقاد ما تنها با ساختن یک گرایش «کارگری سوسیالیستی»، جدا از انحراف‌های فوق، می‌توان مبارزت به ساختن نطفه‌های اولیه یک «حزب پیششار انقلابی» در ایران برای تدارک انقلاب کارگری (سوسیالیستی) کرد.

چنانچه شما نیز با اهداف عمومی ما توافق داشته و یا خواهان ادامه انتشار «کارگر سوسیالیست» هستید، به ما کمک مالی کنید! نشریه ما تنها با اتکا به کمک مالی طرفداران «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران» انتشار می‌یابد. ما از هیچ منبع دیگری کمک مالی دریافت نمی‌کنیم. لذا از شما خوانندگان عزیز، به عنوان یک خواست سیاسی، تقاضای کمک مالی می‌کنیم. چنانچه امکان پرداخت حق اشتراک نشریه را ندارید، لطفاً، حداقل بهای مخارج پست آن را ارسال فرمائید.

و دیکتاتوری کشورمان را بر دوش می‌کشیم و بهتر از هر کس شاهد وضعیت اسفبار کشورمان هستیم و مضاف بر آن نیز متحمل این شرایط دشوار گشته‌ایم. مگر تحمل یک انسان تا چه اندازه است؟ و به هر حال روزی ملت ایران بساط دیکتاتوری رژیم حاکمه را بر خواهد چید و شکوفه‌های بهار آزادی و دموکراسی واقعی در آن سرزمین جوانه خواهد زد. و آن روز است که نه تنها دولت هلند بلکه هر کشور دیگری باید به کارنامه خود در طول این سالها رجوع کند. ما در حالی به این سرزمین پا نهاده‌ایم که نه تنها خانه و کاشانه بلکه پدر، مادر، همسر و فرزندان دلبندمان را به جا نهاده‌ایم و حالا احتیاج به محبت و دستگیری بیشتری از سوی شما داریم، آیا این است نتیجه محبت و دلجوئی؟ زندگی طویل‌المدت در اینگونه محلهای نامطلوب آیا به انسان احساس پوچی دست نمی‌دهد؟ آمار خودکشی‌های موفق پناهندگان ایرانی در سراسر هلند بر همگان روشن است، ولی در همین کمپ ما بیش از پنج فقره خودکشی و بالای بیست نفر خودزنی داشته‌ایم که خوشبختانه همگی نا موفق بوده است. سه زنویه، سه کریسمس، سه روز ملکه، سه بهار، سه زمستان، سه ... راستی کسی هم در این دنیا به فکر ما هست؟

وقتی در شب کریسمس هدیه می‌دهد و یا دریافت می‌کند یادی هم از ما دل سوختگان کند و اینکه کودکان ما هم در آن طرف احتیاج به مهر پدری یا مادری دارند و عزیزان ما هم در شب عید دلشان می‌خواهد که حداقل در کنار دلبندانشان قرار داشته باشند.

ر.ح. - هلند

۳۰ ژانویه ۱۹۹۷



تفریحی و ورزشی مکفی و انواع بیماریهای گوناگون، بلا تکلیفی از نظر پروسه پناهندگی و سرکوب غرایز جنسی در جوانان معضلات اصلی یک کمپ پناهندگی را تشکیل می‌دهند. تا جائیکه بعضی از جوانان را تا به مرز اعتیاد می‌کشاند و کودکان خردسال در معرض انواع بیماریهای پوستی و تنفسی قرار دارند و والدین آنها در دو بعد بهداشتی و تربیتی با مشکل مواجه گشته‌اند. اکثر پرسنل اداری کمپ هم بر این مشکلات آگاهی دارند و روزانه با آن روبرو هستند و گرچه بعضاً انعطافهای مثبت و خوبی هم از خود نشان می‌دهند ولی کافی نیست و از بار مشکلات نمی‌کاهد. مشکل اصلی متوجه دولت و بویژه دادگستری هلند است، آنها هستند که بدون در نظر گرفتن عوارض جانبی مصوباتی را به تصویب می‌رسانند و قابل اجرا می‌دانند که هیچگاه خودشان لمسشان نکرده‌اند. یکی از ضعیفترین ارگانها (فی.ئی.ان) آن است. سه روز در هفته آنهم برای ۲ ساعت با حداکثر ۳ کارمند برای مراجعه کننده در کمپی با این جمعیت اصلاً کافی نیست. بنظر ما کار اصلی آنها مشاوره و راهنمایی پناهجویان در جهت احیای حقوق حقه پناهندگی است حال آنکه آنها تنها به یک پل ارتباطی مابین وکیل و موکل تبدیل گشته‌اند و حتا در این امر هم چندان دلسوزانه عمل نمی‌کنند و عینک بدبینی که بر روی چشم بعضی از کارمندان آن قرار دارد فویتر از عینک قضات و حتا دادستان است. این ها در حالی است که اکثر وکلا هم با کم کاری و بی علائقی نسبت به پرونده های پناهجویان و همچنین عدم تنظیم یک اعتراضیه مؤثر و ارائه آن در برابر نگاتیو های دادگستری دردسر زیادی برای موکلان بوجود می‌آورند، و از این گونه نمونه ها فراوان داریم.

ولی آنچه که بیشتر باعث دلسردی پناهندگان بویژه پناهجویان ایرانی می‌شود برخورد غیر منصفانه دادگستری هلند است. انواع ترورهای روحی مثل: نگاتیو اول، دوم، کمسیون، دادگاه، اعزام به سفارتخانه و احیاناً ترک خاک اساس عمده بوروکراسی این ارگان دادگستر را تشکیل می‌دهد. و از طرفی گزارشهای مکرر وزارت امور خارجه هم مانند چماقی در دست دادگستری است که بر سر ما کوبیده می‌شود. حال بماند که این گزارشها را چه کسی تهیه و در اختیار وزارت خارجه قرار می‌دهد. آیا سفارتخانه هلند در ایران این مهم را به عهده دارد یا اینکه معاملات شیرین اقتصادی، کدامیک؟ مگر می‌شود مثلاً از سوراخ کلید آشپزخانه یک سفارتخانه کشف کرد که ایران کشور امنی است؟ و یا اینکه در این باره باید به گزارشهای مؤثق و قابل اطمینان ارگانهای بین المللی مراجعه کرد که هر چند یکبار ایران را به عدم رعایت حقوق بشر در آن محکوم می‌کند و این ما ایرانیان هستیم که بار تعظم

طرح برنامه «آموزش سوسیالیستی» سراسری

برنامه آموزش

سوسیالیستی مقدماتی

- ۹- تجربیات مبارزات طبقاتی
- * الفبای مارکسیزم (مندل) - فصل ۱۴
- * مبارزات طبقاتی در فرانسه ۱۸۵۰ (مارکس)
- * جنگهای داخلی در فرانسه ۱۸۷۰ (مارکس)
- * کمون پاریس (مارکس)
- * تاریخ انقلاب روسیه (تروتسکی)

- ۱۰- تاکتیک و استراتژی انقلابی
- * الفبای مارکسیزم (مندل) - فصل ۱۴
- * تئورهای کمینترن (اسناد کنگره‌های سوم و چهارم کمینترن)
- * کمونیزم چپ، بیماری کودکان (لنین)
- * در باره جبهه واحد کارگری (اسناد کمینترن)
- * خطابه کمیته مرکزی در کنفرانس اتحادیه کمونیست‌ها ۱۸۵۰ (مارکس)

- ۱۱- فلسفه مارکسیستی
- * الفبای مارکسیزم (مندل) - فصل ۱۶
- * تئورهای در باره فویرباخ (مارکس)
- * لودویک فویرباخ، پایان فلسفه کلاسیک آلمانی (انگلس)
- * آنتی دورینگ (انگلس) - قسمت اول
- * دستنوشته‌های اقتصادی - فلسفی ۱۸۴۴ (مارکس)

- ۱۲- ماتریالیسم تاریخی
- * الفبای مارکسیزم (مندل) - فصل ۱۷
- * مانیفست کمونیزم (مارکس و انگلس)
- * اصول کمونیزم (انگلس)
- * ایدئولوژی آلمانی (مارکس) - بخش اول
- * سه منبع و سه جزء مارکسیزم (لنین)
- * کارل مارکس (لنین)
- * پیشگفتار کتاب سهمی بر نقد اقتصاد سیاسی (مارکس)

چند نکته:

- * توصیه می‌شود جلسات سیستماتیک و مرتب (حد اکثر دو هفته یکبار) انجام گیرد.
- * هر بخش شاید بیش از یک هفته بطول انجامد.
- * کل برنامه برای یک سال کلاس آموزشی است.
- * شرکت کنندگان (از ۲ نفر بیشتر) حداقل منبع اول را مطالعه کرده و یکی از شرکت کنندگان بحث را معرفی کند. بهتر است معرفی کننده از قبل تعیین نشود و در خود جلسه یک نفر بحث را باز کند.
- * چنانچه بحث‌ها ضمیمه شوند، پیاده کردن آنها با سهولت انجام خواهد گرفت.
- * رفقای که به منابع فوق دسترسی ندارند با ارسال مخارج فتوکپی و پست (هر منبع معادل ۵ پوند)، مطلب مورد نیاز را درخواست کنند.
- * رفقای که به منابع بیشتری نیاز دارند اطلاع دهند تا بایشان ارسال گردد. سایر مطالب عمدتاً به زبان انگلیسی خواهد بود.
- * کتاب «الفبای مارکسیزم» (ارنست مندل) موجود است (بها معادل ۵ پوند).

- ۱- اقتصاد سیاسی
- * الفبای مارکسیزم (ارنست مندل) - فصل ۱-۶
- * مزد، بها، سود (کارل مارکس)
- * خلاصه سرمایه (کارل مارکس)
- * اقتصاد سیاسی (روزا لوکزامبورگ)
- * علم اقتصاد (مندل) - فصل ۱-۴

- ۲- امپریالیزم
- * الفبای مارکسیزم (ارنست مندل) - فصل ۷
- * امپریالیزم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری (لنین)
- * علم اقتصاد - فصل ۱۳
- * امپریالیزم و اقتصاد جهانی (بوخارین)

- ۳- مفهوم سوسیالیزم
- * الفبای مارکسیزم (ارنست مندل) - فصل ۸
- * سوسیالیزم تخیلی و علمی (فردریک انگلس)
- * نقد برنامه گتا (کارل مارکس)
- * اقتصاد و سیاست در عصر دیکتاتوری پرولتاریا (لنین)

- ۴- مفهوم انقلاب
- * الفبای مارکسیزم (مندل) - فصل ۹-۱۱
- * دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب روسیه (لنین)
- * سه پیش از انقلاب روسیه (لئون تروتسکی)
- * نتایج و چشم‌اندازها (تروتسکی)
- * انقلاب مداوم (تروتسکی)
- * چهارمین سالگشت انقلاب اکتبر (لنین)
- * درس‌های انقلاب اکتبر (تروتسکی)

- ۵- مفهوم دولت
- * الفبای مارکسیزم (مندل) - فصل ۳ و ۱۰
- * دولت و انقلاب (لنین)
- * هیجدهم برومر، لویی بناپارت (مارکس)

- ۶- مفهوم حزب انقلابی
- * الفبای مارکسیزم (مندل) - فصل ۱۳-۱۴
- * تئوری لنینیستی سازماندهی (مندل)
- * اعستصاب تسوده‌ای، حزب سیاسی (لوکزامبورگ)
- * چه باید کرد (لنین)

- ۷- مفهوم برنامه انقلابی
- * الفبای مارکسیزم (مندل) - فصل ۱۳
- * برنامه انتقالی (تروتسکی)

- ۸- مفهوم استالینیزم
- * الفبای مارکسیزم (مندل) - فصل ۱۲
- * استالینیزم یا بلشویزم (تروتسکی)
- * ماهیت طبقاتی دولت شوروی (تروتسکی)
- * بین‌الملل سوم پس از لنین (تروتسکی)
- * انقلابی که به آن خیانت شد (تروتسکی)

تدارک برای سرنوشتی رژیم سرمایه‌داری آخوندی در ایران و تشکیل «حزب پیششار انقلابی» جدا از تدارک نظری و تئوریک نیست. در واقع «دانش سوسیالیستی» ستون فقرات آگاهی در جنبش کارگری را تشکیل می‌دهد. نه تنها به این علت که کارگران برای سرنوشتی رژیم سرمایه‌داری بایستی مسلح به آن باشند، همچنین به این دلیل که «انقلاب کارگری سوسیالیستی» بر خلاف سایر انقلاب‌ها، یک عمل کاملاً آگاهانه است - انقلاب سوسیالیستی با شرکت آگاهانه طبقه کارگر صورت خواهد پذیرفت. انقلاب آتی کارگری در ایران را نمی‌توان با عده‌ای نا آشنا به مسایل مارکسیستی سازمان داد. صرف عمل گرای و «انقلابی‌گری» شاید منجر به سرنوشتی رژیم نباشد، اما الزاماً پیروزی انقلاب را تضمین نمی‌کند. زیرا که سرنوشتی دولت سرمایه‌داری و ملی کردن وسایل تولید تنها آغاز انقلاب است. عدم وجود عناصر آگاه پرولتری در انقلاب می‌تواند به راحتی انقلاب را به کجراه برده و زمینه را برای بازگشت سرمایه‌داری فراهم آورد. برای تضمین تداوم ساختن جامعه سوسیالیستی، طبقه نوین حاکم (پرولتاریا) نیاز به درجه والایی از آگاهی اجتماعی دارد. زیرا که پس از تسخیر قدرت، کارگران باید قادر به خودگردانی و مدیریت اقتصاد با برنامه راهبرده‌دار شوند. رهبری نوین جامعه بدون تضمین دموکراسی کارگری در جامعه قادر به حل تکالیف انقلاب نخواهد شد. ضامن توفیق در این امر نیز وجود «دانش سوسیالیستی» است.

بدیهی است که این «دانش» را بایستی از دوره ماقبل از انقلاب به درون طبقه کارگر منتقل کرد. تا جایی که پیشروی کارگری هم به سازماندهی‌های حرفه‌ای مبارزات ضد سرمایه‌داری در کف کارخانه تبدیل شوند، هم به سخنرانان قابل، و هم به تئورسین‌ها و نویسندگان قادر. آنها در واقع باید خود و طبقه کارگر را برای تشکیل حکومت آتی از هم اکنون آماده کنند.

اما در عین حال «آموزش سوسیالیستی» به مثابه یک «تمرین آکادمیستی» نباید تلقی شود. اشاعه دانش سوسیالیستی بایستی منطبق با نیازهای ملموس و مقطعی جنبش کارگری باشد. آموزش سوسیالیستی بی ارتباط با مبارزات کارگری تنها لانه‌ای برای تجمع عده‌ای خیره‌پور و با هدف ارضای غریزهای آکادمیستی آنها می‌شود.

از اینرو ما بخشی از نشریه را تا کنون برای پیشبرد این امر اختصاص داده‌ایم. اما با تحولات اخیر در ایران و لزوم درگیری مؤثرتر و مشخص‌تر میان جوانان و به ویژه پیشروی کارگری و بنا بر درخواست تعدادی از خوانندگان و طرفداران نشریه، این بخش را به باز کردن بحث آموزشی مکتوب سراسری در مورد مسایل مارکسیستی اختصاص می‌دهیم. برنامه آموزشی مقدماتی را طرح کرده و پیشنهاد می‌کنیم هسته‌ها و طرفداران نشریه بطور سیستماتیک و مرتب متون پیشنهادی را مطالعه و بحث کرده و نتیجه بحث‌های خود را مکتوب برای انتشار در نشریه ارسال دارند. از این طریق هم به پیشبرد آموزش سوسیالیستی رفقا کمک رسانده خواهد شد و هم سایر رفقا در کشورهای مختلف قادر به درگیری در چنین بحثی می‌شوند. پس از اتمام این بحث‌ها، مقالات رسیده می‌تواند در جرعه ویژه‌ای انتشار یابد.

Selected articles of this issue

- * Election Results in Iran
- * What Next?
- * On State
- * Refugees in Netherlands
- * On Armed Struggle
- * On Cuban Situation
- * On Workers Left Unity

بهای اشتراک سالانه:

اروپا معادل ۱۰ پوند سایر نقاط ۳۰ دلار
حواله پستی با نام IRS و به نشانی
بانکی:

IRS, Nat West Bank, (60-17-04)

A/C:13612271

86 High Street, Potters Bar
Herts, EN6 5AA ENGLAND.

بهای تک شماره معادل ۱ پوند

- صفحات این نشریه بر روی مبارزان
سوسیالیست جنبش کارگری باز است.
- تنها مقالات با امضای «هیئت مسئولین»
منعکس کننده نظریات «اتحادیه» است.
- هیئت مسئولین خود را در اصلاح مقالات
رسیده آزاد می‌داند.

شماره تلفن و فکس

(۴۴) ۱۷۱ ۲۴۹ ۳۷۷۳

Tel & Fax: 0171 249 3773

نشانی ما:

Our address:

I.R.S., P.O.BOX 14,
POTTERS BAR,
HERTS, EN6 1LE,
ENGLAND.

کارگر سوسیالیست

نشریه

اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

زیر نظر: هیئت مسئولین

شماره ۴۳ - سال هفتم - خرداد ۱۳۷۶

اهداف عمومی ما

■ مبارزه در راستای سرنگونی رژیم
سرمایه‌داری حاکم بر ایران، از طریق
اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه.

■ تلاش در جهت ایجاد شوراهای شهری و
روستائی و تحقق خواست کنترل کارگران و
دهقانان فقیر بر تولید و توزیع، ایجاد و
گسترش هسته‌های کارگری سوسیالیستی و
تقویت «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی
ایران» برای احیای حزب پیششار انقلابی
ایران، گسترش کمیته‌های مخفی عمل در
واحدهای اصلی اقتصادی، صنعتی و
روستائی.

■ دفاع از حق کلیه ملل ستم دیده برای تعیین
سرنوشت خود تا سرحد جدائی و تشکیل
دولت مستقل. مبارزه برای رفع هرگونه
تبعیض عقیده، جنس، نژاد و مرام. دفاع از
تشکیل مجلس مؤسسان دموکراتیک مستکی
بر ارگان‌های خودسازماندهی زحمتکشان،
و مبارزه برای ایجاد و گسترش تشکلهای
مستقل کارگری همراه با دموکراسی کارگری.

■ مبارزه در راه تشکیل «جمهوری
شورائی» کارگران و دهقانان فقیر به مثابه
تنها رژیم پاسخ دهنده به مسائل انقلاب.

■ تلاش در راستای احیای حزب پیششار
انقلابی بسین‌المللی، برای سرنگونی
سرمایه‌داری و امپریالیزم جهانی و تشکیل
جامعه سوسیالیستی.

■ دفاع از مبارزات انقلابی طبقه کارگر در
سطح جهانی.

با نشانی‌های زیر نیز می‌توانید
با ما مکاتبه کنید:

● آلمان:

GAETAN (IRSL)
LUISEN STR. 8
52070 AACHEN
GERMANY

● هلند:

PO BOX 10767
2501 HT DEN HAAG
NETHERLANDS

● سوئد:

OFFENSIVE(IRSL)
BOX 347
123 03 FARSTA
SWEDEN

نشر کارگری سوسیالیستی

انتشار داده است

■ آثار مارکس و انگلس

● دستنوشته‌های

اقتصادی - فلسفی ۱۸۴۴

● در باره «سرمایه»

● لودویگ فویرباخ و پایان فلسفه
کلاسیک آلمان

● بیانیه کمونیست

■ آثار لئون تروتسکی

● اخلاق آنها و اخلاق ما

● سه بینش از انقلاب روسیه

● ماهیت طبقاتی دولت شوروی

● استالینیزم و بلشویزم

«دیدگاه سوسیالیزم انقلابی»

شماره ۱:

در باره حزب پیششار انقلابی...

شماره ۲:

در دفاع از مارکسیزم.....

شماره ۳:

در باره مفهوم سوسیالیزم.....